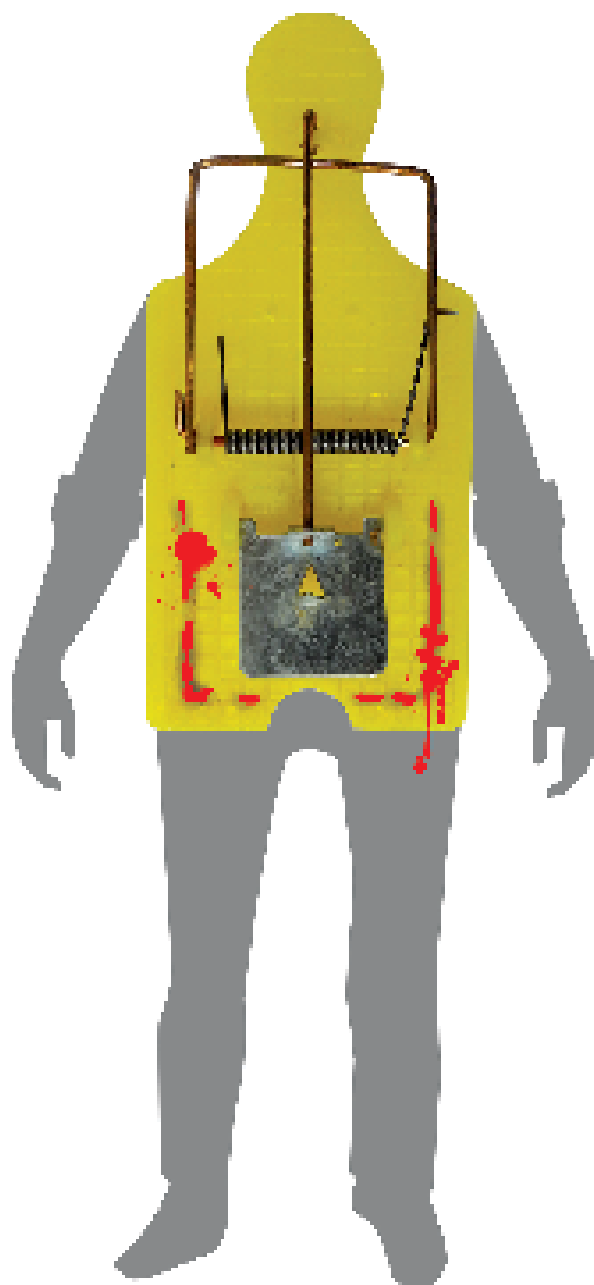


محصولات طراحی سرطانی

گویی، و بعد از آنکه در دست داکتران، دانه‌های دانه‌ها، و به جانشین می‌روند و در آنجا که کل سرطانی‌ها در آنجا قرار می‌گیرد.





به سفارش معاونت آموزش مرکز رسیدگی به امور مساجد استان تهران

صاحب امتیاز: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه

مدیرمسئول: دکتر محمد دولخواه

سردبیر: اصغر عرفان

دبیر تحریریه: محمد احمدی

همکاران تحریریه: محمدعلی کرمی، محمدعلی رامین

عالیه سادات مؤذن، صالحه توکلی

مدیر اجرایی و امور مشترکان: سید عبدالرسول موسوی فرد

طراح و صفحه‌آرا: مجید بزم‌آرا

تصویرساز و طراح جلد: مرتضی حیدرزاده

همکاران اجرایی: حمیدرضا مولایی، محمد چمن

نشانی: قم، بلوار محمدامین رحمته الله علیه، خیابان ۲۰ متری گلستان

کوچه ۲، دفتر نشریه خانه‌خوبان

صندوق پستی: ۱۴۱ - ۳۷۱۶۵

تلفن: ۳۲۱۱۳۱۲۲ - ۳۲۹۱۱۱۲۶ - ۰۲۵

نمبر: ۳۲۹۴۴۳۱۱ - ۰۲۵

سامانه پیامکی: ۱۰۰۰۱۶۷۸

رایانامه: khaneh.khooban@gmail.com

نشانی معاونت آموزش مرکز رسیدگی به امور مساجد: تهران، خیابان

سعدی‌شمالی، بین خیابان تقوی و منوچهری، کوچه صفامنش، ساختمان محراب، طبقه اول

کد پستی: ۱۱۴۵۷-۵۶۵۱۱

تلفن: ۰۲۱-۶۶۳۴۶۹۴۴ داخلی ۲۵۶ و ۲۵۸

نمبر: ۰۲۱-۶۶۳۴۷۹۳۴

سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۲۲۱۴۲۲۱۵

نشانی پایگاه تخصصی: www.amoozesh.masjed.ir

۱۶



حکایت‌های شفاهی

۶۲



وقتی سینما به یاری خانواده می‌آید

۵۰



این جماعت ایرانی

۱۸



گلزار خوبان

۴ سلام خدای خوبم

۶ طبیعه

۱۰ یادداشت‌ها

۱۴ رهنمایی خوبان

۲۰ خاطرات اربعین

۲۲ امام خوبان

۲۶ شفا دیدن

۲۸ تأمل خوبان

۳۲ بانوان هنرمند

۳۶ بز زنگوله پا

۳۸ عروس شدن و عروس ماندن

۴۱ داغ داغ بخوانید

۴۴ لطفاً معیشت خود را تدبیر کنید

۵۰ این جماعت ایرانی

۵۴ خانه خوبان

۵۸ حقوق خوبان

۶۰ قصه تکراری ما آدم‌ها

۶۴ اهالی خوبان

۷۴ خبر خوبان

۷۸ پیغام پَسغام

۸۰ مسابقه

سلام خدای خوبم!

و خدایی که همین نزدیکی ست
حسین ثروتی

همیشه از دیگران تعریف قرآن رو خیلی شنیدم که بهترین کتاب زندگیه یا این که باهاش میشه مشکلاتمون رو حل کنیم و از این جور چیزا، ولی هیچ وقت خودم مستقیم و جدی به سراغش نرفته بودم، اما حالا که یه جورایی گذاشتی منم با کتابت رفیق بشم، حاضر نیستم اونو با هیچ چیزی عوض کنم. حالا فقط دوست دارم با همه وجود بهت بگم: ممنون خدای خوبم!

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ...
(۱۴۶ سوره بقره)

اگر تو با من حرفی بزنی، زنگ بزنی، رابطمون خوب میشه و منم بهت زنگ می‌زنم.
چه معشوق عاشقیه خدای مهربون ما!
فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ...
(۱۵۲ سوره بقره)

میگه «مطمئن باش هیچ اشکالی نداره، اصلاً اگر گناه داشت، قیامت به عهده من!»
خواب دیدی خیر باشه، اما قیامت از این خبرا نیست!
...وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى...
(۱۶۴ سوره انعام)

«درسته کارش غلط بود ولی حساب شیعه مولا علی با بقیه آدمآ فرق می‌کنه.»
به نظر تو شاید، ولی خدا که نظرش این نیست!
...مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ...
(۱۲۳ سوره نساء)

«من فقط دلم میخواد، تو زندگی با من سختی نبینی!»
چه همسر مهربونی!
مولای ما هم درباره بنده‌هاش همین‌رو می‌خواد چه مولای

همین نعمت‌هایی رو هم که داریم، جوابشو نمی‌تونیم بدیم.

حالا چه طور جرئت می‌کنیم مدام از خدا نعمت جدید می‌خوایم؟!
ثُمَّ لِنَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ
(۸ سوره تکوین)

این چه طرز برخوردی بود؟
«آخه از شون خوشم نمیداد، مذهبی نیستند.»
هر کی میخواد باشه انسان که هستند.
...وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا...
(۸۳ سوره بقره)

شما چند درصد احتمال می‌دید که یک مریض اگر نسخه پزشک رو خوب حفظ کنه، بعد با خط خوش بنویسه و با صدای خوب هم بخونه، حالش خوب بشه؟! همون قدر احتمال بدید با این کارای ما نسبت به قرآن، ما هم آدم خوبی بشیم.
كِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ...
(۲۹ سوره ص)

باورتون میشه یهودی‌ها، پیامبرو مثل پسرانشون می‌شناختند ولی قبولش نمی‌کردند؟
باورش برام وقتی آسون میشه که می‌فهمم طرف مقابلم حرفش درسته ولی توجیه می‌کنم!

مهربونی!
... يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ...
(سوره بقره ۱۸۵)

آدمای خوبیند.
لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ...
(سوره آل عمران ۱۱۳)

بهترین کسی که تو زندگیم دیدم فلانیه.
«آخه چرا! اون که به آدم معمولیه!»
نمی‌دونم چرا مردم فکر می‌کنند، آدمای خوب باید غیرعادی باشند!
وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ...
(سوره فرقان ۷)

حرفت درسته ولی آخه این همه آدم اینو نفهمیدن؟!
این دغدغه تو همون نکته‌ایه که خدا به پیامبرش هشدار میده!
وَأِنْ تَطِعْ أَكْثَرَ...
(سوره انعام ۱۱۶)

این که باید به پدر و مادر احترام گذاشت سر جای خودش ولی حرف خدا اینه که باید احترام به مادر مخصوص باشه.
برای ما، مادر یه جور دیگه هست یا نه؟
وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ...
(سوره لقمان ۱۴)

برای این که من و تو اهل فکر بشیم، قرار شده پیامبر برامون قصه بگه!
واقعا برا خوب شدن ما خدا چیکار می‌شد بکنه که نکرده؟!
...فَأَقْصَصَ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ
(سوره اعراف ۱۷۶)

راه که منحصر به ثبت‌نام سازمان حج نیست که تو با خیال راحت ۱۴ سال تو نوبتی.
اگه می‌تونی فیش آزاد بخری یا از راه کشورهای دیگه‌ای بری، نباید به تأخیر بندازی.
...وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا...
(سوره آل عمران ۹۷)

به بعضی از این مداح‌ها و دعاخوان‌ها نگاه نکن که دعا رو با فریاد و صدای بلند می‌خوندند.
دعا رو باید آروم خوند.
وَأَذْكُرْ رَبِّكَ... وَذُؤْنَ الْجَهَنَّمَ مِنَ الْقَوْلِ...
(سوره اعراف ۲۰۵)

نکنه یه عمری خودتو سرکار بذاری که حتماً اونم منو دوست داره چون من دوستش دارم!
اینا همه حرفه!
...تَحِبُّوهُمْ وَلَا يُحِبُّوكُمْ...
(سوره آل عمران ۱۱۹)

کاش خدا به ما چشم و گوش برزخی می‌داد تا حقیقت رو بفهمیم و آدم بهتری بشیم!
اتفاقاً این طوری شاید بدتر هم بشیم!
وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ...
(سوره انفال ۲۳)

اگر دنبال جذب آدم‌ها هستی، بیشتر از قوی کردن استدلال، مهربونی‌رو، تو برنامت قرار بده.
فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ...
(سوره آل عمران ۱۵۹)

یه وقتایی انقدر دل آدم میگیره که هیچی مثل گریه، نمی‌تونه آرومش کنه.
عجب نعمت خوبیه این گریه!
وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكُ وَأَبْكِي
(سوره نجم ۴۳)

«به نظرم یهودی‌ها، همشون به جورند واسه این اصلاً ازشون خوشم نیامد.»
به نظر تو شاید ولی پیش خدا بعضی از همین یهودی‌ها هم

اگر من و تو خوب باشیم امام زمان که جای خودش، خود خدا، پیشقدم قرار ملاقات میشه.
وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً...
(سوره اعراف ۱۴۲)

ترین‌های ایرانی

ما ایرانی‌ها چنان به خودمان القا کرده‌ایم که با استعدادترین، با کمالات‌ترین، مهربان‌ترین و خیلی «ترین‌های» دیگر از چیزهای خوب هستیم که خودمان هم کم‌کم باورمان شده است! این باور باعث شده چشمان را بر بسیاری از عیب‌های بزرگمان ببندیم؛ معایبی نه در حد کیفیت خودروی وطنی که در اعتقادات و رفتارهای مذهبی‌مان و نه در قیاس با دنیا که در مقایسه با یک همسایه جنگ‌زده.

آن‌ها

اربعین که می‌رسد، عراقی‌ها همه پس‌انداز سالشان را و حتی فرش زیر پایشان را می‌فروشند تا در استقبال از زائران حسینی مدل جدیدی از یک «اقتصاد صلواتی جمع‌محور» ارائه دهند. هر سال، زائران خاطراتی شگرف نقل می‌کنند از مهمان‌نوازی بی‌نظیر عراقی‌ها در این ایام؛ از مرد عراقی که با چماق در خانه‌اش ایستاده تا مهمان‌ها را به منزلش ببرد تا کودک خردسالی که فقط می‌تواند به زوارالحسین، دستمال تعارف کند و...

ده روز بعد

ما کشوری داریم با نعمت، امنیت، امکانات و رفاه بیشتر از کشور همسایه، و هم‌چنین جمعیت و درصد شیعه بیشتر، اما در ایام اربعین با بازار سیاه صدور ویزا و افزایش قیمت دولتی و غیر دولتی، رسمی و غیر رسمی همه‌چیز در مسیر رسیدن به مرزها روبه‌رو بودیم. جالب این‌که به فاصله ده روز پس از تجمع اربعین، تجمعی با جمعیتی کمتر (حدود یک‌دهم) در شهری دیگر با چند برابر مساحت و زیرساخت‌های مسکونی و رفاهی برگزار شد... هرچند ماهیت عزاداری روز سی‌ام صفر در مشهد با بیست

صفر در کربلا تفاوتی ندارد اما عزادار با مدلی دقیقاً متضاد با آنچه ده روز قبل شاهدش بود، روبه‌رو شد. در اربعین، آن‌ها همه، همه کار می‌کنند تا کسی دست در جیبش نکند و... و این‌جا هنگام وداع، جیبی باقی‌نمانده است که...

بعد از این باید در به‌کارگیری خیلی از این «ترین‌ها» دقت کنیم.



مال و جمال، یا کمال؟

اگر چنان‌چه کسی به خاطر مال و جمال ازدواج کند، طبق روایت ممکن است خدای متعال مال و جمال را به او بدهد و ممکن هم هست که ندهد، اما اگر چنان‌چه برای تقوا و عفاف قدم بگذارد و ازدواج بکند، خدای متعال به او مال هم خواهد داد، جمال هم خواهد داد. ممکن است کسی بگوید جمال که اعطا کردنی نیست؛ یک کسی یا جمال دارد یا ندارد! معنایش این است که چون جمال در چشم شما و در دل شما و در نگاه شماست، اگر انسان کسی را که خیلی جمیل هم نباشد، دوست داشت او را جمیل می‌بیند. وقتی کسی را دوست نداشت هر چه‌قدر هم جمیل باشد، به نظر او جمیل نمی‌آید.



شغل شما چیست؟

من دکتر س.ص متخصص اطفال هستم. سال‌ها قبل چکی از بانک نقد کردم و بیرون آمدم. می‌خواستم تلفن بزنم؛ آن زمان تلفن‌های عمومی با سکه‌های دوریالی کار می‌کردند. به یک دست‌فروش که مقداری هم سکه دوریالی در بساطش ریخته بود، یک تومان دادم و گفتم دوریالی بده؛

او با خوش‌رویی پولم را با دو سکه به من پس داد و گفت: این‌ها صلواتی است!

گفتم: یعنی چه؟ گفت: برای سلامتی خودت صلوات بفرست و سپس به نوشته روی میزش اشاره کرد.

«دوریالی صلواتی موجود است»

باورم نشد، ولی چند نفر دیگر هم مراجعه کردند و به آن‌ها هم...

گفتم: مگر چه قدر درآمد داری که این همه دو

ریالی مجانی می‌دهی؟

با کمال سادگی گفت: ۲۰۰ تومان که ۵۰ تومان

آن را در راه خدا و برای این که کار مردم راه بیفتد

دوریالی می‌گیرم و صلواتی می‌دهم.

مثل این که سیم برق به بدنم وصل کردند، بعد

از یک عمر که برای پول دویدم و حرص زدم،

دیدم این دست‌فروش از من خوشبخت‌تر است

که یک چهارم از مالش را برای خدا می‌دهد.

احساساتی شدم و دست کردم ده تومان به طرف

او گرفتم. آن جوان با لبخندی مملو از صفا گفت:

برای خدا دادم که شما را خوشحال کنم. این بار یک اسکناس صد

تومانی به طرفش گرفتم و او باز همان حرفش را تکرار کرد.

من که خیلی مغرور تشریف دارم مثل یخی در گرمای تابستان آب شدم.

به او گفتم: چه کاری می‌توانم بکنم؟ گفت: خیلی کارها آقا! شغل شما

چیست؟ گفتم: پزشکم.

گفت: آقای دکتر شب‌های جمعه در مطب را باز کن و مریض صلواتی

بپذیر. نمی‌دانید چه قدر ثواب دارد!

دگرگون شده بودم، از آن روز دادم تابلویی در اتاق انتظار مطبم نوشتمند که...

دوستان و آشنایان طعن‌هام زدند، اما گفته‌های آن دست‌فروش و این بیت سعدی در گوشم همیشه طنین‌انداز بود که:

گفت باور نمی‌کردم که تو را

بانگ مرغی چنین کند مدهوش

گفت این شرط آدمیت نیست

مرغ تسبیح‌گوی و ما خاموش

راستی شغل شما چیست؟



صدقه کتاب

ام کرار

آدمیزاد به هیچی بند نیست؛ امروز خدا خیلی بهمون رحم کرد؛ خیلی.

سرعتمون بالا بود و سر پیچ تندى از جاده منحرف

شدیم. ماشین به‌طرز فجیعی چپ کرد. گردوخاک

عجیبی بلند شد. شیشه‌ها همه خرد شد و سقف

ماشین هم کاملاً خم شد. کریمه دخترم از پنجره

پرت شد بیرون، پسرها که خواب بودن با صدای یا

صاحب‌الزمان من پریدند و بهو جیغ و دادشون بلند

شد. مطمئن بودم دخترمو از دست دادم و یک چندتا

نقص عضو خواهیم داشت، اما به‌لطف خدا الحمدالله

همه سالمیم جز چند خراش سطحی و کمی ترس

و وحشت، خدا رو صد هزار بار شکر.

این ماجرا را فقط برای پاسخ به اونایی گفتم که

می‌پرسند: مگه صدقه کتاب هم بلا دفع می‌کنه؟

شاید خنده ما

بخشی از اعتراف عبدالملک ریگی

«شب عملیات تروریستی وقتی بعضی افرادم کم‌انگیزه

بودند، فیلم مجالس عیدالزهرای قم و اصفهان و... را

بخش می‌کردم. نیروها پس از دیدن این مجالس و

لحن و توهین به خلفای سه‌گانه به انجام عملیات مشتاق

می‌شدند...»

مراقب باشید! شاید خنده ما سر چند شیعه را به باد بدهد.



ابن لبخندهای خاص

«چهره جوانان اسیر فلسطینی لبخند دارد!» این لبخند مستقیم به دوربین را در ماههای اخیر در تصاویر جوانانی می بینیم که توسط نیروهای امنیتی رژیم صهیونیستی دستگیر شده اند.

برخی می گویند این یک عادت و ابداع جدید جوانان فلسطینی برای اعتراض است. بعضی نیز معتقدند این تصاویر، فراتر از یک لبخند و نشان از رضایت، شجاعت و ایستادگی است و این که در راه هدف، دستگیر شدن برای آن ها مهم نیست.

سفیر مرگ

سمانه هوشمند

روبه روی قاب آینه ایستاده بود و در حال شانه کردن موهایش متوجه موی سفیدی شد که تا الان ندیده بود، دلش لرزید و شانه از دستش سر خورد و به زمین افتاد. چشمانش را تیز کرد و با دو انگشت موی سفید را بالا گرفت و گفت: خدای من یعنی من دارم پیر می شوم. آن روز تا شب فکرش درگیر همین موضوع بود مثل این که آن مو، سفیر مرگ باشد دائم مواظب کارهایش بود. حالا اما سال ها از آن روز گذشته او دیگر موی سیاهی در سرش نیست، اما نمی دانم چرا هنوز آماده رفتن نشده است؟!

فقط «عادل» تربیت کن

ابوالقاسم شهباز

اگر می خواهی فرزند دین دار تربیت کنی، فرزند عادل تربیت کن؛ عقل، او را به دین می رساند. اگر می خواهی دختر باحیا و باحجاب تربیت کنی، دختر عادل تربیت کن؛ عقل، او را به حجاب و حیا می رساند. اگر خواستی فرزندت در دینش استوار باشد، عقلش را بارور کن که از قدیم گفته اند «باد آورده را باد می برد». دشمن فهمیده است باید مانع عقل ورزی جوانان ما بشود تا باعث بی دینی شان گردد، اما ما هنوز نفهمیده ایم که دین داری بر پایه عقلانیت شکل می گیرد و هر که عادل تر دین دارتر.

اما چه طور بچه های عادل پرورش بدهیم؟ برای تربیت فرزندان عادل می بایست پدر و مادر بکوشند عاقلانه رفتار کنند و در زندگی خود به هیچ یک از عوامل سفاقت، اجازه ورود ندهند. برای اطلاع از عوامل عقل و جهل به شرح حدیث جنود و عقل حضرت امام خمینی علیه السلام مراجعه فرمایید.

تکامل عقل

امام رضا علیه السلام می فرمایند: عقل شخص مسلمان تمام نیست، مگر این که ده خصلت را دارا باشد:

۱. از او امید خیر باشد.
 ۲. از بدی او در امان باشند.
 ۳. خیر اندک دیگری را بسیار شمارد.
 ۴. خیر بسیار خود را اندک شمارد.
 ۵. هر چه حاجت از او خواهند، دلتنگ نشود.
 ۶. در عمر خود از دانش طلبی خسته نشود.
 ۷. فقر در راه خدایش از توانگری محبوب تر باشد.
 ۸. خواری در راه خدایش از عزت با دشمنش محبوب تر باشد.
 ۹. گمنامی را از شهرت خواهان تر باشد.
 ۱۰. احدی را ننگرد جز این که بگوید او از من بهتر و پرهیز کارتر است.
- (تحف العقول، ص ۴۴۳)



آیه‌ها و آدم‌ها

ظاهربین‌ها

محمدحسین شیخ‌شعاعی

گفتید «ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد، مگر این که خدا را آشکارا (با چشم خود) ببینیم! پس صاعقه شما را گرفت؛ درحالی که تماشا می‌کردید.» (بقره، ۵۵)

چشم همه به یک اندازه نمی‌بیند. بعضی‌ها، ریزترین جزئیات اشیاء را تشخیص می‌دهند، بعضی‌ها بدون عینک به زحمت اطراف خود را می‌بینند و بعضی‌ها هم نابینا، اما فقط این نیست. همه چشم‌ها، همه چیز را به یک اندازه نمی‌بینند. بعضی‌ها، شاید به شیشه‌های قطور عینک و عصای سفید نیاز داشته باشند اما با پدیده‌های اطرافشان که مواجه می‌شوند تا فرسنگ‌ها دورتر را تا پیشینه و عوامل و نتایج و جنبه‌ها و روابط گوناگون آن را حدس می‌زنند! و البته بعضی‌ها برای دیدن سنگ و چوب، مشکلی ندارند اما نمی‌توانند در تراش ماهرانه آن، دست هنرور سنگتراش و نجار را ببینند. چشم آن‌ها ظاهراً نقصی ندارد اما در حقیقت گرفتار بزرگ‌ترین نقص ممکن است؛ چشم آن‌ها واقعاً نمی‌بیند!

تصور کنید کسی را که از اشیاء و افراد تنها سایه‌ای مبهم می‌بیند و بس. او اگر سابقه دیدن کامل و واضح را نداشته باشد، بعید نیست به همین اندازه از دیدن، دل خوش داشته باشد و شادمان هم باشد که کور نیست و چشم‌هایش بازند. اگر برای او از رنگ و ظرافت‌های اطرافش بگویند، خواهد گفت: دروغ می‌گویید، چون من کور نیستم و می‌بینم که چنین چیزی وجود ندارد. چگونه می‌توان به او ثابت کرد که حقایقی ظریف و زیبایی‌هایی شگرف، در پس این سایه‌های موهوم وجود دارد؟

کسانی نیز که در خلقت آشکار خداوند می‌نگرند، ممکن است واقعاً آن‌چه را که هست، نبینند، همان‌طور که عده‌ای از مردم زمان موسای پیامبر (علیه السلام) به او اعتراض کردند که اگر خدایی هست، چرا ما او را نمی‌بینیم و از موسی خواستند که خدا را به آن‌ها نشان بدهد. صاعقه‌ای فرود آمد و جانشان را گرفت، اما آن‌ها درحالی که تماشا می‌کردند، باز هم واقعیت را، رابطه‌ای را که بین درخواستشان و این صاعقه و حتی پس‌از آن؛ مرگشان و زنده شدنشان وجود داشت، ندیدند.



گل نژدن در این شرایط سخت‌تر است...

میثم شریف اصفهانی

سراغ خانه‌های فانتزی سربال‌ها که همه با فرهنگ کنار هم می‌نشینند و با هم‌فکری، مشکلاتشان را حل می‌کنند. خانه ما یک خانه واقعی است. آدم لجباز و زبان‌نهم داریم، سنگ‌صبور و عاقل هم داریم. در خانه کسانی داریم که در هر مسئله‌ای به جای حل مشکل، به دنبال مقصر می‌گردند و اتفاقاً مقصر هم همیشه طرف دیگر است؛ و از اتفاق، این کسان، پدر و مادر خانه هستند. اقرار می‌کنم وقتی سماور چپه شد، ته دلم خوشحال شدم. هرچند چند نفری سخت سوخته بودند، ولی بهانه‌ای پیدا شده بود که خانه ما «یکی» شود برای گرفتن حال عبدالله‌خان و دار و دسته‌اش. همه پسران، مشت‌هایمان را کف دستمان می‌مالیدیم و منتظر بودیم تا پدر از بیرون بیاید و برویم سراغشان؛ البته انتظار داشتیم پدر که از ماجرا خبردار شده بود زودتر بیاید، ولی وقت همیشه آمد. همین شد بهانه دعوی پدر و مادر که تو چرا زودتر نیامدی و تو که در خانه هستی عرضه هیچ کاری نداری و چرا خواهر تو هفته پیش کجکی به من نگاه کرد و چرا پدر تو مهریه را سنگین گرفت و چرا هابیل، قایل را کشت...

خلاصه آن‌قدر درگیر دعوی خانگی شدیم که یادمان رفت برویم سراغشان. آن‌قدر دعوا کردیم که صدای پدر بزرگ درآمد و تشر زد به عبدالله‌خان و البته قبل و بعدش به پدر و مادر، تشر زد که شما چه هنرمندانی هستید که وقتی رقیب سنتی ما خطبی می‌کند که ربطی به هیچ کدامتان ندارد، به‌جای آن که مسئله را تبدیل به محوری برای وحدت کنید، آن را به دعوی خانگی تبدیل می‌کنید. به قول عادل فردوسی‌پور، گل نژدن در این شرایط، سخت‌تر از گل زدن است.

پی‌نوشت

اولین کسی که این نوشته را خواند، پدر و مادر بودند. دوباره دعوی‌شان شد که تو دعوا را خانگی کردی و تو عرضه نداشتی و خواهر تو دماغش را عمل کرده و نخیر، قایل بود که هابیل را کشت... ●

خانه ما در محله خوبی است؛ البته خوب که می‌گویم فکرت نرود سراغ محله‌های فانتزی سربال‌ها که کسی نان سنگک دستش گرفته و از گذر که رد می‌شود همه را سلام می‌دهد. محله خوبی است یعنی زمینش ارزش دارد، قدیمی و اصالت‌دار است. سر و ته محله به شکلی است که هر کس از هر کجای شهر به هر کجای دیگر بخواهد برود باید از این محله رد شود.

خانه ما در محله خوبی است؛ البته خوب که می‌گویم فکرت نرود سراغ محله‌های فانتزی سربال‌ها که... در محله ما دعوا هم سر می‌گیرد. یکی همین دعوای ما با عبدالله‌خان همسایه دیوار به دیوارمان. البته دیوار به دیوار که نه، یک جوی آبی میانمان هست که فاصله‌اش باعث شده دیوارمان به دیوارشان نباشد، ولی سایه خانه‌هایمان روی یکدیگر می‌افتد و شده‌ایم همسایه.

ما با عبدالله‌خان دعوا داریم. از قدیم هم دعوا داشته‌ایم. همه ماها با همه آن‌ها دعوا داریم. سر همه چیز دعوا داریم. پسران ما با پسران عبدالله‌خان سر فوت‌بال دعوا دارند. برادر بزرگ‌ترم با پسر بزرگ آن‌ها سر میراب بودن دعوا دارد. پدرم با عبدالله‌خان سر این که کدامان در محله، اصل‌تریم دعوا دارد و...؛ البته دعوای فردی دلیل نمی‌شود که خانوادگی دعوا نکنیم. خانواده عبدالله‌خان دنبال‌اند همین جوی آب را به‌نام خودشان بزنند. پسرانشان گاه به خواهران ما چپ نگاه کرده‌اند و آنان همیشه با دشمنان خانوادگی ما دوست بوده‌اند. سر همه این‌ها با هم دعوا داریم.

آخرین دعوایمان سر مهمانی رفتن خواهر برادرهایمان بود. مهمانی که نه، روضه خانگی بوده خانه عبدالله‌خان که سماور چایی چپه می‌کنند و چند نفری می‌سوزند؛ از جمله یکی دو نفر از خانه ما... خانه ما خانه خوبی است؛ البته خوب که می‌گویم فکرت نرود





گوشت فاسد می‌خوریم

مرتضی اصلانی

سال‌ها یک سؤال را از گوشه ذهنم به خیلی جاها و پیش خیلی از آدم‌ها می‌بردم ولی برایش جوابی نمی‌گرفتم؛ این که چرا بسیاری از بیماری‌ها که مزمن شده، با دارو، درمان نمی‌شوند و حتی بهترین پزشک‌ها و بهترین داروها هم کارساز نیست و شفا حاصل نمی‌گردد.

یک پادرد که سال‌هاست یک خانم را درگیر ساخته و همیشه دلی پر گلایه دارد از درد، یا سردردی که بدون هیچ منشأ مشخصی، گاه و بی‌گاه امان مرد خانواده را برده است. قصه فشارخون و دیابت و ام‌اس و خیلی دردهای بی‌درمان دیگر هم که مفصل است.

این سؤال بود و ماند تا جلسه‌ای و بزرگی که به راز پنهان این دردهای بی‌درمان اشارت کرد و این که علت عمده این مرض‌ها بی‌توجهی به حرف‌های کتاب خداست و آموزه‌های ناب اسلام؛ می‌گفت فردی که دارو می‌خورد اما غیبت هم می‌کند از یک‌طرف خود را به سمت درمان می‌برد و از طرف دیگر به بدن خود سم تزریق می‌کند. خداوند می‌فرماید کسی که غیبت می‌کند همانند فردی است که گوشت مرده می‌خورد. گوشت مرده، فاسد است و کیست که نداند نباید گوشت فاسد خورد؟! اما با این موج بدگویی و غیبت که توی خانه‌های ماست و تجسسی که در زندگی دیگران داریم و

دروغ‌هایی که می‌گوییم و

می‌گفت: بسیاری از بیماران به بهانه مرضی با اطرافیان خود بدرفتاری می‌کنند و انتظار درک شدن از طرف آنان را دارند، درحالی که همین بدرفتاری باعث دل‌شکستگی اطرافیان شده و موج منفی آنان به خودشان برمی‌گردد که بی‌شک، سبب کند شدن روند بهبودی می‌شود؛ اگر این بیمار زبان تشکر داشت و رفتار با ملایمت، این موج منفی هیچ‌وقت شکل نمی‌گرفت.

می‌گفت: افرادی که خصم دارند یعنی با دیگران دشمنی می‌ورزند نیز از همان‌هایی هستند که نباید دنبال درمان بگردند. وقتی شما از روی حقد و کینه به کسی فکر می‌کنید، بدنتان شروع به لرزیدن می‌کند، دندان‌هایتان روی هم فشرده می‌شوند، اعصاب‌تان تحت فشار قرار می‌گیرد و کلی مصیبت ریزودرشت دیگر که هیچ‌کدامش به طرف مقابل نمی‌رسد.

آسیب این همه دشمنی میان عروس و مادرشوهر و خواهرشوهر، فشار این همه ستیز بین داماد و مادرزن و برادر زن، غیر

از جسم بی‌دفاع کجا ریشه می‌دواند؟ روی این دشمنی‌ها چه اسمی بگذاریم غیر از سم؟ سمی که ما به خودمان تزریق می‌کنیم و بعدش هم انتظار سالم بودن و خوب ماندن داریم!

می‌گفت: خطای دیگر ما خودخوری و تفکرات منفی است؛ آن که مدام ریسمان منفی‌بافی می‌بافد و از کاسه استرس می‌خورد، چه‌طور و چگونه می‌خواهد درمان شود؟ آن که هنوز درگیر گذشته‌های خودباخته است و روز و شبش را با خاطرات تلخ دیروزها می‌گذراند، به درمان پاسخ نمی‌دهد.

می‌گفت: خیلی از رازهای سلامت در دروازه‌های ورودی و خروجی روح است و این که چه می‌شنویم و چه می‌بینیم. ما هر چیزی که روی زمین افتاده را بر نمی‌داریم و در دهان نمی‌گذاریم! پس چگونه است که به هر چه به چشم می‌آید می‌نگریم؟ و هر چه را به گوش می‌رسد می‌شنویم؟ و درباره هر چه به

ذهن می‌رسد، فکر می‌کنیم؟ ●



بگذار نسیم بوزد

فرحناز ایوبی

گاهی نگاه می‌کنیم و می‌بینیم برخی عادت‌های مثبتمان کمرنگ شده، نرمش صبحگاهی، مصرف میوه، نوشیدن آب، گاه حتی وعده‌های غذایی مان حذف می‌شود و یا حتی گیسو شانه‌زدن‌ها و جلوی آینه رفتن‌هایمان.

من این مواقع نگاه می‌کنم به زندگی، می‌بینم چه قدر خسته‌ترم، بی‌حوصله‌تر، رنجیده‌تر یا شاید ناامیدتر از دیگر مواقع. نمی‌دانم عادت‌های خوبم را که کنار می‌گذارم خسته و رنجیده می‌شوم و یا خسته و رنجیده که می‌شوم عادت‌هایم را کنار می‌گذارم اما می‌دانم کنار گذاشتن عادت‌هایم کمکی به خستگی‌ها و رنجش‌ها و بی‌حوصلگی‌هایم نمی‌کند، برعکس به همه چیز سرعت می‌دهد؛ به این موج منفی احساسات، بعد دوباره عادت‌هایم را از سر می‌گیرم، اولش کمی سخت است، اما غیرممکن نیست. با «یس» و «ملک» و «واقع» شروع می‌کنم، بعد کمی به حس‌های دخترانه‌ام می‌رسم، کم‌کم میوه بازمی‌گردد به سبد غذایی‌ام، نرمش‌های صبحگاهی با زمانی کمتر جایشان را پیدا می‌کنند در برنامه روزانه‌ام و همین‌طور آرام‌آرام زندگی لطیف‌تر می‌شود آن وقت روحیه‌ام نیز گویی آن‌قدرها خسته نیست، رنجش‌هایم کمرنگ شده‌اند حتی اگر شرایط تغییر نکرده باشد اما من بهترم؛ خیلی بهتر.

حس‌های منفی با هر بهانه‌ای آرام‌آرام می‌آیند و خودشان را جای می‌دهند وسط احساس‌های مثبتمان، بعد بساطشان را پهن می‌کنند و جای احساسات مثبت را تنگ می‌کنند. آن وقت روحیه شاد و بشاشمان تغییر می‌کند و غافل می‌شویم از یک سری عاداتی که ما را سرزنده نگاه می‌داشت، عاداتی که به زندگی مان نظم می‌داد و موجب می‌شد جریان زندگی را حس کنیم. یادمان می‌رود هیچ‌کس به جز خودمان قرار نیست به ما کمک کند، اصلاً تا ما نخواهیم کمک کسی فایده‌ای ندارد. یک‌دفعه که نمی‌شود برویم سراغ احساسات منفی که بساط پهن کرده‌اند روی روح و روانمان، اما می‌توانیم عادات مثبتمان را بازگردانیم؛ آرام‌آرام و کم‌کم.

خلاصه هر که هستیم و هر کجا که هستیم عادات مثبتمان را دریابیم. ●

دماوند

معصومه انواری اصل

لیلا همین‌طور ایستاده بود کنار اتاق و تقای آن‌ها را تماشا می‌کرد

پروین آمد روبه‌رویش ایستاد و زل زد توی چشم‌هایش و با عصبانیت گفت «لیلا!»

لیلا نگذاشت حرف پروین تمام شود؛ لیخند زد و مثل کوه گفت «نه»؛ انگار دماوند بگوید نه.

پروین پشت کرد به او و دوباره رفت جلوی آینه، کرم را مالید توی صورتش و گفت «حداقل نگو که با ما هستی.» و بعد پُقی زد زیر خنده.

پریسا دوید توی اتاق و با خنده کرم‌پودر را از پروین قاپید و نشست جلوی آینه «برید کنار، نوبت منه.»

مریم گفت «من خوب شدم؟»

همیشه بساطشان همین بود. جایی که می‌خواستند بروند هر سه خواهرش می‌ریختند جلوی آینه و خودشان را بَرک می‌کردند، اما او لباس‌های تمیز و مرتبش را می‌پوشید، چادرش را سر می‌کرد و می‌ایستاد کنار منتظر بقیه.

هی زیر گوشش می‌گفتند «لیلا، یه کم...»

«چشمات رنگ نداره، فقط کمی ریمل...»

«یه خورده کرم و یه ذره ریمل که اصلاً معلوم نمی‌کنه.»

«یه خورده رژِ دخترونه...»

گاهی مستخره‌اش می‌کردند «تلویزیون سیاه سفید، منقرض شد، تو هنوز سیاه سفیدی؟»

دستش می‌انداختند «می‌مونی روی دستمون ها!»

عصبانی می‌شدند «شورشو درآوردی، رنگ به رُخ نداری.»

ولی او قبول نمی‌کرد «وقتی یه خورده زدم، یواش یواش زیادشتم می‌زنم.»

نه وسوسه، نه تمسخر، نه دست‌انداختن، نه عصبانیت؛ هیچ‌کدام بر شخصیت محکم او کارگر نبود. لیخند می‌زد و می‌گفت «نه»؛ انگار که دماوند بگوید نه.

«الْمُؤْمِنُ كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا تَحْرُكُهُ الْعَوَاصِفُ؛ مؤمن مثل کوه محکم است که هیچ بادی او را تکان نمی‌دهد.» ●



مرا به صف برسائید!

زهرا وافر

که زیر لب به ناظم مدرسه می‌گفتیم که در سرمای اول صبح پاییز و زمستان ما را در صف نگه می‌داشت، یاد این که چه‌طور لحظه‌شماری می‌کردیم تا مراسم کسل‌کننده و تکراری صبحگاه تمام شود و برویم سر کلاس‌هایمان بنشینیم...

حالا وقتی صدای صبحگاه مدرسه را می‌شنوم دیوانه می‌شوم، آن قدر هوای آن روزها را می‌کنم و هوس ایستادن سر صف می‌زند به سرم که می‌ترسم آخر یک روز کار خودم را بکنم، بروم مدرسه کنار خانه‌مان و کنار بچه‌ها بایستم سر صف، شاید دوباره آن حس زیبای کودکی برگردد به وجودم. قبلا برایم یک پیامکی آمده بود که می‌گفت «خیلی دیر متوجه می‌شویم که همان، زندگی و حیات بوده است؛ دقیق و ساعاتی که با کمال شتاب‌زدگی انتظار گذشتنش را داشتیم» و من حالا با تمام وجود می‌فهمم که دقیقا همان لحظات، زندگی بودند؛ لحظاتی که سر صف ایستاده بودم و زیر لب به ناظم بد و بیراه می‌گفتم و از سرما به خودم می‌لرزیدم و هر لحظه سنگینی بدنم را روی یک پایم می‌انداختم و لحظه‌شماری می‌کردم برای آن که صبحگاه مدرسه تمام شود و پناه ببرم به گرمای بخاری‌دیواری کلاس... همان لحظات، زندگی ناب بودند، زندگی به معنای حقیقی کلمه، حیف که دیر متوجه شدم! ●

دوباره با صدای داد و بیداد ناظم و همه‌پچه‌ها از خواب بیدار شدم. طبق معمول، اول اعصابم به هم ریخت و اوقاتم تلخ شد و بعد دوباره تلاش کردم که به خواب بروم اما مثل روزهای دیگر فایده نداشت. نه این که از سروصدا خوابم نبرد، نه، از هیجان خوابم نمی‌برد، از شوری که به جانم افتاده بود، از این وسوسه لعنتی خوابم نمی‌برد. خانه‌مان «دقیقا» کنار یک مدرسه است و من هر روز رأس ساعت ۷:۳۰ که آغاز صبحگاه مدرسه است به اجبار باید از خواب بیدار شوم. صبحگاه تا ساعت ۷:۴۵ طول می‌کشد، اما من حتی بعد از تمام شدن صبحگاه هم خوابم نمی‌برد. انگار دیگر در این دنیا نیستم، غرق شده‌ام در گذشته. هر روز صبح صدای داد و بیداد ناظم و قرائت قرآن و سخنرانی و دعای بچه‌ها و همه‌پچه‌هایشان که لبریز از شور و نشاط است، به گوشم می‌خورد و هرروز در عالمی بین خواب و بیداری می‌روم به گذشته، به همان روزهایی که بچه‌مدرسه‌ای بودم و هرروز صبح به اجبار باید در صف صبحگاه مدرسه می‌ایستادم. یاد بد و بیراهه‌هایی می‌افتم





یک خانواده همبسته

دکتر فریبا علاسوند

خانواده همبسته یک خانواده مسئول است، یعنی اعضا، مسئولیت کار خود را بر عهده می‌گیرند و این چنین نیست که مثلاً پدر و مادر صرفاً حمایت کنند و مسئولیت داشته باشند و بچه‌ها فقط سرویس بگیرند. متأسفانه شکل موجود در خانواده، این شکل است که بچه‌ها نظارت نمی‌خواهند اما حمایت می‌خواهند. تا کی حمایت می‌خواهند؟ تا ۳۵، ۳۰ ساله بشوند و بعد دیگر خودشان خجالت بکشند.

خیلی وقت‌ها بچه‌ها به پدر و مادرها می‌گویند شما ما را به وجود آوردید، می‌خواستید به وجود نیایم، پس می‌بایست این کار را برای ما انجام بدهید. حتی اگر جایی خطایی بکنند که من دیدم موردش را که طرف، خطایی هم کرده، والدینش هم متوجهش کردند، بعد از ده سال که نتیجه‌اش را دیده می‌گوید شما اصلاً باید آن موقع دست و پای مرا می‌بستید و در خانه حبس می‌کردید! تا این حد از خودش سلب مسئولیت می‌کند.

خانواده همبسته، خانواده‌ای است که در آن نصیحت و خیرخواهی زیاد باشد. افراد از این که نصیحت بشوند نباید ناراحت بشوند، چون باید بدانند اعضای خانواده بیش از تمام افرادی که آن‌ها در سر تا سر زندگی‌شان تجربه می‌کنند دارای خیرخواهی هستند. هیچ وقت امکان ندارد کسی پیدا شود که بیشتر از پدر و مادرش، خیرخواه او باشد. به ندرت ممکن است چنین اتفاقی بیافتد؛ هرچند ممکن است والدین متخصص نباشند و ندانند که این خیرخواهی را چگونه اعمال کنند ولی در اصل مسئله تفاوتی ایجاد نمی‌کند. متأسفانه از بس که در ادبیات عامه رایج شده که جوان‌ها حوصله نصیحت ندارند، این‌ها باعث تلقین غلط به افراد شده که کسی در خانواده نباید به کسی نصیحت و امر و نهی کند یعنی تمام مفاهیم ارشادی و تکلیفی دین تبدیل شده به مفاهیم منجرکننده و ناراحت‌کننده که این فضا طبیعتاً باید تغییر کند. اگر در خانواده فرد در مقابل نصیحت تمکین نکند، این فرد در آینده هم وقتی وارد جامعه می‌شود هیچ وقت در مقابل قانون، ارشاد، در مقابل امر به معروف و نهی از منکر، در مقابل هیچ کدام از این‌ها تمکین نخواهد کرد. ●

یکی از مسائل بسیار مهم درباره خانواده، آگاهی از استقلال و همبستگی است، کلمه همبستگی را بنده به جای وابستگی گذاشتم. مفهوم وابستگی در حال حاضر تقریباً در خیلی از افراد آن وجهت و آبروی خود را از دست داده است و مثلاً وقتی که گفته می‌شود اعضای این خانواده به هم وابسته هستند مثلاً زن به شوهر وابسته است، معمولاً افراد ذهنیت خوشایندی نسبت به این کلمه ندارند و آن را دلیل ضعف شخص وابسته می‌دانند. در بین جوانان هم مفهوم وابستگی یک تابو هست و خیلی علاقه ندارند که زندگی آینده خود را شبیه زندگی والدینشان قرار دهند، به خصوص این تصور درباره دخترها خیلی زیاد است. من به جای کلمه وابستگی کلمه همبستگی را به کار می‌برم البته ذهنیت بدی هم نسبت به تعبیر وابستگی ندارم ولی می‌خواهم بگویم من چیزی را که به عنوان وابستگی می‌شناسم، ماهیت اصلی آن همبستگی است و یک خانواده همبسته را می‌خواهیم شناسایی کنیم.

اولاً خانواده همبسته یک خانواده عاطفی است؛ یعنی اعضا ارتباط‌های کاملاً عاطفی با همدیگر دارند، وجود عاطفه که بعضی اسمش را شفقت و دلسوزی می‌گذارند، در مفاهیم مختلف دینی خودش را نشان می‌دهد. ما در تعالیم دینی و در روایات مذهبی داریم که بین زن و شوهر باید مودت حاکم باشد و یکی از چیزهایی که این وابستگی را ایجاد می‌کند، اظهار محبت و عشق‌ورزی است. خانواده همبسته یک خانواده همیار است؛ گاهی وقت‌ها کمک دادن از نوع مرئی و فیزیکی و مادی است و گاهی اوقات از نوع روانی، یعنی خانواده همیار خانواده‌ای است که کاملاً رصد می‌کند حالات روحی و رفتاری و روانی اعضای خود را و به وقتش اگر کمک ذهنی، روانی و فیزیکی نیاز باشد، این کمک را ابراز می‌کند، اما در بسیاری از خانه‌ها مخصوصاً مادرها، بار همه خانواده را به دوش می‌کشند، اگر یک نفر در خانواده ضربه‌گیر همه اعضا باشد حتماً او می‌شکند، حتماً سرریز می‌کند و فشار روانی را دیر یا زود، نمی‌تواند تحمل کند و همان فردی که ضربه‌گیر شد، تبدیل به فرد غرغروی خانواده می‌شود که تشنج ایجاد می‌کند و باز خانواده از سوی همان فرد، دچار آسیب و لطمه می‌شود.



انواع حال گیری خدا

حجت الاسلام قرائتی

باشد، مشمت و مال. اگر قالی شد، دسته بیل. چون قالی را با دسته بیل می‌شویند. کیفر هرچه به قیامت بیفتد خورش بیشتر است. شما چون ایمان دارید، خلافتی کردید چوب می‌خورید؛ یعنی مؤمن هستید، شیشه‌ای و شفاف هستید، خوب هستید. خدا زود حال شما را می‌گیرد، کسی که همه نمره‌هایش بیست است اگر یک‌بار نمره ۱۵ گرفت، دبیر می‌گوید: بیا ببینم، تو که همه نمرات بیست بود، چرا پانزده شدی؟ ولی آن کسی که هر روز نمره صفر می‌گیرد، آن هم صفر اندازه در قوری، این دیگر توبیخ ندارد. این از اول تا آخر صفر است. اگر یک لکه به عمامه سفید افتاد، من فوری می‌شویم، اما اگر پیراهن سیاه من لک دار شد، که دیگر نمی‌شویم، سیاهی روی سفیدی پیدا است. پس خلاف کارهای خوب را فوری حالشان را می‌گیرد. خلاف کارهای بد را مدت تعیین می‌کند. خلاف کارهای بد بد بد را می‌گذارد برای قیامت. ●

می‌گویند: شما آخوندها می‌گویید اگر زکات ندهید باران نمی‌آید. کشور کانادا اصلاً مسلمان نیست اصلاً زکات هم نمی‌دهند، صبح تا شب هم باران می‌آید. یا اگر ظلم کنی، سیلی می‌خوری. فلانی کارش ظلم کردن است و تا حالا هم هیچ سیلی نخورده است. این‌ها را چه کنیم؟ می‌گوییم: شما که چای می‌خوری، اگر وسط چای خوردن عطسه کنی، دستت تکان می‌خورد، از این نعلبکی و استکان چای سه قطره سه جا می‌چکد؛ یکی به عینک می‌چکد، یکی به لباس می‌چکد، یکی به فرش می‌چکد. خود شما سه برخورد می‌کنی. اگر به عینک چکد، سریعاً دستمال کاغذی درمی‌آوری پاک می‌کنی. چون عینک شیشه است زود پاک می‌کنی. اگر به لباس چکد می‌گویی: می‌رویم خانه با دست یا با ماشین لباس‌شویی می‌شویم. اگر به فرش چکد، می‌گویید: باشد شب عید! شب عید که قالی‌ها را می‌شویم، منتهی هرچه دیرتر باشد سخت‌تر است. اگر فوری باشد، دستمال کاغذی. اگر لباس



توصیه‌های جاهلانه

دکتر امیرحسین بانکی‌پور

را با تصمیم نابجا برای او سخت‌تر و شدیدتر می‌کنند. از این‌رو، اولین نیاز ضروری و شرایط ورود به مرحله ازدواج به ویژه برای جوانان پسر، بلوغ عقلانی است. تا جوانی به این حد بلوغ نرسد، شرایط ازدواج موفق را ندارد و بلوغ عقلی، توانمندی جسمی نیست. بلوغ عقلی با توانمندی روحی و فکری و احساس مسئولیت کردن و بزرگ‌منشی سروکار دارد. جوانی که نسبت به مسائل خانوادگی احساس مسئولیت ندارد، هرچند از نظر جسمی، رشد فیزیکی، سن و سال و حتی تمکن مالی امکان ازدواج داشته باشد، به‌طور طبیعی وقت ازدواجش نیست. جوان دانشجویی که حدود سه، چهار ماه در خوابگاه به سر می‌برد و حتی یک تلفن به مادر و خانواده‌اش نزده است، چگونه می‌تواند در تشکیل خانواده از خود احساس مسئولیت نشان دهد؟! جوانی که از خانواده خویش غافل است و به فکر نگرانی مادر خود نیست و نمی‌تواند دیگران را درک کند، چگونه توانایی درک احساسات دختری را به عنوان همسرش خواهد داشت؟! ●

متأسفانه الان محرک‌های بلوغ جنسی در جامعه زیاد شده است. این محرک‌ها اعم از محرک‌های غذایی، ارتباطی، تصویری و... رو به افزایش است و باعث بلوغ زودرس جنسی جوانان در سنین پایین شده است، درحالی‌که متأسفانه سن رشد و بلوغ عقلی و اجتماعی آنان کاهش نیافته است و به عبارتی دیگر، باید گفت میان بلوغ جنسی جوانان با بلوغ عقلی و اجتماعی فاصله زیادی افتاده است. به‌طور مثال نوجوان در دوازده‌سالگی در جامعه کنونی به بلوغ جنسی می‌رسد ولی تا ۲۲ سالگی هنوز به بلوغ عقلی راه نمی‌یابد و بدیهی است تا جوان به بلوغ فکری و عقلی نرسد، زمینه ازدواج در او فراهم نمی‌شود. متأسفانه بعضی در همین حالات بحرانی، توصیه‌ای غیرمنطقی و جاهلانه برای بهبود اوضاع روانی آنان می‌نمایند که به او زن بدهید تا حالش بهبود پیدا کند یا این که زود شوهرش بدهید تا حالش خوب شود. درحالی‌که این دختر یا پسر در حال حاضر اصلاً در وضعیت عادی و طبیعی از نظر فکری قرار ندارد و گاهی شرایط



به مغازه یک کلام برو

آیت‌الله غلام‌رضا فیاضی

این خاطره را از یکی از تجار بزرگ قم نقل می‌کنم. او برایم گفت: من و پدرم آن قدر در کار کاسبی جدی بودیم به‌ویژه پدرم که گاهی من از کارهای او خجالت می‌کشیدم. ما اولین مغازه‌ای بودیم که در بازار باز می‌کردیم و آخرین مغازه‌ای هم بودیم که می‌بستیم. تازه آن موقع که در را می‌بستیم، داخل مغازه می‌ماندیم و جنس‌ها را برای روز بعد مرتب می‌کردیم. با این حال سر سال که حساب می‌کردیم، می‌دیدیم چیزی برایمان نمی‌ماند. جالب این بود که ما اجناس را به هر قیمتی که می‌توانستیم می‌فروختیم؛ از ده برابر قیمت خرید تا قیمت خرید! این اقتضای فن کاسبی بود که مشتری نباید رد شود. بر این اساس، اگر یک مشتری خیلی هم چانه می‌زد برای این که او را رد نکنیم و مشتری از دست نرود و پایش به مغازه دیگر باز نشود، تا قیمت خرید، قیمت را پایین می‌آوردیم تا راضی شود.

علما هم به مغازه ما رفت‌وآمد داشتند و این مشکل را با علمای بسیاری در میان گذاشته بودم و هر کس به نکته‌ای اشاره کرده بود، ولی من قانع نشده بودم و مشکلاتمان

هم‌چنان باقی بود. تا این که روزی کسی از طرف حاج آقا حسین فاطمی قمی (رحمته‌الله) که از شاگردان مرحوم حاج میرزا جوادآقای تبریزی بود و شب‌های جمعه درس اخلاق داشتند، نزد ما آمد که حاج آقا می‌گویند فلان کار را برای ما انجام بدهید. ما هم قبول کردیم و آن کار را پذیرفتیم. یک روز صبح حدود ساعت ده بود که به منزل ایشان رفتم. دیدم ایشان در ایوان نشسته‌اند. تا من را دیدند و جواب سلام را دادند از من پرسیدند: فلانی کار آن بنده خدا را انجام دادی؟ گفتم بله حاج آقا! ولی ما بازاری‌ها برای کسی کار مجانی انجام نمی‌دهیم، آمده‌ام دلالتی آن کار را بگیرم. وقتی پرسیدند چه می‌خواهی مشکلم را مطرح کردم. حاج آقا حسین فرمودند «اگر می‌توانستی اطراف پولت را از شش جهت بتون آرمه کنی برایت می‌ماند، ولی این کار امکان ندارد شما که نمی‌توانی خرج نکنی؛ چون خرید و فروش داری. وقتی بی‌انصافی کردی، خدا از هزار سوراخ آن پولی را که با بی‌انصافی به دست آوردی از دستت درمی‌آورد. پس برو و با انصاف باش!» می‌گفت این حرف خیلی به دلم نشست. وقتی از منزل ایشان به طرف مغازه می‌رفتم یک تابلوی «یک کلام» گرفتم و بالا سرم توی مغازه نصب کردم و از آن به بعد با خود عهد کردم

تومانی یک ریال سود بگیرم و هر کس هم چانه می‌زد، می‌گفتم یک کلام. می‌گفت: در ابتدا دویست مشتری روزانه من؛ بیست مشتری شد که آن‌ها هم معمولاً کسانی بودند که با برخورد اولیه ما و شنیدن جمله یک کلام از جلوی مغازه ما رد می‌شدند، ولی بعد از این که همه بازار را می‌گشتند و می‌دیدند که جنس ما از همه ارزان‌تر است، برمی‌گشتند و از ما خرید می‌کردند، ولی من مایوس نشدم و کم‌کم آن بیست مشتری زیاد و زیادتر شدند تا جایی که دیگر نمی‌توانستم جواب مشتری‌هایم را بدهم. کم‌کم حتی دیگر کاسب‌ها هم از مغازه من خرید می‌کردند چون من آن قدر سود کم می‌گرفتم که دیگران می‌دیدند که برایشان صرفه نمی‌کند که از تهران جنس بخرند و من در قم عمده‌فروش شده بودم. آن قدر خوش‌اعتبار شده بودم که تجار بزرگ وقتی از خارج برایشان جنس می‌آمد به من زنگ می‌زدند که چه قدر می‌خواهی تا برایت بفرستیم و اصلاً صحبت از پول نمی‌کردند. بنده نیز به یاد دارم که از اثر این انصاف، مغازه ایشان بسیار شلوغ بود و اصلاً مغازه ایشان به «یک کلام» معروف شده بود و همه می‌گفتند اگر می‌خواهی جنس خوب و به قیمت مناسب تهیه کنی به مغازه یک کلام برو!

حکمت خدا

مادر خدایا مرزم به صورت مدام آبریزش بینی داشت و اذیت می‌شد. هیچ پزشکی هم نتوانست معالجه‌اش کند تا این که یک دکتر با یک‌دانه قرص این آبریزش را بند آورد که هم مایه تعجب و هم مایه خوشحالی ما شد. چند ماهی از این ماجرا نگذشته بود که مادر، اختلال حواس گرفت و اموراتش مختل شد. وقتی مادرم را بردیم متخصص مغز و اعصاب، ایشان گفت «مغزش آب آورده» و همین هم عامل فوت مادرم شد. این‌جا بود که ما حکمت آن آبریزش دائمی بینی را فهمیدیم.

نماز اول وقت

در خدمت سربازی، مافوقم سر اذان به من دستوری داد که گفتم «لان باید بروم نماز و نمی‌توانم انجام بدهم.» و به نماز اول وقت جماعت رفتم. مافوقم عصبانی شد و من را تهدید کرد. با احترام گفتم: دستور خدا مافوق دستور شماست هر کاری می‌خواهید بکنید.

فرمای آن روز فرمانده پادگان من را احضار کرد و علت سرپیچی از دستور مافوق را از من پرسید. من هم گفتم سر اذان اگر شما هم امر می‌کردید من اول نماز را می‌خواندم. پرسید: تو واقعاً به خاطر نماز از دستور مافوق سرپیچی کردی؟ گفتم: بله.

فرمای آن روز فرمانده که مسئله را تحقیق کرده بود و حتی از خود آن مافوقی که گزارش را رد کرده بود، پرسیده بود و مطمئن شده بود، به بنده مسؤولیت بالاتری داد و رتبه من ارتقاء پیدا کرد. ضمناً یک هفته هم مرخصی تشویقی گرفتم.

حکمت خدا

چند حکایت شفاهی

به کوشش عبدالله نیازی

هیچ دری بسته نیست

اهل خوزستان بود و حالا بعد از دوره آموزشی و موقع تقسیم، افتاده بود مشهد. دلگیر و غمگین شد، از طرفی ارادتش به آقا و از طرفی اوضاع بد مالی خانواده‌اش... اولین شبی که مرخصی گرفت با همان لباس سربازی رفت حرم آقا برای درددل و گفتن دل‌تنگی‌هایش با امام رئوف. چند ساعت گوشه حرم اشک ریخت. وقتی برگشت به کفشداری تا پوتین‌هایش را بگیرد، دید واکس زده و تمیز هستند.

کفشدار باجذب به آن هیبت و موهای جوگندمی، وقتی پوتین‌هایش را داد، نگاهی به چشم سرباز کرد که هنوز از گریه خیس و قرمز بود.

پرسید: چی شده سرکار که با لباس سربازی اومدی خدمت آقا؟

سرباز گفت: من بچه خوزستانم. اون‌جا کمک‌خرج پدر پیر و خانواده فقیرم هستم؛ هیچ کس رو ندارم که انتقالی بگیرم. نمی‌دانم چه کار کنم.

کفشدار خندید و گفت: آقا امام رضا خودش غریبه و غریبنوازه، نگران هیچی نباش.

دو سه روز بعد نامه انتقالی سرباز به لشکر ۹۲ زرهی آمد. سرباز شوکه شده بود. جز آقا و آن کفشدار کسی از این موضوع خبر نداشت. از هر جا و هر کسی پرسید، کسی ماجرا را نمی‌دانست.

سرباز رفت پابوس آقا و برگشت شهرش، ولی نفهمید از کجا و کی کارش را درست کرده است. چند سال بعد داشت مانور ارتش را می‌دید، یهو فرمانده نیروی زمینی را موقع سخنرانی دید، چهره‌اش آشنا بود. اشک توی چشمانش حلقه زد. فرمانده حال حاضر نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران «امیر سرتیپ احمد پوردستان» مرد باجذب به موهای جوگندمی همان کفشدار حرم آقا بود که اون زمان فرمانده لشکر ۷۷ خراسان بود؛ فرمانده لشکری که کفش سربازش را واکس زده بود و دستور انتقالی او را به شهرش داده بود.

آن موقع فهمید که با امام رضا علیه السلام هیچ دری بسته نیست، هیچ گرهی کور نیست و هیچ دلی بی‌قرار نیست. ●

خودکار بیت المال

شهادت بیت المال
محمد احمدی فیروز جانی

پول پست را هم خودش می داد

شهید شیخ علی مزاری

حاج آقا نمایندگی حضرت امام علیه السلام و بسیاری از مراجع عظام دیگر را در وجوهات شرعی داشتند و مواقعی که لازم بود صورت حسابها و مکتوباتی را به دفتر آیات عظام ارسال کنند، هزینه ارسال نامهها را از جیب شخصی خودشان پرداخت می کردند. آن قدر محتاط بودند که حاضر نبودند حتی پول پست نامههای مربوط به وجوهات را از آن بردارند.

در یک جیب، پول روضه خوانی، در جیب دیگر پول سهم امام، یک جیب پول سهم سادات، در جیب دیگر صدقه می نهادند. حلال را از حرام و مشتبیه را از غیر مشتبیه جدا می کردند و چون مورد اعتماد مردم و مسئولین بودند پولهای زیادی در اختیار ایشان قرار می گرفت تا برای مصارف مختلف هزینه کنند. اما خودشان از پول شخصی استفاده می کردند و هیچ دخل و تصرفی در وجوهات دیگر نمی کردند. آن اعتماد عظیمی که مردم به او داشتند بر اثر این باور بود.

باید به کار بیاید!

شهید غلامرضا رسولی پور

غلامرضا همیشه لباسها و کفشهایی را که می پوشید، با هم انتخاب نمی کرد. یکبار برای شرکت در مراسم دعا رفتیم. یکی از بچهها پوتینهای رزمندهها را مرتب می کرد. به او گفت «چرا پوتینهای تو با هم یکی نیست؟» گفت «اینها بیتالماله باید به کار بیاید، من گرفتم تا استفاده بشه. هدف رضایت خداست. ممکنه لباسهامون ناخالصی داشته باشه. دعا کنید در اعمالمون خلوص داشته باشیم.»

به پدرش اجازه نداد!

شهید سید علی حسینی

پدر شهید مدت سه ماه در جبهه مانده بود و در این مدت، مقداری خرما از سهمیه خودش جمع کرده بود. می خواست به عنوان تبرک و تیمن به مشهد بیاورد. سید علی متوجه شده بود و از ایشان سؤال کرده بود «اینها چیست؟» سید محمود (پدر شهید) گفته بود «خرماست می خواهم برای مادرت به عنوان تبرک و تیمن ببرم.»

سید علی گفته بود «نه! اینها فقط برای خوردن رزمندگان است و شما باید اینها را این جا مصرف می کردید. حالا که مصرف نکردید باید به دیگر رزمندگان بدهید که بخورند.» و علی رغم علاقه شدیدی که به پدرش داشت و نمی خواست او را ناراحت کند، ولی همچنان روی موضع خود پافشاری داشت و اجازه نداد پدرش خرماها

این سالها و این روزها که اخبار راست و دروغ سوءاستفاده از بیت المال دل ما را با رنج و افسوس دمساز می کند، شاید باور این که کسانی از آشنایان و نزدیکان ما مواظب بودند حتی به اندازه یک خودکار، آسیبی به بیت المال نرسد، برای ما سخت باشد. آن چه در ادامه می آید هر چند برای ما آدمهای این روزگار، عجیب است اما نمونه ای از سیره کسانی است که سمت و سویشان خدا بود و بس.



را بگذار سرچایش» گفت «از خودکار خودمان استفاده کن. آن مال بیت‌الماله، نه استفاده شخصی.» ترسیدم، فکر کردم چی شده من فقط می‌خواستم اسم چند تا سبزی را بنویسم؛ همین. گفتم «تو دیگر خیل سخت می‌گیری.» تا آمدم از فلان و بهمان بگویم، گفت «به کسی کار نداشته باش. ما باید ببینیم حضرت علی و امام چه‌طور زندگی می‌کنند.»

باید اورکت را تحویل بدهی!

شهید علی یغمایی

می‌خواستم بروم جبهه، علی‌آقا اورکتی خرید و هنگام اعزام تنم کرد. شب عملیات، مجروح شدم و اورکت هم پاره‌پاره شد. امدادگران آن را از تنم بیرون آوردند و چون هوا سرد بود، اورکتی دیگر تنم کردند. زمانی که به شهرستان برگشتم، برادرم متوجه تغییر اورکت شد.

— ببخشید! چرا رنگ اورکت شما تغییر کرده؟

— تو عملیات، تکه‌تکه شد و مجبور شدم اورکت دیگری بپوشم.

— خب! حالا استراحت کن، بعد برو سپاه اورکت را تحویل بده!

— آخر برای چی! چرا! این اورکت را تو منطقه به من دادند.

— همه، از این‌جا برای منطقه چیزی می‌فرستند، حالا شما از آن‌جا چیزی برمی‌داری و میاری این‌جا؟ تو اگر اورکت می‌خواهی، خودم برایت می‌خرم، زود برو اورکت را تحویل بده. خلاصه اصرار من نتیجه نداد. حساب‌الامر ایشان، رفتم اورکت را به سپاه تحویل دادم و دومین اورکت اهدایی علی‌آقا را به تن کردم.

۳۶ میلیون نفر در این ماشین سیم‌اند

شهید عبدالله نوربان

با شهید نوربان به سمت دوکوهه می‌رفتم. در راه ماشین‌هایی که از روبرو می‌آمدند و آشنا بودند برای ما بوق و چراغ می‌زدند و عرض ارادت می‌کردند اما شهید نوربان با حرکات دست و سر عکس‌العمل نشان می‌داد. به سربالایی دوکوهه که رسیدیم، گفتم: برادر عبدالله بهتر نیست شما هم با زدن بوق و چراغ جواب محبت آن‌ها رو بدید؟

حاجی رنگش عوض شد مثل همه وقت‌هایی که نسبت به بیت‌المال بی‌توجهی می‌دید و رگ‌های گردنش متورم می‌شد، با عتاب رو به من کرد و گفت: برادر! این وسیله برای بیت‌الماله، برای من نیست که هر کاری دلم بخواد بکنم. ۳۶ میلیون توی این ماشین سهم دارند. (آن ایام می‌گفتند ایران ۳۶ میلیون جمعیت دارد). ●

را که سهمیه خودش هم بود، برای مادرش به مشهد بیاورد.

چه‌طور به خودم حق بدهم؟

شهید حاج احمد باقری

در یکی از عملیات‌ها مقدار زیادی سیگار از قاچاقچیان توقیف و صادره شد، به دستور حاجی سیگارها را در انباری در محل جا دادیم تا پس از فهرست‌برداری تحویل مقامات قضایی شود. به‌خاطر دارم میهمانی در محل کار برای حاجی رسید و اتفاقاً آن مهمان سیگاری بود. حاجی مرا صدا زد و گفت «این پول را بگیر و برو بازار یک پاکت سیگار برای میهمان ما بگیر.» من بدون این‌که اصلاً منظوری داشته باشم به حاجی گفتم «امروز این همه سیگار از قاچاقچیان گرفته‌ای، آن وقت برای تهیه سیگار، آن هم یک پاکت پول می‌دهی؟!»

حاجی چهره‌اش برافروخته شد و گفت «چگونه می‌توانم به خودم حق دهم که بدون اجازه حاکم شرع، از سیگارهایی که اکنون متعلق به بیت‌المال است استفاده کنم و تو چگونه حاضر می‌شوی که مرا وادار به این کار کنی؟»

سه کیلومتر را پیاده رفتیم!

شهید عبدالله زمان پور

ما یک باغ زردآلو داشتیم. یک‌بار رو به من کرد و گفت «آقا رضا! پس کی این باغ شما بار می‌دهد تا بیاییم و دلی از عزا درآوریم؟»

گفتم «هر وقت بار داد خبرتان می‌کنم.»

وقتی درخت‌ها به بار نشست، عبدالله را خبر کردم. یادم هست آن لحظه سوار ماشین جهاد بودیم و از سر سه‌راهی که به باغمان منتهی می‌شد، می‌گذشتیم. همه بچه‌ها به اتفاق گفتند «بپسج به طرف باغ»

عبدالله زد روی ترمز و نگه داشت. آن‌گاه رو به جمع کرد و گفت «اگر با ماشین جهاد می‌خواهید بروید، من نیستم.»

گفتم «پس چه کار کنیم؟»

گفت «ماشین را می‌گذاریم همین‌جا و پیاده می‌رویم.»

همه قبول کردیم، هرچند از سر جاده تا باغ سه کیلومتر راه بود!

خودکار بیت‌المال

شهید مهدی باقری

شاید تنها باری که سرم داد زد، به خاطر بیت‌المال بود. کشاورزها کنار جاده اهواز- دزفول، کاهو و گل‌کلم و سبزیجات می‌گذاشتند، می‌فروختند. مهدی مدام رفت‌وآمد داشت. گفت اگر سبزی، چیزی لازم دارم بنویسم، از آن‌جا بخرد. خودکارش گوشه اتاق بود، برداشتم که بنویسم، یک‌دفعه داد زد «آن خودکار

التماست می‌کنم

محاسنش سفید بود. کلاه بافتنی به سر داشت. چروک‌های صورت پیرمرد روستایی، حکایت از سال‌های طولانی عمرش داشت. عصایی از چوب بریده شده درخت برای خودش درست کرده بود. لباس‌های تنش هم آن چنان چنگی به دل نمی‌زد. لنگان لنگان پیش می‌آمد. در نگاهش از دور می‌شد فهمید جهت مطالبه می‌آید. وقتی دیدمش سریع دستم را درون جیبم کردم و از میان اسکناس‌های داخل آن یک اسکناس را ندیده انتخاب و آماده کردم که تا نزدیک شد، به او بدهم. نزدیک‌تر که شد، دیدم دارد گریه می‌کند؛ مثل ابر بهار. به این فکر کردم که شاید مشکلی برایش در مسیر پیش آمده و کاری دارد.

اما دستم داخل جیبم خشک شد، وقتی اصرار پیرمرد را دیدم. خدایا چرا آن‌طور فکر کردم... «حاجی جان من پاشو»، می‌چایم را با التماس گرفته بود و چیزهایی می‌گفت. اصلاً نمی‌فهمیدم چه می‌گوید، فقط اشک می‌ریخت و التماس می‌کرد. از گریه او من هم گریه می‌کردم. حتماً اگر عربی بلد بودم راحت‌تر متوجه منظورش می‌شدم. یکی از رهگذران که به سختی می‌توانست کلماتی را به فارسی بگوید، نزدیک آمد و با زبان اشاره گفت: می‌گوید بفرما غذا، میهمان، شب، استراحت... فقط به این فکر کردم که من در دهه محرم چند بار به کودکانی که قدم به هیئت می‌گذاشتند، لبخند زدم؟! عجز و ناله برای پذیرایی از آن‌ها پیشکش.

آشنا

از مهران تا به نجف برسیم، چندتا ماشین عوض کردیم و حسابی خسته شدیم. در نجف علی‌رغم همه خستگی‌هایی که داشتیم، خودمان را کشان کشان به سمت حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) رساندیم. به حرم که رسیدیم، خستگی جسمی حال دعای چندانی برآیم نگذاشته بود اما دلم نمی‌آمد فرصت دست‌یافتنی زیارت و دعا در کنار ضریح امیرالمؤمنین (علیه السلام) را از دست بدهم. با همه خستگی‌ام دعاهايم را کردم و حرم را به سمت محل استراحت ترک کردم. در دلم با خودم گفتم این چه زیارتی بود که دلم می‌خواست زودتر بروم و بخوابم؟ اصلاً اگر قرار بود که بخوابم، چرا آمدم؟ خب همان جا توی تهران می‌نشستم و از راه دور ولی با معرفت و حال، زیارت می‌کردم و زیارت می‌خواندم و دعا و مناجات. درگیر این تفکرات مثلاً عرفانی خودم بودم که در همان حال آرام گفتم، آقا جان اگر صدای دعا‌های من را شنیدی فردا یک آشنا به من نشان بده... نمی‌دانم چرا، موتور زیر کی‌ام روشن شده بود و با آقای خودم هم می‌خواستم زیر کی کنم.

فردا شروع به حرکت کردیم، چند قدم نرفته بودیم و هنوز به ستون یک نرسیده بودیم که یکی بلند صدا زد محمد! اعتنایی نکردم؛ نصف این مردم اسمشان محمد و علی است، چه ارتباطی به من دارد. دوباره تکرار شد: محمد. برگشتم ببینم با من بوده یا هزاران محمدی که ممکن است آن‌جا باشند! اما دیدم در بین آن هزاران نفر، صاحب صدا مرا مخاطب قرار داده بود... یکی از دوستان در آن شلوغی‌ها نمی‌دانم چه‌طور من را پیدا کرده بود. البته می‌دانم چه‌طور... آقا صدای دعا‌های من را شنیده بود... .

نگاهش در چشم من ماند

چند خاطره از اربعین

از زائرانی که خواستند نامشان بیاید

نگاهش در چشم من ماند

با اذان مغرب، جاده‌ای که اسم آن را هم نمی‌دانستیم، به کلی خلوت شد اما ما هم‌چنان تلاش داشتیم به هر قیمتی شده خود را به نجف برسانیم. نماز مغرب و عشا را که خواندیم مجدد عزم راه افتادن کردیم، اما مرد عراقی که در موکبش به سر می‌بردیم دائماً مخالفت می‌کرد. اصرار می‌کرد که شب را همین‌جا بمانید و نروید، اما ما عطش نجف داشتیم. مرد مهربان عراقی که دید اصرارهایش به جایی نمی‌رسد تیر خلاص خود را زد! «داعش، داعش». مرد عراقی اشاره کرد که اگر بروید داعش در مسیر شماسه، پس بمانید و صبح بروید. او موفق شده بود و ما کم‌کم داشتیم از رفتن منصرف می‌شدیم که یکی از آدم‌هایی که آن اطراف بود، گفت: «داعش کجا بود بابا» مرد عراقی می‌خواست به هر قیمتی از زوار اباعبدالله پذیرایی کند و حالا که نقشه‌اش لو رفته بود، رفت یک سرباز عراقی را آورد و به عربی گفت به این‌ها بگو نروند.

در چشمان مرد عراقی التماسی بود که هرگاه به خاطر می‌آورم بغضی گلویم را می‌گیرد. التماسی برای پذیرایی از زوار حسین (علیه السلام)



کودکان عاشق

شاید یکی از زیباترین صحنه‌هایی که در مسیر پیاده‌روی اربعین همه با آن مواجه می‌شدند، دیدن کودکانی بود که همراه با پدر و مادر خود عاشقانه و با معصومیتی خاص در میان جمعیت حرکت کرده و به زائران کمک می‌کردند. من به توصیه یکی از دوستان مقداری گل سر کوچک با خود از ایران بردم و در مسیر به آن‌ها هدیه می‌دادم. شوق آن‌ها در هنگام گرفتن این هدیه‌ها حال مرا دگرگون می‌کرد. از یک‌طرف با دیدن خنده و شوق آن‌ها خوشحال می‌شدم و از طرف دیگر این تصاویر مرا به یاد حادثه کربلا می‌انداخت و داستان گوشواره‌ها...

در یکی از موب‌ها در هنگام برگزاری نماز مغرب تعدادی از کودکان به خاطر اقتضای سن و سالشان سروصدای زیادی می‌کردند و به دنبال هم می‌دویدند؛ به طوری که قهقهه و شادی آن‌ها مرا نیز سرمست و شاد کرده بود. ناگهان دیدم یک مرد عراقی سیه‌چرده و بلندقامت با صدای بلند سر آن‌ها داد کشید و به عربی چیزی به آن‌ها گفت. بیچاره آن بچه‌ها سریع به گوشه‌ای خزیدند و مات و مبهوت به زمین خیره شدند. انگار هر اتفاقی در این جا پنهان برای خواندن روضه حادثه کربلا برای من بود. از این حرکت مرد عراقی خیلی ناراحت شدم. با عربی دسته و پاشکسته خودم رفتم و اعتراض خودم را به او از انجام این حرکت نشان دادم، ولی گویا مرد عراقی حتی یک کلمه از حرف‌های مرا متوجه نشد. ناگهان دیدم او به شخصی اشاره کرد. آن مرد به سمت من آمد و با لهجه عراقی به فارسی از من پرسید که آیا مشکلی پیش آمده؟ من هم در پاسخ به او گفتم: شما حق نداشتید سر این بچه‌ها فریاد بزنید. این کودکان زائرین امام حسین (علیه السلام) بوده و نزد ارباب دارای اجر و قرب فراوانی هستند. این کودکان مرا به یاد کودکان کربلا انداختند و... ناگهان دیدم آن مرد عراقی مثل بچه‌ها گریست. گریه‌اش بند نمی‌آمد، آن قدر گریست که همه حاضران را هم در آن‌جا به گریه انداخت.

سیاه‌پوستان آمریکایی در بین الحرمین

از مرز مهران که وارد عراق شدیم، اولین شوک غیرمنتظره در مرز مهران نصیبمان شد: یک بنده خدایی قبل از خروج از کشور، به ما یک سیم‌کارت سوخته فروخت. خدا از گناهان همه ما بگذرد ان شاءالله. آن طرف مرز، اتوبوسی دیگر کرایه کردیم و راهی نجف شدیم. شور و شوق فراوانی داشتیم. کمی با بچه‌ها شوخی می‌کردیم، کمی هم توی حال خودمان می‌رفتیم. همه آمده بودند: زن و مرد، کوچک و بزرگ. همه هم پرچم‌ها و نوشته‌هایی به دست پیش‌قراول گروهشان داده بودند که مشخص شود از کجا آمده‌اند و گم نشوند. پرچم‌ها و نوشته‌ها را نگاه می‌کردم که یک‌دفعه، چشمم به پرچم‌هایی عجیب افتاد. یعنی مال کدام کشور بودند؟ دست‌کم مال کشورهای همسایه و مسلمان نبودند. از بچه‌ها پرسیدم و کلی کنج‌کاو شدیم. گوشی دستان آمد که این پرچم‌ها، متعلق به کشورهای سوئد و کانادا هستند. تازه بعدش، پرچم کشور تایلند هم به آن‌ها اضافه شد. در بین الحرمین، همان‌طور که در حال خودمان بودیم، یکی دیگر از شگفتی‌های این سفر، خودش را به ما نشان داد. چشمانمان به مسلمانان آمریکایی سیاه‌پوست افتاد. اشتباه نکنم، از مدرسه اسلامی نیویورک آمده بودند. داشتند دسته‌جمعی، دعا و زیارت می‌خواندند. تماشای این همه تنوع در یک تجمع، برایم خیلی جالب بود؛ تنوعی که با نام حسین (علیه السلام) تبدیل به وحدتی تماشایی شده بود. ●

ایمان و عمل

نور خدا خاموش نمی شود

چند روایت از زندگانی امام حسن عسکری (علیه السلام)

فاطمه غلامعلی تبار

زمانه

بنی عباس پس از بنی امیه خلافت را به دست گرفتند. تفاوت این دو در این بود که بنی امیه آشکارا با اهل بیت (علیهم السلام) ستیز می کردند، اما بنی عباس همین کار را پنهانی و منافقانه انجام می دادند و به نیرنگ هایشان رنگ دینی می زدند. در آن زمان با آن که توده مردم فقیر، تنگدست و بی نوا بودند، عباسیان کاخ های عظیم می ساختند، به کنیزان بیش از اندازه بخشش می کردند، مدح گوینان را صله بی شمار می دادند و زانشان نیز در خوش گذرانی بسیار روزگار می گذراندند.

این دوران، دوران آزمون های بسیار سخت برای علویان بود و آنان در ترس و بیم بسیار به سر می بردند. حاکمان عباسی به شکنجه، تعقیب، تار و مار ساختن و بدترین نوع آزار ایشان کمر بسته بودند. شبهات دینی نیز در این زمانه رو به فزونی داشت.

خلیفه

شش خلیفه عباسی در زمانه امام به حکومت رسیدند. حضور این شش تن در این زمان کوتاه، نشان از بی ثباتی در این خاندان است. نخستین خلیفه، متوکل بود که ۱۴ سال بر منصب حکومت نشست. سپس منتصر فرزندش با ۹ ماه و مستعین و معتز و مهتدی از سه سال تا ۱۱ ماه بر مسند بودند تا این که معتمد بر سر کار آمد.

فشار بر شیعیان نیز در این عصر و زمانه هر روز بیش از قبل می شد تا جایی که حتی پیکر شهدا نیز مورد بی احترامی قرار می گرفت. ناگفته پیداست که جهت اصلی این فشارها بر امام حسن عسکری (علیه السلام) وارد می شد.

از آن جا که در روایاتی از ایشان به عنوان پدر قائم نیز نام برده شده بود؛ مورد توجه دشمنان و به ویژه خلیفه قرار داشت. حتی نقشه قتل امام را نیز مطرح کردند که عمر نجاشان کفاف عملی کردن این نقشه را به آن ها نداد. برای مثال معتز اراده کرد حضرت را به قتل برساند، ولی سه روز بعد، از خلافت برکنار شد. البته حضرت، پیش از برکناری اش، یارانش را از این امر آگاه کرده بود. هم چنین علی بن محمد بن زیاد صیمری در کتاب «وصیاء» درباره مهتدی چنین می نویسد: مهتدی می خواست

بتوان این گونه درباره امام عسکری گفت که ایشان یا محبوس در زندان‌های خلیفه بودند و یا محبوس در محدوده یک شهر. گاه که خلیفه اراده می‌کرد ایشان از زندان بزرگی که برایش ساخته بودند و جاسوسان بسیار اطرافش را پر کرده بودند، به زندان تنگ خلیفه نقل مکان می‌نمودند، اما در همه حال رفتار امام چنان بود که زندانبانان نیز مجذوبش می‌شدند:

علی بن عبدالغفار می‌گوید: وقتی صالح بن وصیف، امام عسکری (علیه السلام) را زندان کرده بود، گروهی از عباسیان و منحرفان نزد صالح آمده، شکوه کردند که چرا بر امام سخت نمی‌گیری؟ او گفت: چه می‌توانم انجام دهم؟ دو نفر از بدترین کسانی که به آن‌ها دسترسی داشتیم، بر او گماشتیم، اما اینان اهل نماز و روزه شدند. وقتی علت را پرسیدیم، گفتند: چه می‌گویی درباره مردی که روزها روزه می‌گیرد و شب‌ها نماز می‌خواند و وقتی که به وی می‌نگریم، بدن ما می‌لرزد چنان که گویا از خود بی‌خود می‌شویم. وقتی عباسیان و منحرفان این سخنان را شنیدند، نوید از سرای وصیف بیرون رفتند.

شهادت

تلاش خلفای عباسی برای شهادت امام را معتمد به پایان برد و دوباره سم بود که ابزار قتل امام شد. زهر برای این که شهادت امام، طبیعی جلوه کند، هر چند اراده خدا بر رسوایی جابران است. احمد بن عیبدالله بن خاقان می‌گوید: چون خبر وفات آن حضرت در شهر سامرا پخش شد، رستاخیزی در شهر پدید آمد و از همه مردم صدای ناله و شیون برخاست. پس از غسل و تکفین آن حضرت، ابوعیسی بن متوکل از سوی حکومت و به نیابت از خلیفه بر آن حضرت نماز گزارد و پس از فراغت از نماز، صورت امام را نمایان ساخت و آن را به‌ویژه به هاشمی‌ها و علوی‌ها و مسئولان بلندمرتبه و قاضیان و پزشکان نشان داد و گفت: این حسن پسر علی پسر محمد پسر رضاست که به مرگ طبیعی، در بستر خویش مرده است و به هنگام رحلتش کسانی از خادمان و محرمان امیرالمؤمنین و کسانی از قاضیان و پزشکان بر بالین او حضور داشته‌اند. آن‌گاه چهره مبارک آن حضرت را پوشاند. مبادا پای حکومت در قتل امام به میان آید. خلیفه در پی فرزند آن حضرت نیز برآمد. آن چنان که گروهی از مأموران را به خانه امام گسیل داشت تا وی را ببینند. خلیفه حتی زنان قابله را فرستاد تا از بارداری احتمالی کنیزان حضرت آگاه شوند اما چه سود که: **يُرِيدُونَ لِيُطْفِقُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُنِيرُ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ** (صف، ۸).

پی‌نوشت

* البته می‌توانید که نماز اصلی را حضرت حجت بر پیکر مطهر امام حسن عسکری (علیه السلام) اقامه کرده‌اند. ●

حضرت را به شهادت برسانند: امام به یارانش فرمود: او تا پنج روز دیگر می‌میرد و البته چنان شد که حضرت فرموده بود و قبل از پایان روز پنجم، مهدی به قتل رسید.

و هم او نقل کرده که: به منزل عبدالله بن طاهر وارد شدم. در برابرش نامه‌ای از امام عسکری (علیه السلام) یافتیم که در آن نوشته بود «من برای این سرکش از خداوند مرگ خواسته‌ام، تا سه روز دیگر خداوند او را نابود می‌کند». روز سوم مستعین از خلافت برکنار شد، در دام بلاها گرفتار آمد و سرانجام به هلاکت رسید.

تقیه

در آن حال و برای نجات تشیع و شیعیان، امام مقید به تقیه شدید بودند. داستانی از محمد بن عبدالعزیز بلخی نشان‌دهنده چنین وضعی است: روزی صبحگاهان در کنار راه نشسته بودم، امام عسکری (علیه السلام) از خانه بیرون آمده، می‌خواست به «باب‌العامه» برود خواستم فریاد بکشم و بگویم «ای مردم! این حجت خدا بر شماست، او را بشناسید». اما با خود گفتم اگر این گونه کنم، مرا خواهند کشت. وقتی امام نزدیک من رسید، با انگشت سبابه به من اشاره فرمود و سپس بر دهانش قرارداد؛ یعنی خاموش باش. من پیش شتافتم، فرمود «گر آشکارا بگویی، کشته می‌شوی.»

همان شب خدمتش رسیدم، فرمود: [دو راه بیشتر نیست] یا کتمان یا مرگ؛ پس خود را حفظ کنید.

هم‌چنین داود بن اسود یکی از خادمان امام عسکری (علیه السلام) که وظیفه تهیه کردن هیزم را بر عهده داشت، می‌گوید: روزی حضرت تکه چوبی ملور، بلند و کلفت به من داد و فرمود: این را به عثمان بن سعید عمری برسان. در کوچه استر سقای راه را بر من بست. سقا از من خواست حیوان را کنار بزنم، من با همان تکه چوب بر پشت استر زدم تا کنار برود، ولی ناگهان چوب شکست و نامه‌های حضرت، که در میان آن بود، آشکار شد. شتابان آن‌ها را در آستین پنهان کردم و سقا نیز بد گفتن به من و حضرت را آغاز کرد. وقتی خدمت حضرت رسیدم، فرمود: چرا با چوب به استر زدی؟!

آن‌گاه سفارش کرد: اگر کسی به ما اهانت کرد اعتنا نکن... ما در دیار ناشایستی هستیم، تو تنها به کار خویش بپرداز و بدان که گزارش کردارت به ما می‌رسد.

غیر از موضع تقیه، امام هادی و امام عسکری (علیهما السلام) به منظور آماده‌سازی مؤمنان برای شرایط غیبت، بر خوردهای مستقیم با مردم را کمتر نمودند.

زندان

امام ۲۹ سال زندگی کرد. ۱۳ سال در مدینه و ۱۶ سال در سامرا که شامل ده سال قبل از امامت و شش سال آن بعد از عهده‌دار شدن منصب امامت بود. شش سال امامتی که سه سالش در زندان گذشت. شاید



من امان مردم روی زمین هستم

چند نامه و توقیع از امام زمان^ع

به کوشش سلما احمدی

بسم الله الرحمن الرحیم

نامه به جمعی از اهالی قم که در بودن فرزندی برای امام حسن عسکری تردید داشتند

خداوند، ما و شما را از قتنه‌ها نگاه دارد و به ما و شما روح یقین موهبت کند و از سوء عاقبت بازدارد. خبر تردیدی که گروهی از شما در امر دین نموده‌اید و شک و تحیری که درباره صاحبان امر خود به دلتان راه یافته است، به من رسید. ما از این موضوع به خاطر شما غمگین شدیم نه به خاطر خودمان که درباره شما. خدا با ماست و جز به خدا به هیچ کس نیازی نداریم و حق با ماست؛ بنابراین کسی که از اطاعت ما سرباز می‌زند، ما را به وحشت نمی‌اندازد. ما اثر صنع خداییم و مردم به طفیل وجود ما، موجود گشته‌اند.

نمی‌دانید که در اخبار رسیده است که حوادثی برای ائمه گذشته و آینده شما روی می‌دهد و آیا ندیده‌اید که خداوند از زمان حضرت آدم تا زمان امام حسن عسکری سنج‌هایی برای شما قرار داده که به آن‌ها پناه ببرید و علائمی مقرر داشته تا به وسیله آن هدایت شوید؟ آن‌سان که هر گاه یکی از آن علامت‌ها پنهان شود، علامت دیگری ظاهر می‌گردد و هر وقت ستاره‌ای غروب کند، ستاره دیگری می‌درخشد؟

پس وقتی که امام حسن عسکری^{علیه السلام} رحلت فرمود، گمان کردید که خداوند دین خود را باطل کرد و رشته واسطه میان خود و بند گانش را قطع نمود؟ نه، چنین نبوده؛ و تا روز رستخیز و ظهور امر خدا که مردم او را نمی‌خواهند هم چنین نخواهد بود.

نامه به شیخ مفید

هان ای دوست پراخلاص که همواره در راه ما برضد بیداد گران در سنگر جهاد و پیکاری! خداوند همان‌سان که دوستان شایسته کردار پیشین ما را تأیید فرمود، تو را نیز تأیید نماید؛ ما به تو اطمینان می‌دهیم که هر کس از برادران دینی‌ات، پروای پروردگارش را پیشه سازد و آن‌چه را به گردن دارد به صاحبان حق برساند، در قتنه نابود کننده و گرفتاری‌های تیره و تار و گمراه گرانه، در امان خواهد بود و هر آن کس که در دادن نعمت‌هایی که خداوند به او ارزانی داشته، به کسانی که دستور رسیدگی به آنان را داده است، بخل ورزد؛ در این جهان و سرای دیگر، بازنده و زیان کار خواهد بود.

دوست واقعی! اگر پیروان ما - که خدای آنان را در فرمان‌برداری خویش توفیق ارزانی بدارد - به راستی در راه وفای به عهد و پیمانی که بر دوش دارند، همدل و یک‌صدا بودند، هرگز خجستگی دیدار ما از آنان به تأخیر نمی‌افتاد و سعادت دیدار ما، دیداری بر اساس عرفان و اخلاص از آنان نسبت به ما، زودتر روزی آنان می‌گشت. از این رو [باید بدانند که] جز برخی رفتار ناشایسته آنان که ناخوشایند ما است و آن عملکرد را زیننده اینان نمی‌دانیم، عامل دیگری ما را از آنان دور نمی‌دارد.

به اسحاق بن یعقوب

و اما مردمی که از فرستادن آن اموال به نزد ما پشیمان شده‌اند، در دین خدا شک و تردید نمودند، اگر اموالی که به ما داده‌اند، بخواهند به آن‌ها پس می‌دهیم، ما نیاز به بخشش کسانی که درباره وجود ما تردید دارند، نداریم.

اما چگونگی انتفاعی که مردم در غیبت من از من می‌برند، هم چون انتفاع از خورشید است، هنگامی که در پشت ابرها پنهان شود. من امان مردم روی زمین هستم، همان‌طور که ستارگان امان اهل آسمان‌ها می‌باشند؛ بنابراین، سؤال‌هایی که برای شما سودی ندارد، نپرسید و خود را به خاطر چیزی که نیازی به آن ندارید، به مشقت نیندازید. برای تمجیل در فرج و ظهور من زیاد دعا کنید که رهایی شما از قید و بندها در دعا است. سلام بر تو ای اسحاق بن یعقوب و سلام بر کسانی که راه هدایت را پیش گرفته‌اند.

به محمد بن ابراهیم بن مهزیار

وارد عراق شدم در حالی که شک و تردید داشتی، پس این توقیع برایم صادر گشت:

«به مهزیار بگو آن‌چه از سخنان دوستانمان در منطقه خودتان نقل کردی، دانستیم، به آن‌ها بگو: مگر سخن خداوند را نشنیده‌اید که فرموده: ای کسانی که ایمان آورده‌اید اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول و ولی امر خودتان را (نساء، ۹۵) آیا جز این فرمان که تا روز قیامت وظیفه را مشخص کرده، دستور دیگری هست؟

مگر نمی‌بینید که خدای عزوجل برایتان پناهگاه‌هایی قرار داده تا بدان‌ها پناه برید و نشانه‌هایی نهاده که به وسیله آن‌ها راه یابید. از عهد آدم علیه السلام تا زمانی که امام قبلای (حضرت عسکری علیه السلام) ظاهر گردید، هر گاه نشانه و روایتی ناپدید شد نشانه و پرچمی دیگر آشکار گردید و هر زمان که ستاره‌ای افول نمود ستاره دیگری طلوع کرد و چون خداوند او را قبض روح فرمود پنداشتید که پروردگار عزوجل وسیله و واسطه بین خود و خلقش را قطع نمود.

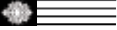
هر گز چنین نبوده و نخواهد بود تا روز رستاخیز فراسد و امر خداوند آشکار گردد و آنان را خوش آیند نباشد. ای محمد بن ابراهیم در آن‌چه به سوی آن گام برداشته‌ای تردید به خود راه مده که خداوند زمین را از حجت تهی نگذارد. ●

نامه دیگر به شیخ مفید

سلام بر تو ای دوست مخلص در دین که در اعتقاد به ما با علم و یقین امتیاز داری.

ما شکر وجود تو را به پیشگاه خداوندی که جز او خدایی نیست برده و از ذات بی‌زوالش مسألت می‌نماییم که رحمت پیاپی خود را بر آقا و مولی و پیغمبر ما محمد و اولاد طاهرين او فرو فرستد و به تو - که پروردگار توفیقات تو را برای یاری حق مستدام بدارد و پاداش تو را با سخنانی که از جانب ما می‌گویی با صداقت افزون گرداند - اعلام می‌دارم که: به ما اجازه داده شده که تو را به شرافت مکاتبه مفتخر سازیم و موظف بداریم که آن‌چه به تو می‌نویسیم به دوستان ما که نزد تو هستند برسانی...

هر چند ما در جایی منزل کرده‌ایم که از محل سکونت ستمگران دور است و این هم به علتی است که خداوند صلاح ما و شیعیان با ایمان ما را تا زمانی که دولت دنیا از آن فاسقان است، در این دیده است، ولی در عین حال از اخبار و اوضاع شما کاملاً آگاهیم و چیزی از آن بر ما پوشیده نمی‌ماند. ما از لغزش‌هایی که از برخی شیعیان سر می‌زند - از وقتی که بسیاری از آنان میل به بعضی از کارهای ناشایسته‌ای نموده‌اند که نیکان گذشته از آنان احتراز می‌نمودند و پیمانی که از آنان برای توجه به خداوند و دوری از زشتی‌ها گرفته شده و آن را پشت سر انداخته‌اند - اطلاع داریم، گویا آنان نمی‌دانند که ما در رعایت حال شما کوتاهی نمی‌کنیم و یاد شما را از خاطر نبرده‌ایم و اگر جز این بود از هر سو گرفتاری به شما رو می‌آورد و دشمنانتان، شما را از میان می‌بردند. تقوا پیشه سازید و به ما اعتماد کنید و چاره این فتنه و امتحان را که به شما رو آورده است از ما بخواهید...



شفا دیدن

طه‌ورا حیدری



اسیر شده‌ایم؛ اسیر فکر و خیال که با این همه ظلم یعنی‌ها، اصلاً کسی می‌بیند ما را. کسی هست هوای ما را داشته باشد. وقتی وضع سخت می‌شود، تو هم اگر سخت نباشی، فکر و خیال و وسوسه، ریز ریز از هر روزنه‌ای می‌ریزد توی وجودت. گفتم که این‌جا معجزه، معجزه است. جایی که وضع، خیلی سخت است.

حاج‌آقا! هفده هجده‌ساله بودم که عادت‌م شد نماز «صد ایak نعد و ایak نستین» بخوانم... تا الان. منتها جز برای فرج دعا نمی‌کردم؛ یعنی رویم هم نمی‌شد چیز دیگری بخوهم. شبی که فریاد درد علی‌اکبر پیچید توی حیاط اردوگاه و بعد خبر رسید که بی‌هوش افتاده، هر نستینی که می‌گفتم انگار داشتم می‌گفتم خدا! شفا، خدا! نجات و هر بار ایاکش را محکم‌تر می‌گفتم و پر اصرار‌تر. من که خودم لیاقت نداشتم ببینمش یا دست‌کم صدایش را بشنوم یا نورش بخورد توی صورتم. فقط توی خواب دیدم نور، از سلول علی‌اکبر عجیب سر کشیده به آسمان. نمی‌دانستم دارم از کی سؤال می‌پرسم و که جوابم را می‌دهد. فقط می‌دانستم یک نفر هست، از همانی که نمی‌دانستم کی هست پرسیدم از حضرت خبری داری؟ که گفت نور را مگر نمی‌بینی. روی این حساب بود که مطمئن شدم این پسر، خوب شده. خوب بود؛ که می‌گویند همین دیشب، حضرت توی خوابش آمده و گفته ان‌شالله خوب می‌شوی. چیزهای غریبی هم کنار هم جور شدند برای خوب شدن این پسر؛ اسم علی‌اکبرش، اربعین، احساس امید. دیدمش. بچه چه‌قدر سرحال شده بود. چه تجمعی شد برای دیدنش! چه گونه‌هایش گل انداخته بود. همه هم می‌خواستند ببینندش. شفا را دیدن خیلی فرق دارد با شفا شنیدن... ●

پی‌نوشت

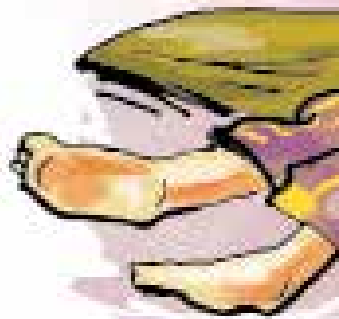
* مرحوم حجت‌الاسلام سیدعلی اکبر ابوترابی

دل درد دارد و خودش را می‌کوبد به در و دیوار و باید گرفتشت تا یک بلای جدیدی سرش نیاید. لامصب‌ها با آن بهداری به‌دردنخورشان! هیچی نمی‌فهمند. من هم به فکرم نرسیده بود کاری بکنم؛ یعنی اصلاً چه کار می‌شود کرد برای کسی که توی یک آسایشگاه دیگر است و تا حالا ندیدی‌اش. ولی خدا خیرتان بدهد حاج‌آقا. خدا شما را نگه دارد برای ما. قرار نذر را که گذاشتید برای شفای این بچه، انگار همه دست به کار شدند برای مداوای علی‌اکبر. بعضی وقت‌ها خیلی چیزها کنار هم قرار می‌گیرند تا یک حال، خوب بشود. انگار این هم‌اسمی و هم‌سنی علی‌اکبر با جوان کربلا، خودش دل‌ها را بیشتر سوزاند، نیست که توی ماه صفر هم هستیم و بعد هم این اربعین... من یک حس عجیبی دارم به اربعین، یک جوهرهایی است. با این که انگار همه‌چیز تمام شده و همه‌چیز رفته، اما باید برگشت، باید رفت. انگار باید شروع کرد دوباره. نمی‌دانم شما اسمش را چی می‌گذارید یا چه حسی دارید به این قضیه. من اما حس می‌کنم همین یک‌جا نشستن و دوباره راه افتادن یعنی امید به چیزی داشتن. دوباره شروع کردن، وقتی ساکن شده‌ای، بی‌چیز شده‌ای، خسته شده‌ای. باید توی اربعین بالآخره یک کاری کرد. بی‌حرکت نمی‌شود نشست. انگار امید فقط این‌جاست، جایی که سکون را می‌گیرد از تو.

کسی شک نکرد سهیم نشود توی ندزی که برای شفای علی‌اکبر کردید. توی آسایشگاه ما هم همگی قرار شد ده روز آخر صفر را روزه بگیریم. من اهل این نیستم که خوابی تعریف کنم یا حرفی بزنم که کسی را دور خودم جمع کنم. این که مژده شفای این پسر را دادم هم عنایت خودشان بود. نمی‌گویم به من. می‌گویم به ما. عنایت خودشان بود به ما که بعضی‌ها مان واقعا

شفا را شنیده بودم، یک یا دو بار هم دیده بودم. نه این که قشنگ دیده باشم. امام رضا که رفته بودیم، بچه که بودم، امتداد طناب‌های رنگ‌رنگی از پنجره فولاد تا دست و پا و سر آدم‌ها برای شفا گرفتن را دیده بودم. شفا را اما آن‌جا هم خوب ندیده بودم. یکبار فقط فهمیدم مردم دارند داد می‌زنند که بچه شفا گرفت و فقط تکه‌های لباس بچه را دیدم دست آدم‌های صورت گرفته و چشم برافروخته، و فقط شنیدم از بین لب‌های انگار بی‌حس شده که بچه شفا گرفته. یکبار هم شنیده بودم از در و همسایه که بنده خدایی که بچه‌اش شهید شده بود و داشت درد فراق می‌کشش، شفا گرفته. نمی‌دانم خواب پسرش را دیده بود یا آدم خوبی آمده بود توی خوابش که خلاصه خوب شده بود و مردم می‌رفتند دیدنش.

این‌جا حاج‌آقا! اما معجزه، معجزه است برای ما و بچه‌ها. خودتان که بهتر می‌دانید. خودتان که همه کار می‌کنید برای روحیه این بچه‌ها. برای بچه‌هایی که سهمشان از کل آسمان، شده یک‌تکه بالای حیاط اردوگاه اسرا و سهمشان از زمین، زمین سرد پادگان العنبر. چون پرسیدید و آمدید، این‌ها را برایتان می‌گویم. آوازه علی‌اکبر تا آسایشگاه ما هم پیچیده بود. همه فهمیده بودند این پسر خوش قد و قامت و خوش بر و رو، شده دوباره استخوان... شده اندازه یک طفل ده یا زده‌ساله، بس که تکیده شده. از بعضی بچه‌ها شنیده بودم بدجور



شوق ظهور

رضا اسماعیلی

مولا! سلام، جز غم دوری ملال نیست
دارم هزار سینه سخن... کو؟ مجال نیست
آلوده است آب و هوای جهان عزیز!
آبی درون چشمه دنیا زلال نیست
مولا! دروغ نه، به خدا یک حقیقت است
«انسان» در این زمانه به جز یک محال نیست
دنیا شده ست انجمن گنده لات‌ها
جایی در این میانه برای «کمال» نیست
طاعون ظلم، روح زمین را جویده است
در چشم این زمانه «عدالت» سؤال نیست
«دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر
کز دیو و دد ملولم و من...» بی خیال نیست!
در سر هوای وصل تو دارم، همین و بس
چون شیعۀ نگاه تو هستم، محال نیست
روحم قیام کرده به شوق ظهور تو
ای نازنین! زمان ظهور و وصال نیست؟!

دیوانگی آزمون سختی دارد

چندرباعی

روح سحری، ناز دمیدن داری
مثل غزلی تازه شنیدن داری
ای قصه روزهای «من بودم و تو»
آن قدر ندیدمت که دیدن داری
ایرج زبردست

چون آب به ریشه راه خود را بلد است
هر چند کلیشه، راه خود را بلد است
زن با همه تبحرش در بازی
با گریه همیشه راه خود را بلد است
حیدر شکری زاده

هر بنده برای خویش، بختی دارد
هر میوه نشانی از درختی دارد
هر لحظه سرت به سنگ باید بخورد
دیوانگی آزمون سختی دارد
اصغر عظیمی

نه بنز، نه پاجرو، نه نیسان عشق است
هر چیز سریع بگذرد، آن عشق است
با بودن این همه ترافیک ... امروز
قالیچه حضرت سلیمان عشق است
عارف دهقانی

آغاز شدم فاتح‌هام را خواندید
از حالت عکسم گلهام را خواندید
این شعر برای سنگ قبرم خوب است
وقتی که شما فاتح‌هام را خواندید
روح‌الله احمدی

می‌خواهی از این کلبه تارم بروی
این‌گونه غریب از کنارم بروی
یک لقمه نان هست که با هم بخوریم
امشب به خدا نمی‌گذارم بروی
بیژن ارژن

بابای من

عطیه سادات حجتی

اگر در خود فرو رفتی اگر کمتر تو غمگینی
به فکر زخم‌های غزه و اشک فلسطینی
به فکر دردهای پابره‌نه در میانماری
روایت می‌کنی تاریخ را با سبک آوینی
سیاست با دیانت نسبت دیرینه‌ای دارد
نماندی بی‌خبر از واردات چادر چینی
نجیبی مثل همت سربه‌زیری مثل بابایی
صبور و مهربانی مثل عباس ورامینی
دلیلی غیر قهوه خوردن و دل‌تنگی‌ات دارد
اگر تنگ غروبی گوشه یک کافه بنشینی
تمام راه را در فکر تحریم تو طی کردم
تمام کوچه‌های تند سربالا و پایینی
رسیدم خانه دیدم کفش‌هایت را
چه می‌بینم به روی فرش با کفش آدم از هول
می‌بینم شبیه قلب یک گنجشک زخمی تند می‌لرزد
دل‌م در استکان‌های کمر باریک در سینی
صدای خنده شیرین بابا شاد باش تو
قرار ما دوشنبه شب به صرف شام و شیرینی

فاصله

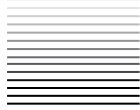
میلا د عرفان پور

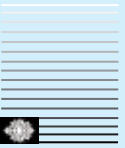
عمری ز دوریات گله می کردم
با صبر خود مجادله می کردم
گاهی به اشک، قهقهه سر داده
گاهی به ناله هلهله می کردم
دار و ندارم - این دل خونین - را
با یاد تو مبادله می کردم
می رفت اشک، از پی اشک و من
خاموش، سیرِ قافله می کردم
...
اما به جای این همه بی تابی
یک چند کاش حوصله می کردم
عمرم به آه و ناله تلف شد، کاش
فکری به حال فاصله می کردم ●

بیشتر

فاطمه سادات مظلومی

با همه خوبیم من اما با شما، خب بیشتر...
دوستم داری ولیکن من تو را، خب بیشتر...
لحظه ای مال منی و «تو» خطابت می کنم
گرچه سعی ام بوده تا گویم: «شما» خب بیشتر...
چور دیگر می شود هر کس ببیند ماه را
عاقلان دیوانه و دیوانه ها، خب بیشتر!
«غیر معمولی ست رفتار من و شک کرده اند»
اهل خانه، دوستان آشنا خب بیشتر...
اشک های بی هوا، بعضاً سکوت بی دلیل...
شعر اما می کند رسوا مرا، خب بیشتر





اجیر می گیریم

یکی از مسائل معمول و از ویژگی‌های خاص «پسر بزرگ بودن» این است که نماز و روزه‌های قضای پدر (برخی از مراجع مادر را هم اضافه کرده‌اند) از دنیا رفته‌اش را باید به‌جا بیاورد. این کار دو حالت دارد؛ یا می‌تواند خودش این کار را انجام دهد یا خیر، در حالت دوم باید نماز یا روزه را به کس دیگری بسپارد که او انجام دهد. در این حالت یک قرارداد اجاره پدید می‌آید. به کسی که طی این قرارداد نماز قضا و روزه مرحوم را به‌جا می‌آورد، اجیر گفته می‌شود. به کسی هم که اجاره می‌دهد ماجر می‌گویند.

اجاره درآمد دارد

از آن جا که گفتیم این کار یک قرارداد اجاره است، مشخص می‌شود که علی‌القاعده یک پولی هم ردوبدل می‌شود که بر اساس قرارداد و در ازای خواندن نماز و به‌جا آوردن روزه قضا به شخص اجیر می‌پردازند. میزان این مبلغ هم قاعده خاصی ندارد و بنا به عرف است و به توافق بین خودشان مربوط می‌شود. اجیر شدن هم در این موضوع به‌رغم همه سختی‌های جسمی و شرعی‌اش هیچ اشکالی ندارد که هیچ، حتی ثواب هم دارد و این یک روش دینی و شرعی است.

آدم زنده و کیل و وصی نمی‌خواهد

اول تأکید کنیم که همه این مسائل و قضایایی که خواهد آمد برای نماز و روزه میت است و انسان زنده، چه سالم باشد و چه نباشد، نمی‌تواند برای خواندن نماز و گرفتن روزه‌هایش اجیر بگیرد. حالا اگر نمی‌تواند کامل انجام دهد باید مراحل دیگری را انجام دهد که در رساله‌ها آمده اما ساقط شدن و اجیر دادن نیست.

نماز و روزه اجاره‌ای!

محسن احمدی



خودمان نماز و روزه قضا داریم

آیا کسی که خودش نماز و روزه قضا دارد، می‌تواند نماز و روزه قضای میتی را برعهده بگیرد؟ در این باره اکثر علما گفته‌اند که بله می‌تواند اما برخی این شرط را هم کرده‌اند که به شرط آن که وقت روزه قضا [ی خودش] تنگ نباشد.

اگر به شرط عمل نکرد؟

فرض کنیم کسی که نماز را می‌دهد با کسی که نماز را می‌خواند شرط کرده که مثلاً یک سال نماز را در ۹ ماه بخواند اما اجیر به این شرط عمل نکند، در این صورت چون اجیر به شرط عمل نکرده نمی‌تواند اجرت را هم بگیرد.

پول اجیر را چه کسی بدهد؟

حالا رفتیم و برای نماز میت اجیر گرفتیم، مبلغ اجاره را چه کسی باید بدهد؟ پاسخ این است که میت موردنظر، یا وصیت کرده که مثلاً برایم فلان قدر نماز و روزه بدهید و یا نکرده. در صورت اول چون وصیت است می‌شود از ثلث اموال او برای این منظور استفاده کرد اما اگر وصیت نکرده باشد این مسئله بر عهده پسر بزرگتر است. هم مسئولیت مالی و هم مسئولیت شرعی‌اش؛ در اصل خودش باید به‌جا بیاورد و اگر نمی‌تواند باید خودش هزینه‌اش را بپردازد و دیگری را برای این کار اجیر کند.

ترتیب را چه کنیم؟

ما زنده‌ها که بخواهیم نماز خودمان را بخوانیم با همان ساعات روز و جلورفتن زمان این کار را می‌کنیم، مثلاً بعد از اذان صبح نماز صبح را می‌خوانیم و بعد از نماز مغرب هم نماز عشا را، اما برای نماز قضای میت ترتیب به این صورت واجب نیست؛ بنابراین می‌شود که یک ماه تنها نماز صبح میت را خواند، بعد نمازهای ظهرش را و... البته همیشه باید نماز ظهر بر عصر و مغرب بر عشا مقدم باشد. ضمن این که طبق نظر مشهور، فوریت شرط نیست ولی بهتر است در اقامه نماز قضا کوتاهی نشود و آن را به تأخیر نیندازد.

قرارداد

همان‌طور که گفتیم این مسئله برای خودش قرارداد دارد و در صورت اختلاف هم به همین قرارداد رجوع می‌شود. سؤالاتی مثل این که گفتن اذان و اقامه برای این نماز، سلام‌های آخر نماز و تسبیحات اربعه کامل و... با همین قاعده جواب می‌گیرند که هرگاه در عقد اجاره کیفیت خاصی بر اجیر شرط نشده باشد مثل این که شرط نکرده باشند که برای هر نماز باید اذان و اقامه بگوید و کیفیت متداولی که اطلاق عقد اجاره به آن انصراف پیدا کند، هم وجود نداشته باشد، بر اجیر لازم است که نماز را با مستحباتی که انجام آن متعارف است بخواند، مثلاً قنوت نماز یک مستحب عادی است که باید انجام داده شود ولی لازم نیست که برای هر نمازی اذان بگوید.

می‌شود به جماعت بخوانیم؟

برنامه برخی از مساجد در ماه مبارک رمضان اقامه جماعت نماز قضا است. در این مورد باید توجه کنیم که دو صورت نماز قضا داریم یا احتیاطی یا قطعی. اگر که قضا از امام جماعت و مأوم قطعی باشد، هر دو درست است اما اگر امام جماعت احتیاطاً نماز را قضا می‌کند، این‌جا اقامه به جماعت صحیح نیست.

طبق فتوای کدام مرجع عمل کنیم؟

در این بحث ما با دو نفر مواجه هستیم. یکی میت موردنظر و دیگری اجیر موردنظر. خب سؤال پیش می‌آید که شاید بین مراجع تقلید این دو عزیز اختلاف باشد در آن صورت اجیر موردنظر چه کار باید بکند؟ اصولاً اجیر باید به وظیفه خودش عمل کند نه وظیفه میت؛ و الا نمی‌شود مثلاً مرد برای زن اجیر شود!

واگذاری به غیر

برخی‌ها نماز میتی را قبول می‌کنند اما به دلایلی نمی‌توانند آن را بخوانند و یا به آخر برسانند در نتیجه آن را به دیگران واگذار می‌کنند. اولاً اصلاً می‌شود این کار را کرد و ثانیاً اگر می‌شود چه‌طور؟ در این حالت هم باز دو صورت وجود دارد. یا این که ماجر به این کار راضی است و خودش اجازه داده و یا این که عرف می‌گوید که خواندن مهم است نه این که چه کسی بخواند. در همه این موارد می‌شود نماز یا روزه را به کسی دیگری واگذار کرد اما در غیر این‌ها- مثلاً شرط کرده که این فرد خودش نماز را بخواند- فرد نمی‌تواند به دیگری واگذار کند.

فسخ قرارداد

حالا دو نفر قرارداد را بستند اما یک نفر قصد فسخ دارد. چه‌طور می‌تواند این کار را انجام دهد؟ فسخ قرارداد چند شرط دارد که در رساله‌ها آمده. یکی از این شروط این است که به‌قول معروف «غبن فاحش» صورت بگیرد؛ یعنی ضرر قابل توجه باشد. مثلاً برای یک سال نماز و روزه مبلغی گرفته است که به‌طور معمول برای ده روز نماز و روزه به دیگران می‌دهند. اما اگر اجیر در قرارداد گفته که اگر مغبون هم بشوم باز فسخ نمی‌کنم، در این صورت حق فسخ ندارد و این تکلیف بر سرش باقی می‌ماند. ●

در ضمن، اگر کسی بخواهد واگذار کند نمی‌تواند به کمتر از مبلغی که خودش قرارداد بسته این کار را انجام بدهد مگر این که بخشی از مدت نماز و روزه موردنظر را خودش انجام دهد.

یادداشت‌های یک خانم خانه‌دار
بسمانه هوشمند

سمانه هوشمند

خجالت

خجالت
با امیرحسین، آیات قرآنی را که در مهد به او آموزش داده بودند کار کردم. وقتی تمام شد رفتم کمی استراحت کنم، اما هر چه از این پهلوی به آن پهلوی می‌رفتم خواب به چشمانم نیامد. در همین وقت صدای بگومگویی از آپارتمان کناری به گوشم رسید. انگار زن و شوهر بدجوری حرفشان شده بود البته صدایشان واضح به حرفشان نمی‌رسید. از سر کنج‌کای سرم را به گوش نمی‌رسیدم تا بفهمم سر چی بحثشان شده دیوار چسباندم تا بفهمم سر چی بحثشان شده که ناگهان دستی روی شانهم خورد. در تاریکی اتاق ترسیدم. وقتی برگشتم امیرحسین بود که با زبان کودکانه‌اش گفت: ماما! ولا نجسسووا! از خودم خجالت کشیدم چه قدر زود آیه‌ای را که با هم حفظ کرده بودیم، فراموش کردم.

آدم‌هایی که دیر بزرگ می‌شوند

هنوز نه سال بیشتر نداشت که چهارمین فرزند خانواده به دنیا آمد و چون مادر کار زیادی در مزرعه و خانه داشت بدون این که نظر او را بخواهد، مسئولیت نوزاد تازه متولد شده را به او سپرد و خیلی قشنگ گفت از امروز تو مادر او هستی و همه کارهایش با تو است. حالا او علاوه بر این که خواهر بزرگ بود مادر هم شد، کم کم با کودک انس گرفت در تمام روز روی دوشش بود و بعد از گذشت چند هفته مثل یک مادر از صدای گریه کودک متوجه می‌شد چه چیزی می‌خواهد، لنت بازی‌های کودکان‌اش با بازی با خواهر کوچکش بیشتر و زیباتر می‌شد. کم کم یاد گرفته بود چگونه به او غذا بدهد و کی او را بخواباند با این که بعضی شب‌ها تمام بدنش درد می‌گرفت اما بالاخره شده بود یک پرستار خوب برای خواهرش؛ بله او خیلی زود بزرگ شد و در گذشته، والدین خیلی زود به بچه‌ها اطمینان می‌کردند و به آن‌ها مسئولیت می‌دادند، به عکس الان که بچه‌ها خیلی دیر بالغ می‌شوند و از نظر پسر و مادر همیشه بچه‌اند؛ به‌خاطر همین هیچ مسئولیتی در خانه ندارند جز خرج کردن، کودکان این زمان یا دیر بزرگ می‌شوند و اصلاً بزرگ نمی‌شوند.

بنده‌های عجول

فردا ناهار نشستیم

صورتی

صورتی همه چیز صورتی، آن قدر برای خریدن چیزی بهاش بازارها را بالا پایین کرده بود که تقریباً جایی نمانده بود که نرفته باشد از گل بشقاب گرفته تا پرده و دسته قاشق‌ها هر چیزی که تمام راهش خرید و بسته‌بندی شده بود برای این که تمام وسایلش یک‌رنگ باشد و چیدمان خانه زیبا بشود زحمت زیادی را در خانه جدید آغاز کردند زن فهمید چرا دلش با دل شوهرش یکی نیست، وقتی فکر کرد که دیگر نمی‌تواند با او زندگی کند خیلی سریع و راحت، بدون هیچ صبر و مقاومتی درخواست طلاق داد حتی یک‌بار هم برای بقای این رابطه تلاش نکرد.

بنده‌های عجول

سر سفره ناهار نشسته بود و با ولع غذا می‌خورد
آن قدر تندتند می‌خورد که آدم فکر می‌کرد کسی
قرار است غذای او را بگیرد. در حالی که دهانش
پر بود گفت: مامان تو الان داری ناهار می‌خوری،
گفتم: مامان جون تو شب خدا بزرگ است، یک
غذایت را بخور تا شب دوباره با دهان پر گفت: نه بگو
چیزی می‌پزم، دوپاره که در همین حین غذا پدید
چی درست می‌کنی... که در همین حین غذا پدید
به گلویش. وقتی لیوان آب را سر کشید با صدای
بلند گفت آخیش داشتم خفه می‌شدم. گفتم: آره
عزیزم به خاطر این که همیشه عجله می‌کنی!
در دلم اما به خدا گفتم: نکنه ما هم همین‌طوری
رفتار می‌کنیم، تو خدای مهربان، عبادت وعده بعد
را از ما نمی‌خواهی اما ما بنده‌های عجول، روزی
فردا و یا حتی سال دیگر را هم از تو می‌خواهیم
در صورتی که نمی‌دانیم آیا تا وعده بعد زنده
خواهیم بود یا نه؟

بانوان هنرمند

وقتی سوار اتوبوس شد ناخودآگاه در دل به او آفرین گفتم؛ چه قدر زیبا. این که با داشتن سه تا بچه کوچک از منزل بیایی بیرون، بچه‌هایی که هر کدامشان مراقبت خاص خود را می‌طلبند. وقتی می‌خواست سوار اتوبوس شود ابتدا کودک بزرگ‌تر را سوار کرد، بعد دومی را و در آخر خودش با یک بچه به بغل و یک ساک نسبتاً بزرگ که روی دوشش بود سوار شد، اما من به خاطر این‌ها در دل به او آفرین نگفتم، بلکه تحسین من به خاطر حجاب بسیار خوب این خانم بود. با این که نوزادی در بغل داشت و ساکش هم سنگین به نظر می‌رسید اما به بهترین شیوه چادرش را هم گرفته بود. فکرش را بکن یک طفل را به تو بدهند با یک کیف بزرگ آن وقت بگویند حالا اگر می‌توانی چادرت را هم محکم بگیر. البته این مطلب را شاید آقایان زیاد متوجه نشوند چون هیچ‌گاه در این وضعیت قرار نگرفته‌اند اما به هر حال به نظر من خانم‌های چادری واقعا هنرمند هستند.

پیراهن مارک‌دار

تازه یک پیراهن خریده بودم. وقتی قیمتش را پرسید، با افتخار گفتم: قیمتش بالاست، و بلافاصله ادامه دادم: چون مارک‌دار است. آن وقت سریع پیراهن را پوشیدم و در حالی که پز می‌دادم گفتم: آدم باید کلاس داشته باشد و هر جنسی را نخرد. من که فقط برند می‌پوشم!

اما او رو به من کرد و گفت: بله آدم باید با کلاس باشد و نباید سراغ هر جنسی برود درست مثل خداوند! احمی کردم و گفتم: یعنی چی؟ گفت: مگر نمی‌دانی که خداوند هم هر عملی را از بندگانش نمی‌پذیرد، خدا هم فقط خریدار اعمال مارک‌دار ماست و البته آن هم از بهترین نوعش. بعد در حالی که به پیراهنم اشاره می‌کرد، گفت: خداوند اعمال خوب را منحصرأ از بندگان مؤمنش می‌پذیرد و آن هم اعمال خالص و بدون هرگونه ریا. بله کارهایی که خالصانه و برای رضای او انجام می‌پذیرد، آن وقت او بالاترین قیمت‌ها را به این اعمال می‌دهد. ●



آرایش: چه کسی از زیباتر شدن، حتی برای چند دقیقه بدش می آید؟ چه کسی تأثیر شگرف آرایش را بر خانم‌ها انکار می کند؟ لااقل در ایران که این تأثیر را همه قبول دارند! می ماند قید و قیود شرعی مسئله که خودتان حتماً می دانید.

اردو: اردوهای زیارتی، تفریحی و سیاحتی، جمع و جور کردن یک جمع زنانه آن قدرها سخت نیست، خانم‌ها همیشه - اگر کاری نداشته باشند - پای کارند.

پیاده روی: پیاده روی یک تیر و دو نشان است. هم زمان با آن می توانیم به چیزهایی که دوست داریم و بر ایمان مهم هستند هم فکر کنیم. قدم زدن در هوای خنک صبح در فضاهای سبز سطح شهر یا خیابان‌هایی که هنوز خسته ترافیک نشده اند، انرژی زندگی را برای باقی ساعات روز تأمین می کند.

ت عادل: تعادل مثل دو کفه ترازو است؛ در زندگی هم تلاش برای معیشت لازم است و هم تفریحات سالم

الفبای شادی های زنانه

فاطمه قادری

اگر الفبای شادی‌ها را بدانیم، نوشتن مشق زندگی راحت تر می شود.

س حریزی: تنفس هوای صبح و انجام چند حرکت نرمشی ساده در آن، حس سرزندگی را دوچندان خواهد کرد. حتی سه چندان هم گفته شده!

ح ال: اصولاً اغلب ناخوشی‌های ما یا نگرانی برای روزهایی است که هنوز نیامده یا غصه روزهای رفته. بدانیم که اگر «هست»ها را قدر ندانیم، می شوند «بود»هایی پر از ای «کاش»ها.

چ اه ارت: مثل مهندس‌ها که برای از بین بردن و تخلیه نویز در شبکه‌های کامپیوتری، از چاه ارت استفاده می کنند، بد نیست ما هم برای هیجانات و احساساتمان، چاه ارت حفر کنیم تا بار احساسات مخرب آن را تخلیه کنیم. با این تفاوت که آن چاه را مهندس دستور می دهد و دیگران می کنند ولی عمله و مهندس این چاه خودمانیم.

د ست در دست: هم دهیم به مهر... منظور از این فقره این نیست که با همه دست دوستی دهیم که مانع شرعی هم دارد! بلکه یاری رسانی به دیگران منظور است که هم آرامش درونی و هم حس رضایت را سبب می شود. نیاز هم همیشه مادی نیست!

خ اطره: خاطره کلاً دو نوع است. اگر شیرین باشد که خوب است برای جمعی گفته شود تا بهره ببرند و اگر تلخ باشد باز درس عبرت می شود! صدا البته خاطرات مگو در این دو دسته جای نمی گیرند

ج شن گرفتن: روزهای زیادی هست که یادآور خاطرات خوش برای خانواده هاست یا می تواند از این به بعد باشد! آماده کردن یک کیک خانگی هم می تواند احساس های شادی آور را در روز تولد اعضای خانواده دوچندان کند

ر نگ: هر چه که در حجاب و چادر به مشکی توصیه شده، لباس های منزل به رنگ های روشن و شاد!

ذ کر: یعنی یاد کردن خدای رحمان که بی شک منتهای آرامش است. آرامش هم در چیزی جز یاد خدا نیست. به قول شاعر: باید خلیل بود و به یار اعتماد کرد گاهی بهشت در دل آتش فراهم است

ز یارت: زیارت، آرامش بخش است و آرامش، شادی آفرین. به ویژه اگر همراه خانواده باشیم و در کنار فضای معنوی امامزاده سفره ای ساده پهن کنیم و...





ثمره جینی: می‌شود با خانواده‌های اقوام و البته یک باغدار هماهنگ کرد و به جای بازار، میوه مورد نیاز خود را با دست‌های خودمان بچینیم و پولش را هم مستقیم و بی‌واسطه بدهیم به باغدار محترم یا محترمه.

طبیعت: از قدیم گفته‌اند اگر خود به طبیعت نمی‌رویم، طبیعت را به خانه بیاوریم! داشتن چند گل‌دان گل طبیعی در گوشه و کنار خانه، فضای زندگی را لذت‌بخش‌تر می‌کند.

نش‌عر: می‌شود حداقل روزی یک یا دو بیت شعر را با مضمونی والا از بر کنیم. این‌طور حتی به‌مرور زمان یک رقیب جدی برای مشاعره با دیگران می‌شویم.

غافل‌گیر کردن دوستان قدیمی: هیچ چیز جای شنیدن صدای دل‌نشین یک دوست را نمی‌گیرد. دفترچه تلفنتان را چک کنید و تماسی بگیرید.

لحیم: یعنی بتوانیم بین دیگران صلح دهیم. وصل کنیم نه فصل!

گل: اگر چه گل‌های مصنوعی ماندگارترند و بیشتر جلوی چشم ما می‌مانند اما پیشنهاد می‌کنیم گاهی یک شاخه گل طبیعی بخریم و به خودمان هدیه کنیم، مطمئناً انرژی سلول زنده از پلاستیک سوخته بیش‌تر خواهد بود.

فرصت‌سازی: یعنی از ساده‌ترین موقعیت‌ها شادی بیافرینیم، یکی از تفاوت‌های انسان‌های شاد با ناشادها در همین است که آن‌ها شادی خلق می‌کنند نه این که ذاتاً شاد باشند.

هنرمندی: ذوق بی‌انتهای خانم‌ها و کسب مهارت‌های هنری مثل نقاشی، خطاطی، سفالگری، گل‌سازی در انواع شیوه‌ها با بالا بردن اعتمادبه‌نفس، نیروی نشاط را به زندگی تزریق می‌کند. همین‌طور آموختن هنرهایی مثل خیاطی افزون بر جنبه مثبت هنری، به اقتصاد خانواده نیز کمک می‌کند

ژولیدگی تعطیل: خانه‌تکانی و تغییر چیدمان منزل که فقط مختص نوروز نیست. تغییر دادن محل چند میز و گل‌دان و کارهایی ساده از این دست، تأثیر بسیاری در نشاط ما و اهل منزل خواهد داشت. در فرهنگ ایران باستان نیز، در روزهای خاصی از هر ماه شمسی، مردم به خانه‌تکانی منزل اقدام می‌کردند؛ بنابراین اگر لااقل خون آریایی دارید! امتحان کنید.

ضابطه‌های غیر ضروری: همیشه قرار نیست ناهار روی میز در آشپزخانه صرف شود! کما این که همیشه هم قرار نیست جلوی تلویزیون روی زمین میل شود. می‌توانیم بسته به فضای منزل و فصل سال، سفره غذا را در گوشه‌ای از حیاط و یا بهار خواب و در هوای آزاد پهن کنیم. به همین سادگی!

کوهنوردی: کوهنوردی مظهری از رفعت روح آدمی است. هر کس رفته همین را می‌گوید

ورزش: طناب زدن، شنا و ورزش‌های باشگاهی مثل پینگ‌پنگ و بسکتبال به‌ویژه به دلیل داشتن فضای جمعی، بسیار نشاط‌آور است. حتی کمی پریدن!

نماز جماعت: زمانی دوستان مسجدی و هم هیئتی به جای دوستان وایبری، واتساپ و... سالاری می‌کرد. هم دین داشت و هم دنیا.

یادگاری باشید: دقت کرده‌اید یک صفحه خالی اگر چه سفید و پاک است، اما ارزشی برای نگهداشتن ندارد چون چیزی برای یادگاری بودن در آن نوشته نشده؟! باید با مهریانی، شاد بودن، دوست داشتن، لبخند زدن و پرانرژی بودن و سرزندگی، ماندگار بودن و یادگار بودن را خاصیت خود کنیم.

تذکر: اگر چه القای بالا، بیشتر با توجه به شادی خانم‌ها تنظیم شده است ولی اغلب آن‌ها برای آقایان نیز قابل استفاده است.

صبحانه نشاط: به صبحانه با احترام بنگریم و به تأثیر جسمی و نشاط روحی که به ما می‌دهد، توجه داشته باشیم. به‌ویژه اگر یک صبحانه انرژی‌زای دسته‌جمعی باشد.

ظرافت: شما هم تصدیق می‌کنید که چند تخم‌مرغ نیم‌روی تزیین شده با چند تکه گوجه‌فرنگی و یک برگ ریحان، بسیار دل‌پذیرتر از ماهی‌پلوی پرهزینه‌ای است که با ماهیتابه و قابلمه پای سفره بیاوریم. برای تک‌تک فعالیت‌های روزمره بسته به زمانی که در اختیار داریم، همین ظرافت‌ها را به خرج دهیم.

هم‌نظر نمایم: قرار نیست شخص یا اتفاق خاصی از راه برسد تا ما را شاد کند! باید با تقویت روحیه شوخ‌طبعی و بذله‌گویی، زندگی را به کام خود و اطرافیان شیرین کنیم؛ به عبارت دیگر شادی‌ساز باشیم نه شادی‌گیر!

قدردانی: حس دیده شدن و مهم بودن را با بیان سپاسگزارانه و یا با تقدیم یک هدیه هر چند در حد یک شکلات، جاری کنیم؛ خیلی راحت.



یکی بود، یکی نبود و غیر از خدا هیچ‌کس نبود. در یک جنگل دور^۱ یک بز با سه بچه‌اش زندگی می‌کرد.^۲ اسم بز، زنگوله‌پا^۳ بود و اسم بزغاله‌هایش هم شنگول و منگول^۴ و جبه انگور^۵.

یک روز مامان بزی می‌خواست برود بیرون تا برای خانه خرید کند^۶. برای همین بچه‌ها را صدا زد و گفت:

– بچه‌ها من می‌خواهم بروم شهر^۷ خرید کنم. شما تو خانه باشید و بازی کنید تا من برگردم اما تا وقتی که برگشتم در را برای هیچ کس دیگری باز نکنید!^۸

بچه‌ها هم باهم یک‌صدا گفتند: چشم!^۹ مادر شال و کلاه کرد^{۱۰} و رفت به شهر. اما گرگی که در همان اطراف خانه داشت^{۱۱} وقتی که دید مادر از خانه خارج شد تصمیم گرفت برود سراغ بچه‌ها تا بتواند بعد از مدت‌ها یک کباب بره بخورد.^{۱۲} بعد از این که مامان بزی کاملاً دور شد گرگ رفت در خانه بزی‌ها و در زد.^{۱۳} – کیه؟ کیه؟ – منم، منم، مادرتون.

۱. اصولاً همه ماجراها در جنگل برگزار می‌شد و از عالم تمدن به دور بود. جنگل‌ها هم همیشه دور بودند تا این فکر به ذهن بچه نزنند که برویم و سیری کنیم ببینیم اصلاً بز زنگوله‌پا آن‌جا زندگی می‌کند یا نه.

۲. در هیچ‌کدام از نسخه‌بدل‌ها و بدل نسخه‌بدل‌ها اسمی از شوهر محترم خانم بزی به میان نیامده ولی حتماً ایشان شوهری داشته‌اند که در مقطع کنونی در منزل تشریف نداشتند.

۳. احتمالاً از آن باب که به پایش یک عدد زنگوله بسته بود؛ البته دوستان می‌دانند که این داستان برای زمان‌های خیلی قدیم بوده و الا اگر امروزه این بز تشریف داشتند نامشان بز آبی پد به پا و گلکسی به سُم می‌بود!

۴. از همین فقره پیداست که اولاً

بچه‌ها سریع رفتند تا در را باز کنند که یک‌دفعه یکی‌شان^{۱۴} یاد حرف مادر افتاد و گفت:

– نه بچه‌ها! این صدا که شبیه صدای مامان ما نیست! بعد هم برگشت سمت در و گفت:

– تو مامان ما نیستی! آخر صدای تو با صدای مامان ما خیلی^{۱۵} فرق دارد.^{۱۶}

گرگ که متوجه اشتباهش شد سریع برگشت و چند دقیقه بعد آمد اما این بار صدایش را تغییر داد. در زد و با صدای نازکی^{۱۷} گفت:

– بچه‌ها! بچه‌ها! بیاین در را باز کنید. منم مادرتون!

بچه‌ها این‌دفعه هم اول خوشحال شدند اما خیلی زود تصمیم

شنگول و منگول دوقلو بودند که اسمشان این‌طور شده و ثانیاً پدر و مادر زیاد برای اسمشان تأمل و تفکر نکردند. یادآوری می‌کنم که هرچند ما قدیم‌ترها اسم‌های بی‌معنی هم چون بسته، ترکه، چرمی، حرف ناز، دده، و... داشتیم اما خوشبختانه امروزه والدین برای کودکان خود اسامی زیبایی انتخاب می‌کنند. از جمله: پادرا و هیراد و رشان و...

۵. ایضاً به نظر می‌رسد والدین جبه انگور از همان کوچکی، وی را بیشتر از بقیه دوست داشتند که اسمش این‌قدر متفاوت از بقیه است.

۶. تعجب دارد؟ می‌خواست خرید کند؟ مگر بز نباید خرید کند؟ باد هوا بخورد؟ حرفی می‌زنید‌ها!

۷. قطعاً در داخل جنگل فروشگاه نبود و از آن‌جا که شوهرش هم در منزل نبود و احتمالاً ذخیره غذا هم تمام‌شده بود مجبور بود که به شهر برود. به نظر بنده که کاملاً درست و بدیهی است.

۸. برخی اشکال می‌کنند که مادر باید در را از بیرون قفل می‌کرد که بچه‌ها نتوانند از داخل

گرفتند مطمئن شوند و گفتند: اگر تو مادر مایی دستت را از زیر در نشان بده!^{۱۸} گرگ هم دستش را که به آرد آغشته شده بود^{۱۹} به بچه‌ها نشان داد و بچه‌ها خوشحال و خندان در را باز کردند.^{۲۰}

در که باز شد گرگ سریع پرید داخل خانه و دنبال بزغاله‌ها کرد و نهایتاً توانست شنگول و منگول را بگیرد و بخورد.^{۲۱} بعد از خوردن دو بزغاله هم رفت کنار رودخانه نزدیک خانه دراز کشید و خوابید.^{۲۲} مامان بزی که از راه رسید دید که در خانه باز است و

آن را باز کنند! بنده برای رفع این اشکال خاطرنشان می‌کنم که دستگیره خانه خانم بزی زنگوله‌پا از آن مدل‌هایی بود که یک‌طرفش دستگیره است و یک‌طرف دیگرش دستگیره نیست!

۹. واقعاً احسنست به این بزهای حرف‌شنو! مامان فدای چشم شما بشه! از طرف مامان بزی زنگوله‌پا

۱۰. احتمالاً ماجرا مربوط به زمستان است.

۱۱. وقتی بز خانه دارد، توقع دارید گرگ بی‌خانمان باشد؟ حالا یک سقفی برای او هم پیدا شده دیگر.

۱۲. این که چرا گرگ نرفت به شهر تا او هم خرید کند هزار و یک دلیل دارد که به ما ربطی ندارد. ما که فضول نیستیم! شاید هوس غذای ارگانیک کرده بود!

۱۳. نتیجه می‌گیریم گرگ هم بهره‌ای از ادب داشت. کما این که به علتی که در شماره ۸ بیان شد، خود مادر بزی هم باید در می‌زد.

۱۴. تأکید می‌کنیم که این‌جا یکی از دوقلوها این حرف را زد.

۱۵. در برخی نسخه‌بدل‌ها «تومنی هفت صنار» آمده.

۱۶. نتیجه می‌گیریم همیشه بهره‌ای از ادب داشتن به معنای بهره‌ای از عقل داشتن نیست.

۱۷. ای گرگ بی‌حیا!

۱۸. در منزل خانم بزی زنگوله‌پا، هر چند

گرگ که از خواب بیدار شد احساس تشنگی کرد^{۳۳} اما وقتی که رفت آب بخورد افتاد داخل رودخانه^{۳۴} و آب او را برد!^{۳۵}

گرفت که یک درس فراموش نشدنی به گرگ بدهد^{۳۶} نخ و سوزن و فیچی را برداشت^{۳۷} و شکم گرگ را باز کرد^{۳۸} و سنگول و منگول را درآورد^{۳۹} و به جایشان سنگ ریخت^{۴۰}.

وقتی که داخل خانه را نگاه کرد دید که همه چیز به هم ریخته است. نزدیک بود از ناراحتی سگته کند که جبه انگور از ساعت بیرون آمد^{۴۱} و ماجرا را برای مامان بزی تعریف کرد و گفت که گرگ کنار رودخانه خوابیده!
مامان بزی هم تصمیم

آسیب می زند هرچند که در ابتدا قرار بر کباب کردن آن‌ها بود اما... اما به حال ما که فضول نیستیم!

۲۸. البته می توانست سنگ نریزد اما نمی خواست گرگ بفهمد که عمل جراحی شده و شکمش خالیست! بز باهوشی بوده‌ها!
۲۹. احتمالاً آن سنگ‌ها از جنس سنگ نمک بوده است.

۳۰. در برخی نسخ، چاه ذکر شده است.
۳۱. مادر بزی زنگوله‌ها این همه راه رفته تا

گرگ را آب ببرد؟! خوب با یک چوب می زد به ملاجش و می انداختش توی رودخانه! حالا که این طور شد اصلاً حقشان است که گرگ آن‌ها را بخورد.

بخشید از اول قرار نبود این نتیجه گرفته شود اما صبر و تحمل ما هم حدی دارد! ●

ماندن جبه انگور کوچک‌تر در این واقعه مشکوک است و او چه طور در آن شلوغی به داخل ساعت رفت؟ این کارشناسان می گویند: یحتمل خود جبه انگور در را برای گرگ نگون بخت باز کرد تا بتواند برادران خود را گوشمالی بدهد. بر این اساس، این دو، برادر ناتنی جبه انگور بودند لابد!

۲۴. امان از روزی که بز بخواد درس بدهد، آن هم فراموش نشدنی!

۲۵. معلوم بود مادر هنرمندی بوده است.

۲۶. البته شاید می توانست لاپاروسکوپ هم بکند اما ابزار لازم را در اختیار نداشت. کمبود امکانات همیشه آسیب‌زاست.

۲۷. اگر گرگ مورد نظر این دو تا را نجویده قورت هم داده باشد باز اسید معده به ایشان

در ضد سرقت بود اما اندکی ارتفاع سطح داشت تا هوا ورود و خروج داشته باشد. البته اختلاف ارتفاع تا آن حد نبود که پای گرگ هم معلوم شود.

۱۹. البته در نسخه اصلی این جا گرگ می رود و دستش را آردی می کند و برمی گردد که از حوصله بحث خارج است فلذا حذف شد!

۲۰. آخر یک نفر نیست به این‌ها بگوید شما که فرق دست آردی و دست طبیعی را نمی دانید چرا کلاس می گذارید که دست را نشان بده؟!
۲۱. اصلاً پدر و مادر این دوتا همان اول اسمشان را جوری انتخاب کردند که روزی گرگ هر دوتایشان را یکجا بخورد!

۲۲. از قرار معلوم این دو تا تیل هم بودند.
۲۳. برخی کارشناسان می گویند سالم

قصه بز زنگوله‌ها و گرگ بی حیا

به روایت عموشادونه





عروس شدن و عروس ماندن

با خبر شدیم جناب آقای محمدحسین قدیری که از نویسندگان قدیمی و خوش ذوق مجله خانه خوبان است، این روزها کتابی با نام «مادرشوهرت را بکش» آماده نشر دارد. نام داغ این نوشته، ما را کنجکاو کرد تا در این هوای سرد، فنجانی از محتوای گرم آن بنوشیم.

عروس در لغت به معنای خوب، آراسته و هر چیز بسیار زیبا است. اسلام می‌خواهد دختران هم زودتر عروس «شوند» و هم عروس، خوشگل و ملوس «باقی بمانند»؛ چگونه؟ خب، لازم شد کلکسیونی از انواع عروس را نشان بدهیم تا عروس‌ها خودشان انتخاب کنند که کدام بهتر است؟ نوع گزینش، نقش مهمی در خوشبختی خود، شوهر، مادرشوهر و اطرافیان‌شان دارد. با توجه به معنای لغوی عروس بد نیست بدانیم که مردان هم با رعایت حدود شرع می‌توانند از نظر صورت و سیرت، عروس شوند و عروس بمانند! تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل:

۱. تقسیم اخلاقی عروس

میل به «عشوہ‌گری و جلوه‌نمایی» در زن ذاتی است. محارم زن باید با رعایت اخلاق و شرع، این میل غریزی را ارضا کنند، وگرنه گل‌های زندگی‌شان، مثل افرادی که به‌خاطر فقر آهن، گل می‌خورند، به‌دست صیادان بی‌مروت چیده می‌شوند. عروس‌ها در یک تقسیم اخلاقی سه نوع‌اند:

الف) صورتی: همه هم‌وغم این گروه، آراستگی و حتی بزرگ کردن دک و پژ و صورتشان است نه صفات اخلاقی و سیرتشان. در زایشگاه افکار ایشان، احساس پوچی، خودشیفتگی و بدشکلی هراسی و... تولید و تکثیر می‌شود. با خزان بیماری و برگریزان جوانی، طراوتشان خشک

می‌شود، کولاک سنگین افسردگی بر سر و صورت زندگی‌شان می‌وزد. این گروه، به «اشتباه فاحش» گم‌شده خود را در «بیرون» خود می‌جویند.

ب) صورتی سیرتی: هم دنبال زیبایی اخلاقی هستند و هم در پی زیبایی ظاهری، ولی تأکید بیشتری بر ظاهر دارند.

ج) سیرتی صورتی: آراستگی ظاهر و صورت را مهم می‌دانند ولی اخلاق و سیرتشان را مهم‌تر. به دستور اسلام برای شوهر خود در خانه «هلو» هستند و برای مردان مریض دل «لولو»؛ نه، اشتباه نکنید! شلخته نیستند، بلکه عفاف درون و حجاب بیرونشان، حریم و حرمت‌ساز است و دست رد بر سینه مردان هوسران می‌زند. در زایشگاه افکار این عروسان، فضیلت، خیر، خوبی و آرامش و مدارا تکثیر و توزیع می‌شود. برگریزان جوانی و زمستان کهولت و بیماری هم نمی‌تواند گل همیشه‌بهار سیرتشان را بخشکاند. اینان همیشه شاداب و با طراوت‌اند.

۲. تقسیم عرفانی عروس

الف) الشکرلله: ایشان از الطاف الهی با صفات عالی انسانی هستند که باید برای داشتن آن‌ها خدا را شکر کرد.

ب) الیادبالله: ایشان عروسانی فهمیده و با کمالات اخلاقی هستند که مؤمنان باید این‌گونه عروسان را از خداوند طلب کنند.

ج) العیاذ بالله: اینان از سربازان لشکر شیطان با صفات پست اخلاقی‌اند که باید از شرشان به خدا پناه برد.

۳. تقسیم فلسفی عروس

انسان مثلی است با سه ضلع «جسم» و «ذهن» و «روح». با توجه به این تقسیم عروسان این‌جا مراتبی دارند: زیبارویان، زیباندیشان،

زیباخلقان. «زیباترین عروس» کسی است که با راهنمودهای عقل و علم و با محوریت شرع و اخلاق در هر سه ضلع، هم عروس شود و هم ملوس باقی بماند.

۴. تقسیم روان‌شناختی عروس

الف) کشتی مشکی

این گروه، به‌ظاهر سازگار، ولی خودسوز و خودخورند. صفات عمده این گروه عبارت‌اند از: کشتی، مشکی، مشکی، کشتی، و مشقوت آشکی. «کشتی» هستند چون کارشان کاشتن غم و غصه در مزرعه ذهن و وجود است. «مشکی» هستند چون تیرگی‌ها و تباهی‌ها و بدخواهی، قلب و چهره‌شان را سیاه کرده است. «مشکی» هستند چون درونشان مانند مشکی است که درزده حرص، کینه و خشم در آن جمع می‌شود. «منشی» گویند زیرا مانند منشی‌های دفاتر اداری، هیجان‌های منفی را در دفتر قلبشان یادداشت می‌نمایند و هر روز بارها و بارها در خلوتشان مرور می‌کنند. اینان گاهی از خدا، شوهر، دوست، مادر و یا دیگران می‌خواهند که نامه‌ها و دل‌نوشته‌های تلخشان را بخوانند و انتظار دارند همیشه شوهرشان وکیل و وصی‌شان باشد و از حقوق آن‌ها دفاع کند. «منشی آشکی» هستند چون با آتش رفتار بد دیگران بریان و کباب می‌شوند.

تذکر روان‌شناختی: این گروه اگرچه اهل جدال و مشاجره نیستند، ولی ریشه سکوتشان به چاه خشم و نفرت می‌رسد نه عقل و مدارا. سبک ناپخته ارتباطی اینان سبب بیماری‌های جسمی و روانی مانند میگرن، کوفتگی عضلانی، زخم معده و... می‌شود؛ هم‌چون زودپزی هستند که سوپاپ اطمینانشان گرفته و کیپ شده است. اگر آتش‌فشان خشم این‌ها بیدار شود طوفان فتنه به پا می‌شود.

شود. نرمش مقتدرانه شامل چهار صفت عالی است: «صمیمت»، «احترام متقابل»، «صراحت مؤدبانه» و «به رسمیت شناختن آزادی و خودمختاری دیگران». بنابر همین خصلت‌ها محبوب اطرافیان هستند. خواهر شوهر و مادر شوهر هم بخوانند یا نخواهند کشته‌مرده اخلاق خویشان می‌شوند. این گروه، همان عروسان «اللیاذ بالله» و «سیرتی صورتی» اند.

پی‌نوشت

۱. لیاذ: پناه گرفتن به کسی یا به چیزی یا به جایی، الیاذ بالله یعنی پناه به خدا برای جلب و طلب خیر
۲. یعنی پناه به خدا برای دفع و رفع شر
۳. مَشوی: بریان و کباب شده
۴. مَشکی: شکایت‌کننده
۵. مَشنی: فردی که مردم با او دشمن‌اند
۶. مُمشی: رعایت‌کننده قانون، مماشات و مداراکننده

گویند چون اخلاق خویشان مانند مُشک آرامشگر است. «مُمشی» گویند چون اهل مماشات، مدارا و مهرورزی هستند نه اهل کینه‌ورزی و انتقام. «مَشقی» گویند چون با قلم رفتارشان از روی کتاب سیره امامان و بزرگان در دفتر زندگی مشق عشق می‌نویسند. «عَشقی» گویند چون عاشق‌اند بر همه عالم که همه عالم از اوست. اینان معتقدند: از محبت غول، هادی می‌شود.

تذکر روان‌شناختی: جنگ و گریز از رفتار گریزی حیوان است و «مناکره مدبرانه» از صفات متکی به منطق و عقل انسان. این گروه بهترین سبک و الگوی ارتباطی را دارند و آن «نرمش مقتدرانه» است؛ هم مدارا می‌کنند و هم با زرنگی و زیرکی «مدیریت هیجانی». اجازه نمی‌دهند حقشان پایمال

ب) کشتی مُشتی

این دسته، ناسازگار، دیگرستیز و پرخاشگرند و چون دیگرسوزی دامن خودشان را هم می‌گیرد از این جهت دوگانه‌سوزند! خصلت این عروسان عبارت است از: کُشتی، مُشتی، مُشکی و مَشنی.^۵ «کُشتی» گویند چون شمشیر را از رو می‌بندند و با اخلاق تندشان با دیگران درگیر می‌شوند و انگار کشتی کج می‌گیرند. «مُشتی» گویند چون با رفتار تلخشان به دیگران مشت می‌زنند. «مَشکی» هستند چون اهل شکوه و گله و گلایه هستند. «مَشنی» گویند چون اهل دشنام و دشمنی هستند و به‌خاطر شدت خشم و کینه‌هایشان، مردم از این‌ها فراری و گریزان‌اند.

تذکر روان‌شناختی: این عروسان اگرچه ممکن است در برخورد بد دیگران مانند مادر شوهر و شوهر و... ابتدا اندکی خودشان را تخلیه کنند و به اصطلاح دلشان خنک شود، ولی سبک بیمارگونه ایشان سبب عذاب وجدان، ضعف اعصاب و نفرت و فرار دیگران می‌شود و محبوبیتی بین دیگران ندارند. عروسان «اللیاذ بالله» و بسیاری از «عروسان صورتی» از این سنخ هستند.

ج) کشتی مُشتی

این دسته، سازگار، خودساز و خشم‌سوزند. ویژگی‌های این عروسان عبارت‌اند از: مُشکی، مُمشی، مَشقی و عَشقی. «کُشتی» هستند چون با مهارت‌های ارتباطی (مدارا، تغافل، صبر، حلم و...) در طوفان اختلافات، ناخداوار سرنشینان کشتی خانواده را به ساحل امن می‌رسانند. مُشتی هستند چون اهل گذشت هستند و مردم‌دار. کینه‌ها را سریع دفن می‌کنند تا عفونت آن کل بدن را نگیرد. «مَشکی»

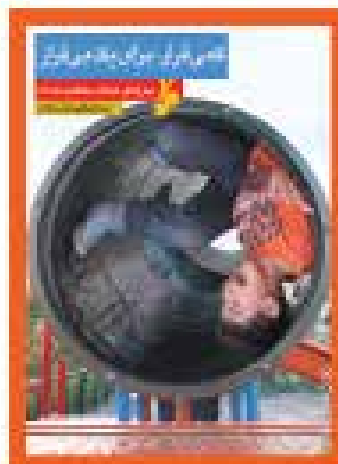
مرکز مشاوره ماوا منتشر کرد

شماره پستی ۸۸۲-۰۰۰۳۳۹۰۰۰۰۰۰۰۰

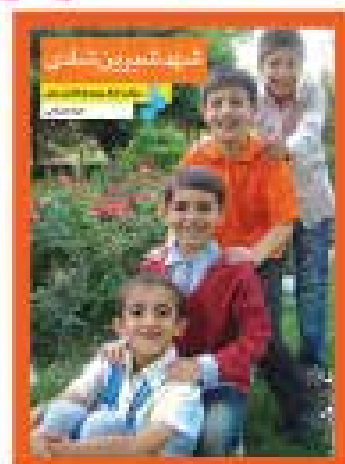
لایحه خدمات روان‌شناختی با مشخصات حقوقی



امانگاری از دواج



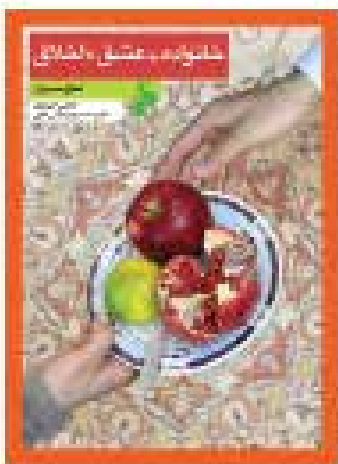
پیش‌بینی کودکان و راه‌های درمان آن



مهارت‌های شاد بودن و شاد زیستن



راهنمای بازی برای پیش‌روانیت دانش



اصول و مبانی مشاوره



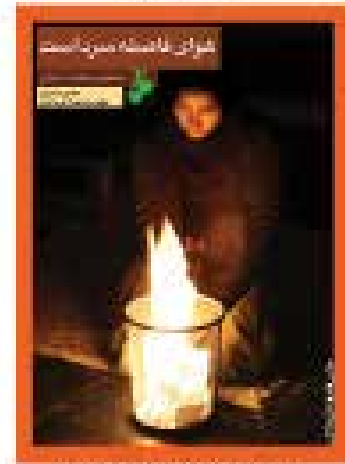
مهارت‌های ارتباطی



مهارت‌های کتاب‌خوانی و مطالعه



مهارت‌های تاب‌آوری



خدمات مشاوره و خدمات تخصصی

برای اطلاع از دیگر محصولات و خدمات مرکز، با شماره ۸۸۲-۰۰۰۳۳۹۰۰۰۰۰۰۰۰ تماس بگیرید.

تولید کننده فلش کارتهای خانواده و تربیت، دی‌وی‌دی‌های آموزش خانواده و تکنیک‌های تربیتی و مهارتی

نشانی: قم، خیابان گلستان، پست گلستان ۲، تلفن: ۸۸۲-۰۰۰۳۳۹-۰۲۵



داغ داغ بخوانید

تجربیات کتاب‌خوانی در گفت‌وگو با دکتر سید بشیر حسینی
(جامعه‌شناس و استاد نام‌آشنای دانشگاه کشورمان)
المیرا شاهان

در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که کتاب جزو مهجورترین دارایی‌هاست و برای بسیاری، مطالعه روزانه و هفتگی و ماهانه فقط به صفحه‌ها و شبکه‌های مجازی محدود می‌شود. ما با دکتر سید بشیر حسینی به گفت‌وگو نشستیم تا از کتاب بگوییم و از کتاب بشنویم:

شما صاحب چند جلد کتاب هستید؟ اولین کتابی که هدیه گرفتید، چه بود؟ اولین بار، کی کتاب غیردرسی خواندید؟ در روز چه قدر کتاب می‌خوانید؟ آیا می‌توانید روزتان را بدون کتاب، شب کنید؟... پاسخ شما به این‌ها سؤال‌ها چیست؟

کسانی که قصد دارند کتاب خواندن را شروع کنند باید سراغ کدام کتاب‌ها بروند؟

فرمول معروفی در دنیا هست معروف به اصل ۴S (فور اس) که کاربردی است؛ چهار کلمه که اول آن‌ها با S شروع می‌شود: soon, sweet, short. کتاب انتخابی باید Short یعنی کوتاه و مختصر باشد. چون کسی که موضوعی را دوست دارد اما کتاب‌خوان نباشد، اگر کتاب قطور بردارد زورش نمی‌رسد که تا آخر کتاب را بخواند. دوم این که sweet یعنی جذاب باشد. به نظر من، صرف موضوع کفایت نمی‌کند و جذابیت نگارشی هم در آن اهمیت دارد. سوم Soon و سریع مخاطب را به مقصودش برساند. بعضی کتاب‌ها مقدمات خیلی طولانی دارند؛ و چهارم این که Simple و ساده باشد؛ نه خیلی پیچیده و سخت. طوری که مخاطب قبل از این که به مقصودش برسد عطای کتاب را به لقاییش ببخشد. فکر می‌کنم اگر این قاعده را به کار بگیریم، علاقه مخاطب، هم از نظر محتوایی در نظر گرفته می‌شود و هم از نظر شکلی.

خواندن کتاب‌های قطور برای کتاب‌خوان‌ها هم چندان ساده نیست!

آن‌ها که می‌خواهند کتاب خواندن را شروع کنند حتماً و حتماً باید سراغ کتاب‌های کم‌حجم و جذاب بروند. ما معمولاً فکر می‌کنیم هرچه‌قدر بزرگ‌تر بشویم باید تصاویر کتاب‌هایی که می‌خوانیم کمتر شود. الان در دنیا کتاب‌هایی برای بزرگسالان منتشر می‌شود که تصاویر متعدد دارد؛ حتی کتاب‌های دانشگاهی. این مطلب معنادار است؛ یعنی تکنولوژی طراحی کتاب، غیر از تکنولوژی نگارش کتاب است. به‌طور متوسط باید هر هشت صفحه یک طرح گرافیکی داشته باشد؛ ممکن است در قالب جدول یا نمودار خلاصه شود یا با تصاویر مرتبطی که بتواند به مخاطب هم در انتقال مطلب و هم در ذوق کتاب‌خوانی کمک کند. فکر می‌کنم در حوزه تکنولوژی کتاب، مردم ما هنوز کتاب‌های جذاب و متعدد ندیده‌اند. در حوزه دانشگاهی هم ما معمولاً توقع کتاب‌های قطور و فقط متنی داریم؛ در صورتی که من کتاب‌های چاپ چند سال دانشگاه‌های معتبر دنیا را مکرر دیدم که پر از عکس، طرح و کاریکاتور بودند. واژه دیگری که فکر می‌کنم جذاب باشد اجوتینمنت (edutainment) است. ترکیب اجوکیشن (education) و اینترتینمنت (entertainment)؛ آموزش و سرگرمی. من ترجمه‌اش می‌کنم سرگرم آموزشی یا آموزش از طریق سرگرمی. اگر مخاطبان، این موضوع را به عنوان یک مکتب جست‌وجو کنند، خواهند دید که چه قدر مطلب در حوزه کتاب در قالب اجوتینمنت طراحی شده که از طریق سرگرمی، جذابیت‌های





مردم بیشتر توجه کنند، مسائل می‌توانند جذاب باشند؛ چه در قالب رمان و شعر، چه در قالب کتاب علمی و چه در قالب کتاب عمومی. فکر می‌کنم در هر حوزه‌ای که نگاه می‌کنیم مسائل روز و نیاز مخاطبان، حلقه مغفولی جدی است.

آیا جمع‌های کتاب‌خوانی، بین افراد خصوصا جوانان به کتاب‌خوان شدن آن‌ها کمک می‌کند؟

حداقل آن این است که اوضاع را از وضع موجود بدتر نمی‌کند. ما گاهی اوقات پیشنهادهایمان طوری است که اگر هیچ سودی نداشته باشد، ضرری هم نمی‌زند. همه متفق‌القولیم که اوضاع کتاب‌خوانی ما در وضع مطلوبی نیست. برای این که وضع مطلوب شود باید راه‌های مختلف را آزمایش و تجربه کنیم. این مجامع، محافل و جلسات یکی از این راه‌هاست. امیدواریم که لااقل فایده داشته باشد. من خیلی وقت‌ها فکر می‌کنم درصد موفقیت طرح‌ها را نباید روی آمار صد، نود و هشتاد درصد بست؛ اگر بعضی از طرح‌ها در حد ۲۰-۳۰ درصد هم موفق باشند ما را از وضع موجود، ۲۰-۳۰ درصد جلوتر برده‌اند.

چه راه‌کاری برای انس گرفتن مردم با کتاب پیشنهاد می‌کنید؟

باید در مدل‌های مختلف برای مخاطب دنبال عطش بگردیم؛ «آب کم جو تشنگی آور به دست/ تا بجوشد آب از بالا و پست». فکر می‌کنم این مهم‌تر است. لذا در حوزه علمی و کلاس‌های دانشگاهی سعی می‌کنم بیش از این که مطالب موجود در کتاب‌ها را طرح کنم، سؤالاتی

این است که کتاب باید به نیاز روز مخاطب پاسخ بدهد. کتاب‌های ما از مسائل روز خیلی فاصله دارند. یکی از چیزهایی که در مطالعه جذابیت ایجاد می‌کند، این است که شما مطلبی را داغ داغ بخوانید تا همین حالا که در مجامع مختلف خانوادگی، دوستانه و... جمع می‌شوید آن مطلب برای شما قابل استفاده باشد. اتفاقات، برنامه‌ها و مسائل روز ما خیلی دیر و کند به کتاب تبدیل می‌شوند. اول این که خیلی ایده‌های برای آن‌ها وجود ندارد که سریع تبدیل به محتوای مکتوب در قالب کتاب شوند؛ ثانياً چون معمولاً فرایند نگارش و چاپ کتاب در مملکت ما خیلی طولانی است اگر کسی ایده‌ای به ذهنش برسد تا موقعی که آن ایده در قالب کتاب چاپ شود، در بهترین حالت، چند ماه طول کشیده است. مسئله‌ای اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، هنری و... اگر به سرعت به کتاب تبدیل شود، مخاطب احساس می‌کند مطلبی را که نیاز داشته، در آن کتاب می‌بیند. ما خیلی وقت‌ها کتابی می‌خوانیم که از خودمان می‌پرسیم این کتاب به چه دردی می‌خورد؟ یا کجا به درد می‌خورد؟ اگر این را نخوانیم چه مشکلی پیش می‌آید؟ یادم هست این سؤال‌ها را بارها در کلاس‌های درس‌مان چه در مدارس و چه در دانشگاه تا از معلم‌هایمان می‌پرسیدیم، عصبانی می‌شدند. بنظر من علت اصلی این عصبانیت، بی کاربرد بودن آن مطالب بود. اگر مطالب کتاب واقعا مفید باشند فکر می‌کنم مردم هم متفاوت با آن مواجه می‌شوند. ما حجم کتاب‌سازیمان با کتاب نویسی مان خیلی متفاوت است. اگر کتاب‌ها به مسائل روز، دغدغه و نیاز

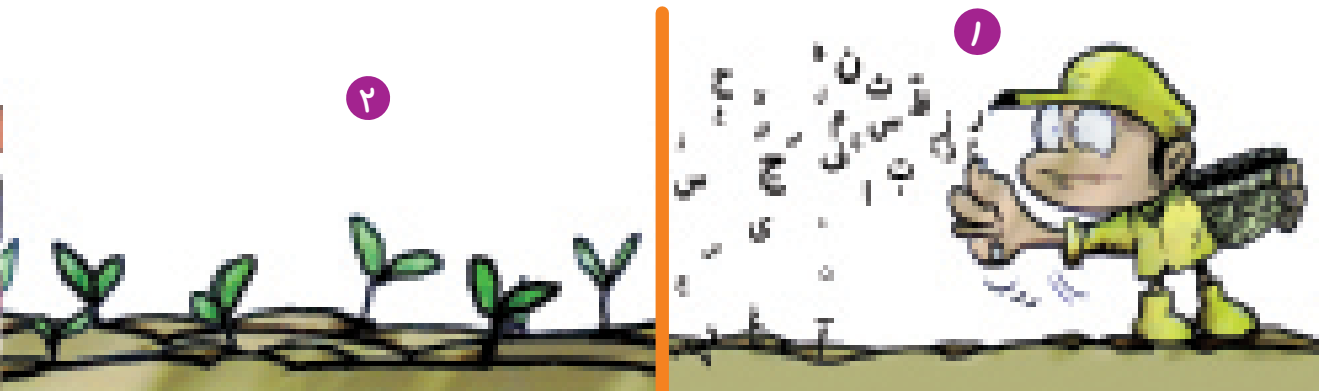
بصری، کاریکاتور، تصویر و حتی جذابیت‌های متنی مخاطب را به یک موضوع علاقه‌مند می‌کند و او بیش از این که کتابی با سختی و خشکی بخواند، احساس می‌کند که دارد بازی و تفریح می‌کند، سرگرم می‌شود و لذت می‌برد؛ یعنی در عین این سرگرمی و لذت بردن دارد چیزی هم می‌آموزد.

در حقیقت این نوعی تغییر در شیوه کتاب‌نویسی است؟

فکر می‌کنم این، گونه جدید کتاب‌نویسی است که در مملکت ما مغفول واقع شده. نمی‌گویم این گونه جایگزین گونه قبلی شود، اما اگر این گونه جدید اضافه و جدی گرفته شود، حتماً در کمیت و کیفیت کتاب‌خوانی مؤثر است. در کتاب آخری که من کار کردم (نهضت سواد رسانه‌ای) تمام تلاش ما این بود که در ۲۰۰ صفحه حداقل از ۵۰۰ طرح گرافیکی استفاده کنیم که علاوه بر جذابیت بصری، انتقال مفهوم را هم راحت بکند. قاعده ۴S در مورد عکس خیلی صادق است. معمولاً عکس هر چهار اس را دارد؛ هم کوتاه است، هم جذاب، هم سریع و هم این که ساده مطلب را منتقل می‌کند. ما در حوزه تخصصی ارتباطات یک عکس را معادل هزار کلمه می‌دانیم؛ بنابراین در کتاب‌خوانی می‌توانیم عمق و جذابیت کتاب‌خوانی را با این تکنیک‌های جدید افزایش دهیم.

چه نکاتی از معیارهای کتاب خوب است؟

بعضی نکات را همه می‌دانیم، اما وجه دیگری که در کتاب‌خوانی ما مغفول مانده



دختر من هنوز یک سال و نیمش نشده اما فکر می‌کنم بالغ بر ۲۰۰ تا کتاب برایش خوانده‌ایم. وقتی برای پسر سید مسیحا که کلاس اول است کتاب‌هایی را که دارد باز می‌کنیم، می‌تواند متن هر صفحه را تقریباً از حفظ بخواند. او به اندازه‌ای به کتاب علاقه‌مند است که کتاب، از شیرین‌ترین هدایای زندگی اوست. گاهی اوقات برای این که به کتاب برسد، زحمت زیادی می‌کشد و جایزه‌اش این می‌شود که با هم کتاب‌فروشی می‌رویم و هر کتابی که انتخاب کرد هدیه می‌گیرد. منظورم این است که علی‌رغم این که وارد عصری شده‌ایم که چیه‌ها عمدتاً با موبایل، تبلت، کامپیوتر و ... ارتباط می‌گیرند و سراغ کتاب نمی‌روند، برای بچه‌های ما کتاب شیرین‌تر و جذاب‌تر است.

این انس با کتاب چه ثمراتی داشته؟

اگر بخواهم از تجاربم بگویم فرزند شش و نیم ساله من به تعبیر بسیاری از دوستان و اطرافیان، دایره واژگانش خیلی وسیع شده؛ یعنی برای بیان منظورش به راحتی می‌تواند از کلمات مترادف، تعابیر مختلف و اصطلاحاتی استفاده کند که چه‌بسا بچه‌های ده سال بزرگ‌تر از سن او هم از خیلی از آن واژگان استفاده نکنند و این مسئله برای خود او هم لذت‌بخش شده. شعر گفتن را تمرین می‌کند و بعد خواندن کتاب‌هایی که جذابیت بیشتری برایش دارند. ●

با آن رفاقت کردیم. رفاقت با نهج‌البلاغه از آن رفاقت‌های ماندگار است که ما را از رفیقان ناباب نجات می‌دهد.

به نظر شما هر کتابی ارزش خواندن دارد؟ اگر ممکن است از چند کتاب خوب نام ببرید

نه، هر کتابی ارزش خواندن ندارد. می‌شود از آثار شل‌سیلور استاین و آنتوان دوستن آگروپری نویسنده‌ی شازده کوچولو اسم برد که از جمله کتاب‌هایی است که از آن لذت بردم، کتابی هم هست که نویسنده آن خودش را همه‌جاس معرفی می‌کند؛ کتاب «چلچراغ» که چهل متن کوتاه دارد و چهار صفحه خالی و از خواننده می‌خواهد هر روز یک صفحه بخواند و در صفحه خالی روبه‌رویش چیزی بنویسد. من لحظه‌های خوشی با آن کتاب داشتم. کتاب «سه‌شنبه‌ها با موری» از میچ‌الوم هم کتاب خوبی است که حجمش کم است و داستانی و مبتنی بر واقعیات است. فکر می‌کنم نوشته‌های مینی‌مالیستی هم برای مخاطبینی که کمتر کتاب‌خوانند، لذت‌بخش باشد. چون بعد از ده دقیقه می‌بینند پنجاه صفحه خوانده‌اند و این برایشان شیرین است.

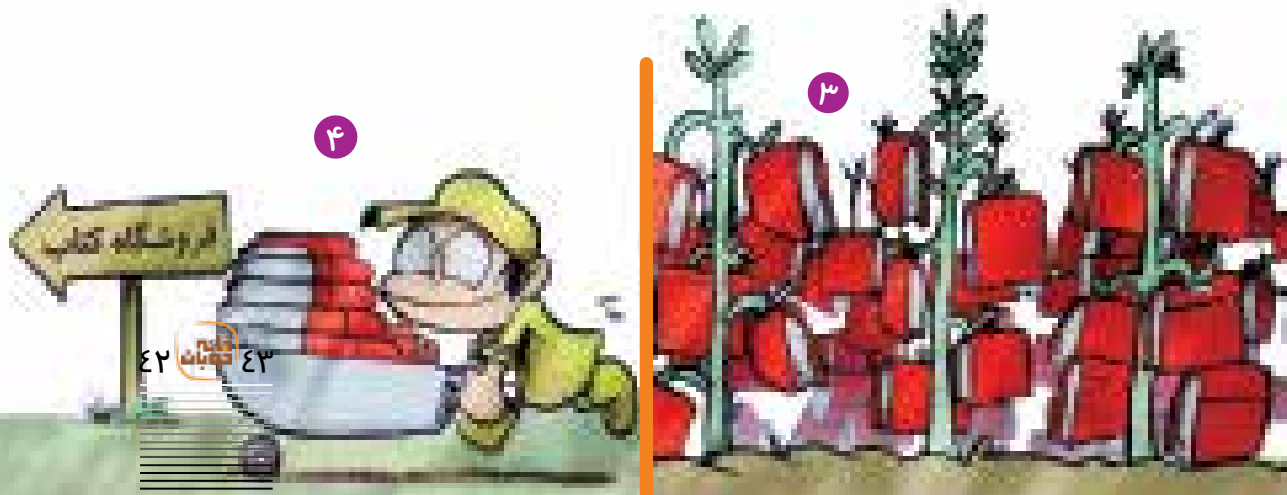
از کتاب در خانواده خودتان بگوئید؟

بگذارید از دختر و پسر بگویم که از بدو تولدشان قاعده‌روانه ما این است که هر روز حتماً و حتماً باید یک کتاب بخوانیم.

را که کتاب‌ها به آن‌ها پرداخته‌اند، مطرح کنم و اگر کسی مشتاق شد و علاقه‌مند به دانستن پاسخش بود، عمدتاً پاسخ را نگویم و آن‌ها را به کتاب ارجاع دهم. به نظر من، داستان‌های نیمه‌کاره، یادگاری خوبی است که ما از معلم‌هایمان داشتیم؛ با تعریف نیمی از کتاب، به‌شدت ما را مشتاق و علاقه‌مند می‌کردند که دنبال فرایند ادامه کتاب و اتفاق و مسائلش باشیم. پیشنهاد دیگر من، حوزه هندبوک‌هاست؛ کتاب‌های دستی و کوچک که توی جیب جا بگیرند. من چاپ شش دفتر کتاب دستی مثنوی را تهیه کردم و دائماً در جیبم هست و از فرصت‌ها و موقعیت‌ها در صف اتوبوس، تاکسی، مترو و ... استفاده می‌کنم و مطالعه می‌کنم. اگر کتاب‌های جیبی خوب منتشر شوند یا حتی بعضی کتاب‌های بزرگ‌تر تقطیع شوند، انس و الفت ما با کتاب‌ها بیشتر خواهد شد.

از کتاب‌های تأثیرگذار در زندگی‌تان بگوئید؟

یکی از کتاب‌هایی که پر از عجایب است و کوتاه‌ها هم می‌شود آن را خواند و معمولاً مغفول است، کتاب نهج‌البلاغه است. پیشنهاد من به مردم این است که از کلمات قصارش استفاده کنند و جمله‌ها را برای هم پیامک کنند یا در شبکه‌های اجتماعی بگذارند. بعضی از این جملات، متن عربی‌اش هم آهنگین است و جذابیت کلامی دارد که فکر می‌کنم علی‌رغم این که این کتاب فراوان بوده اما کمتر





طفا بستاند اولویت فرماید

محمدحسین شیخ‌نظامی

قرار داد. همین رابطه بین سایر نیازهای ما نیز وجود دارد و هر روز ممکن است اولویت‌بندی تازه‌ای در میان نیازها به وجود بیاید. این سخن امام رضا (علیه السلام) در حقیقت تأکید می‌کند که: مؤمن باید متناسب با شرایط جدید، اولویت‌هایش را طرح‌ریزی و بر اساس آن، عمل کند. البته برخی نیازها، از ثبات بیشتری در جایگاه خود برخوردارند و به‌سختی از اولویت خارج می‌شوند. برای مثال، نیازهایی اساسی مثل مسکن، معمولاً در اولویت اصلی است و نمی‌توان به‌آسانی از آن گذشت. مثلاً اگرچه، ادای بدهکاری نیز اهمیت بالایی دارد و باید پیش از بسیاری دیگر از نیازها، مورد توجه باشد اما در شرایط

کاهش بگذارد و این طبیعی است؛ چون نیازهای مهم‌تر که در آرامش‌ماندگار و درازمدت شما نقش پررنگ‌تری داشته‌اند، قربانی نیازهای کم‌اهمیت و احتمالاً فوری و ناگهانی شده‌اند. اما اولویت‌بندی، باید متناسب با شرایط تازه، به‌روز شوند. این که امام رضا (علیه السلام) فرموده‌اند: «شایسته است که مؤمن در زمستان از غذای خانواده بکاهد و بر هیزمشان بیفزاید.» دقیقاً به همین نکته اشاره دارد؛ شرایط را بسنج و متناسب با وضعیت امروز برای مخارج خود تصمیم بگیر، اگرچه خوراک مهم است اما در فصل سرما، بدن به غذایی کمتر و گرمای بیرونی بیشتری نیاز دارد و باید آن را در اولویت

نیازهایتان را اولویت‌بندی فرمایید

وقتی با منابع محدود روبه‌رو هستیم، ناچاریم نیازهای خود را اولویت‌بندی کنیم و تا فکری برای نیازهای مهم‌تر و فوری‌تر نکرده‌ایم به بقیه نیازها مشغول نشویم. این شرایط معمولاً همیشه وجود دارد؛ چراکه معمولاً توان مالی افراد، پاسخ‌گوی همه نیازهای کوچک و بزرگ آن‌ها، به یک‌شکل و اندازه نخواهد بود؛ پس ضرورت اولویت‌بندی نیز همیشه وجود خواهد داشت. ناتوانی در تشخیص اولویت‌ها و ضعف در پای‌بندی به اولویت‌ها، نظام دخل و خرج شما را مختل می‌کند و به تدریج باعث خواهد شد، لذت و احساس رضایت شما از زندگی رو به

می‌کند یا اقبال همگانی (مُد) و مسائلی از این قبیل. همه این‌ها را کنار بزنید و بعد تصمیم بگیرید. همیشه به این فکر کنید که ممکن است کالایی که چشمتان را گرفته است، همان شتر سرخی باشد که نباید بخرید.

ثانیاً، قیمت پایین همیشه به‌صرفه نیست. این ضرب‌المثل غیر ایرانی که «هنوز آن‌قدر ثروتمند نشده‌ام که جنس ارزان بخرم» نشان می‌دهد، در همه جای دنیا به‌قاعده قدیمی «هیچ ارزانی بی‌علت نیست و هیچ گرانی بی‌حکمت» توجه دارند و حیف است که شما از آن غافل باشید؛ البته درست است که نمی‌شود همیشه گران‌ترین‌ها را خرید، اما بدون شک می‌توان همیشه ارزان‌ترین‌ها را نخرید. هنر شما باید این باشد که در خریدتان، با ظرافت تمام، بین قیمت و کیفیت تعادل برقرار کنید.

ثالثاً، توجه به عمر و دوام کالا، وقتی مهم است که نخواهید بدون دلیل و قبل از آن که نیاز باشد، آن را کنار بگذارید و تنها از سر تنوع، خریدتان را تجدید کنید؛ بنابراین ضرورت خرید بادوام، در ضمن اشاره‌ای دارد به اهمیت پرهیز از خرید بدون علت! اگر قرار است همین روزها، کالایی که خریده‌اید دور بیندازید، نخریدن شتر سرخ‌مو کمکی به شما نمی‌کند.

پی‌نوشت‌ها

۱. الکافی، ج ۷، ص ۳۳۵.

۲. همان، ج ۹، ص ۵۸۹.

۳. همان، ص ۵۷۴.

۴. الکافی، ج ۱۳، ص ۲۸۲. ●

دارد و آن حرکت در مسیر به دست آوردن و تأمین این نوع دارایی‌هاست که ماندگارتر و ضروری‌ترند؛ برای مثال: کسی که به هر دلیلی، فعلاً از داشتن خانه محروم است، باید امکانات خود را به این سمت سوق دهد و در صورتی که فرصتی برای تأمین آن پدید آید، این فرصت را از دست ندهد. اگرچه، این دارایی‌ها نیز مانند همه داشته‌های مادی، بود و نبودشان، کمال و نقصی واقعی در زندگی انسان به حساب نمی‌آیند، اما وقتی قرار است از دنیای بسامان، زمینه مناسبی برای رشد معنوی و درونی خود بسازیم، ناچاریم به این نکات پای‌بند باشیم.

آن را بخرید که بادوام‌تر است

امام صادق (علیه السلام) به برخی از یاران خود توصیه کرده بود «از خرید شتر سرخ پرهیز کنید چراکه عمرش از هر شتری کوتاه‌تر است.»^۱

احتمالاً شتر سرخ، ویژگی دیگری داشته، مثلاً زیاتر از شترهای دیگر بوده است که عده‌ای طالب آن بوده‌اند، اما امام دست روی نکته‌ای می‌گذارند که مهم‌تر است و آن دوام و عمر کالایی است که خریداری می‌شود. این حق شماس است که در برابر پولی که می‌پردازید، به‌اندازه کافی از چیزی که می‌خرید، استفاده کنید، پس مراقب باشید ویژگی‌های بی‌اهمیت، جایگزین کیفیت واقعی نشوند. ما از چند جهت با این موضوع سروکار داریم: اولاً همیشه و در همه زمینه‌ها، کالاهایی وجود دارند که بیش از ارزش واقعی‌شان، قیمت خورده‌اند؛ مثلاً به دلیل شهرت مارکشان یا حتی جایی که آن را عرضه

عادی، نسبت به مسکن، اولویت ندارد؛ امام صادق (علیه السلام) فرمودند «خانه خود را برای قرض مفروش... که انسان از داشتن سرپناه ناچار است.»^۲

برخی دارایی‌ها، خیلی مهم‌ترند

اشاره‌ای که امام صادق (علیه السلام) در تأکید بر اهمیت مسکن داشتند، دربردارنده این حقیقت است که: باید در حفظ برخی از دارایی‌ها که هم سرمایه و پشتوانه انسان محسوب می‌شوند و هم به دست آوردن دوباره آن‌ها به‌آسانی مقدور نخواهد بود، مراقبت بیشتری به خرج داد و نگذاشت که به پای مخارج دیگر از بین بروند. ایشان فرموده‌اند «در تورات نوشته شده هر که زمین یا (چاه یا سهم) آبی را بفروشد و با آن زمین یا آب دیگری نخرد، پولش از بین خواهد رفت.»^۳ شاید شما هم به افرادی برخورد کرده باشید که مثلاً با فروش این‌گونه دارایی‌های خود، آن را تبدیل به پولی برای سرمایه‌گذاری کرده‌اند. ممکن است در مواردی این کار به سود زیادی هم بینجامد اما بدون شک این یک خطرپذیری بی‌منطق و غیرعقلانه است؛ مگر این که تجارتی یافت شود که خطرپذیری و احتمال شکست در آن، کاملاً صفر باشد! در غیر این صورت که واقعیت نیز همین است، نباید دارایی‌های پایه را دست‌خوش خطر ساخت. در همه مخارج، حتی ضروری‌ترین آن‌ها، فروش دارایی‌هایی مثل زمین و خانه، باید آخرین و دور از ذهن‌ترین راه ممکن باشد و شاید در هر عصری برخی دیگر از دارایی‌ها چنین اهمیتی داشته باشند.

اما این توجه ویژه، صورت دیگری هم

وقتی تک‌فرزندها، آسیب بیشتری می‌بینند!

فاطمه محمدی

۳۳ درصد از خانواده‌های ایرانی تک‌فرزند هستند.

حتماً شما هم والدین بسیاری را می‌شناسید که نسبت به مسائل فرزندشان حساس هستند و حاضرند هر کاری برای رفاه و آسایش او انجام دهند. امروزه خانواده‌ها به دلیل انگاره‌های شرایط کنونی (مانند این که هر بچه با یک اتاق تعریف می‌شود! و همچنین مشکلات اقتصادی) از فرزنددار شدن گریزانند، از این‌رو کاهش تعداد افراد در یک خانواده به امری عادی تبدیل شده تا آن‌جا که برخی‌ها برای داشتن حتی یک فرزند با تردید مواجه می‌شوند و بسیاری از آنان به داشتن فقط یک فرزند اکتفا می‌کنند.

تک‌فرزندگی معضلات خانوادگی و اجتماعی گسترده‌ای در پی دارد که هم برای والدین و هم برای فرزندان مشکل‌آفرین است. تک‌فرزندگی، در این شرایط نه تنها آینده کودک دل‌بند، بلکه صلاح خانواده و والدین و دست آخر جامعه را تهدید می‌کند. کارولین وبستر استراتون، رئیس کلینیک تربیت و اشنگتن در کتاب «روان‌شناسی ناهنجاری‌های پیشرفته کودکان» در این‌باره می‌نویسد «تعداد فرزندان و رتبه تولد، دو عامل مهم در شکل‌گیری اختلال سلوک در افراد است.» این امر در نمونه‌های ایرانی نیز به‌وضوح بیان شده است تا به آن‌جا که از تک‌فرزندگی، به عنوان مهم‌ترین عامل در بروز مشکلات رفتاری و خلقی یاد شده است.

چرا با تک‌فرزندگی مخالفیم؟

کودک، بسیاری از مهارت‌ها را در خانواده و از خواهران و برادران خود می‌آموزد. افرادی که به دلیل تک‌فرزند بودن از

یادگیری این مهارت‌ها به‌طور کامل محروم‌اند، در بلوغ روحی و روانی نیز که پدیده‌ای کاملاً اکتسابی است، نسبت به هم‌سن‌های خود عقب‌تر هستند. این بلوغ مواردی هم‌چون شناخت خود، میزان واقع‌بینی، توانایی برقراری ارتباط و کار گروهی و انتخاب مؤثر را شامل می‌شود و به راحتی به دست نمی‌آید، بلکه در تعامل و برخوردهای اجتماعی حاصل می‌شود؛ بنابراین تک‌فرزندان تلاش می‌کنند تا آن را از دوستان بیاموزند، به همین دلیل در بیشتر مواقع به انجام کارهایی دست می‌زنند که توجه اطرافیان را به خود جلب کنند. آن‌ها به دوستان خود نزدیک‌تر می‌شوند تا احساسی را که دیگران از رابطه با خواهران و برادران خود دارند از این طریق به دست آورند و برای چنین تعاملی حتی حاضرند هزینه‌هایی چون وقت، عاطفه و حتی هزینه‌های مالی بپردازند.

از طرفی کودک بنا به اقتضا و شرایط رشد، نیاز به هم‌بازی دارد، ولی این نیاز کودکان تک‌فرزند گاهی به دلیل بی‌حوصلگی و فاصله سنی والدین با او برآورده نمی‌گردد و تبعات این امر در تمام مراحل زندگی فرد باقی خواهد ماند. حتی ممکن است کودک به خاطر نشست و برخاست با بزرگسالان خود دچار بلوغ زودرس شود که همین مسئله او را وارد دنیایی می‌کند که هنوز برای رسیدن به آن، دوران کودکی و خردسالی را به‌عنوان پیش شرط

طی نکرده است که این مسئله، عوارضی چون اضطراب، استرس و گاهی نیز گوشه‌گزینی را در پی دارد.

تنظیم تربیتی

دکتر پورحسین، دانشیار دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی درباره فضای تک‌بعدی تک‌فرزندگی می‌گوید: «تک‌فرزندگی موجب ایجاد فضای تک‌بعدی و یکنواخت در خانواده می‌شود. در دهه‌های گذشته وضع بزرگ شدن فرزندان در خانواده طوری بود که کودکان در خانواده و هنگام بازی، تعامل و ارتباط مناسبی با هم برقرار می‌کردند. گاهی او با دیگری درگیر می‌شد و گاهی دیگری با او. همین برخوردها، بچه‌ها را از نظر تربیتی تنظیم می‌کرد که چگونه عمل کنند و چگونه رفتار خود و دیگران را اصلاح کنند. اگر شرایط و اقتضائات به‌گونه‌ای شود که فرزندان در خانه با هم‌سالان خود و در کنار آن‌ها بزرگ شوند، تنظیم تربیتی بهتری اتفاق می‌افتد. این مسئله از نظر علمی ثابت شده است. درواقع، داشتن برادر و خواهر به دلیل ایجاد تعادل رفتاری و برخوردی، نقشی



تربیت کنند.

ترس از آسیب دیدن فرزند یکی دیگر از مواردی است که والدین چنین کودکانی با آن مواجه هستند. آن‌ها می‌ترسند که کودک آسیب ببیند، از این‌رو به او اجازه انجام بسیاری از فعالیت‌های آزادانه را نمی‌دهند و به تبع آن، کودک به دلیل محرومیت از حضور در فعالیت‌های جمعی و گروهی، دچار تعارض رفتاری و شخصیتی می‌شود. درحالی که با وجود فرزندان بیشتر در خانواده، آرامش روانی افراد بهتر می‌شود و این آرامش روانی در استحکام خانواده تأثیرگذار است.

کودک، تنهایی و رسانه‌ها

ازجمله آسیب‌های دیگر کودکانی که حساس‌ترین سال‌های رشد خود را به تنهایی سپری می‌کنند، گرایش شدید به تلویزیون، ماهواره، اینترنت و بازی‌های رایانه‌ای است. کمتر کسی است که به آسیب‌های برنامه‌های ماهواره‌ای و اینترنت آن هم برای سنین کودکی و در حال رشد اذعان نداشته باشد. اعتیاد، وابستگی شدید به این موارد، القای ارزش‌های فرهنگی ناهمگون با فرهنگ فعلی جامعه، مصرف‌گرایی و گرایش به سبک زندگی‌های غیراسلامی و ایرانی و در کنار آن آسیب‌های جسمی ازجمله آسیب‌هایی است که کودکان تک‌فرزند را بیش از سایر کودکان تهدید می‌کند.

حرف آخر

بنابر آن‌چه عنوان شد به نظر می‌رسد اگرچه بسیاری از افراد، مشکلات اقتصادی و مشغله‌های کاری والدین را علت اصلی تک‌فرزندی می‌دانند، اما عواقب و مسائل روانی که خانواده را در این مسیر تهدید می‌کند به مراتب بزرگ‌تر از مشکلات اقتصادی است. ●

احساسات را برای او فراهم نکنند، تحمل وی را در برابر این نوع احساسات، ضعیف خواهند کرد.

والدین تک‌فرزند به دلیل وابستگی و حمایتی که فقط برای یک نفر خرج می‌کنند، باعث می‌شوند فرزندشان کمتر پاسخگوی اشتباهات خود باشد. اکثر چنین والدینی معمولاً تسلیم خواسته‌های فرزندشان هستند و عملاً راه و رسم فرزندسالاری را در پیش می‌گیرند؛ به عبارت دیگر، اقتدار والدین در خانواده‌های تک‌فرزند به پایین‌ترین حد خود می‌رسد.

در خانواده‌های تک‌فرزند، والدین و فرزندانشان هر دو احساس می‌کنند نیاز شدیدی به یکدیگر دارند. پس ناگزیر به مراعات یکدیگر هستند. این در حالی است که در خانواده‌های غیر تک‌فرزند، امید و آمال والدین فقط به یک نفر محدود نمی‌شود، تجربه والدین در برخورد و تربیت فرزندانشان، بیشتر شده و بهتر می‌توانند فرزند دوم را

تعیین‌کننده در رشد مناسب و استاندارد کودکان دارد.»

با نگاهی دیگر، فرزندی که برادر یا خواهر کوچک‌تر دارند، والدین خود را در تربیت این فرزندان کوچک‌تر یاری کرده و درواقع از سنین کودکی در مسیر یادگیری و کسب تجربه قدم گذاشته‌اند و مشکلات را به صورت ملموس حس کرده و در سنین بالاتر به راحتی از پس حل آن برمی‌آیند.

کودک ناتوان؛ نتیجه فرزندسالاری

قدرت تحمل فشارهای روحی و روانی در تک‌فرزندان نسبت به کودکان دیگر کمتر است. والدین تک‌فرزند معمولاً مراقبتی افراطی از فرزند خود دارند و بدین ترتیب با در پیش گرفتن راه فرزندسالاری، او را به فردی ضعیف و کم‌تحمل تبدیل می‌کنند. اگر والدین اجازه ندهند فرزندشان با احساسات سخت و ناراحت‌کننده روبه‌رو شود یا امکان آشکار کردن این نوع



راه سلطه این کشور بر جهان را چنین اعلام می‌کند که: باید بودجه‌ای تصویب کنیم تا بتوانیم از بین تمام افراد تیزهوش در دنیا، خلاق‌ها و افرادی را که توانایی نوآوری دارند، انتخاب و جذب کنیم و بستری برای ماندن آن‌ها در آمریکا پدید بیاوریم.

هر شاگرد اولی، خلاق نیست

هوش و خلاقیت با هم فرق می‌کنند. همان‌گونه که می‌دانید هوش، اکتسابی نیست و افراد آن را به‌صورت ژنتیکی به ارث می‌برند، اما آن‌چه از دست پدر و مادرها در ایجاد زمینه خلاق شدن فرزندان‌شان برمی‌آید مربوط به قسمت دوم تعریف خلاقیت است؛ یعنی خصیصه‌های والای شخصیت.

خلاقیت، ویژگی‌ای است که با زیاد درس خواندن و مدام مطالعه کردن فرزند و پشت سر هم کلاس تقویتی فرستادن او به دست نمی‌آید. با این کارها شاید فرزند موردنظر شاگرد اول بشود، اما لزوماً هر شاگرد اولی، خلاق نیست و نمی‌شود. خلاقیت با تلاش‌های فردی، رفاقت، فضای عاطفی، بازی کردن و حتی شیطنت کردن خودش را نشان می‌دهد، نه در مدارس رسمی و کلاس‌های خشک درس. در مدارس به رقابت و تلاش بین فردی بهاء می‌دهند. در محیط معمول مدرسه، استرس شب

به چنین افرادی که می‌توانند نوع دیگری به مسائل نگاه کنند، انسان‌های خلاق می‌گویند. شاید شما هم در زندگی روزمره و رفت‌وآمد با افراد مختلف، این مسئله را تجربه کرده باشید «که چرا به ذهن من نرسید؟!»

خلاقیت چیست؟

به چه کسی می‌توانیم بگوییم آدم خلاق؟ خلاقیت، آمیزه‌ای است از هوش و خصیصه‌های والای شخصیت. افراد خلاق افرادی هستند که با نگاهی متفاوت به مسائل می‌نگرند و قدرت ابتکار بالایی دارند. در زندگی افراد خلاق «بن‌بست» جایی ندارد. فرد خلاق هیچ‌گاه نمی‌گوید: این مسئله حل نمی‌شود. او می‌گوید این مسئله راه‌حلی دارد ولی من به آن نرسیده‌ام و باید بیشتر تلاش کنم. اصطلاحاً به این تفکر، واگرا می‌گویند؛ تفکری که خود را محدود به یک موضوع نمی‌کند. در زمانه کنونی، آدم‌های خلاق هستند که منشأ پیشرفت‌های حیرت‌انگیز و شگفتی هستند. تا جایی که رییس‌جمهور آمریکا

«ان ربک هو الخلاق العلیم» (حجر، ۸۶) فرض کنید شما یک ماشین کوپه (دونفره) دارید و در صبح یک روز سرد و بارانی زمستان در مسیر رفتن به سمت اداره هستید. در همین حین با سه مسافر مواجه می‌شوید که منتظر اتوبوس هستند و زیر باران حساسی خیس شده‌اند. یکی از آن سه نفر، نامزد شماست که قرار است در ماه آینده با او ازدواج کنید، نفر دوم پزشک ارتوپدی است که سه ماه پیش پای شما را عمل کرده و نفر سوم هم خانم پیری است که در اثر بیماری بسیار شدید باید هرچه زودتر به بیمارستان رسانده شود. با توجه به این که ماشین شما در حال حاضر فقط ظرفیت یک نفر را دارد، کدام یک از این سه مسافر را سوار می‌کنید؟ (لطفاً کمی فکر کنید و بعد به سراغ خواندن ادامه مطلب بروید.)

افراد خلاق این‌گونه جواب می‌دهند: ماشین خودم را به آن پزشک می‌دهم تا هرچه زودتر آن خانم پیر را به بیمارستان برساند و خودم هم به همراه نامزد سوار اتوبوس می‌شویم و ادامه مسیر را با اتوبوس می‌رویم.

خلاق یا شاگرد اول؟

امین رحمتی (کارشناسی ارشد روان‌شناسی)



یکی از آفت‌های خلاقیت است.
۴. اجازه کنجکاوی، جست‌وجوگری و نوآوری به فرزندشان بدهند: وقتی پدر و مادر زمینه را برای کنکاش و جست‌وجو کردن فرزندشان فراهم آورند، او را با سؤالات و ابهامات تازه‌ای روبه‌رو می‌کنند که کمک کردن به او در جهت یافتن پاسخ این سؤالات، زمینه خلاقیت را در او فراهم می‌کند.

۵. رفیق بودن با فرزند: پدر و مادر در خانه، خانم ناظم و آقا مدیر نباشند. واژه‌های انضباطی آفت تربیت است، به‌جای مجبور کردن به رعایت نظم‌های سلیقه‌ای، بگذاریم فرزند ما خودش نظم را پیدا کند و او را به نظم خشک، عادت ندهیم.
۶. تلاش‌مداری و توکل: فرزندان از والدین پرتلاش بهتر الگو می‌گیرند. بگذاریم فرزندمان در موقعیت‌های سخت، به‌جای این که بگوید «من نمی‌توانم» بگوید این مسئله حتماً یک راه‌حل دارد و من آن را نمی‌دانم، باید تلاشم را بیشتر کنم تا راه‌حل آن را پیدا کنم. ●

راه‌کارهایی برای داشتن فرزند خلاق

خب شاید بپرسید ما چه کنیم تا فرزندانی نوآور داشته باشیم؟ ما به‌عنوان پدر و مادر در خلاق شدن فرزندمان چه نقشی می‌توانیم داشته باشیم؟

راه‌کارهای پیشنهادی زیر می‌تواند زمینه بروز خلاقیت و تفکر واگرا را در فرزندتان به وجود بیاورد و یا تقویت کند:

۱. تلاش‌محور باشند نه نمره‌محور: پدر و مادر باید به تلاش و زحمتی که فرزندشان می‌کشد، اهمیت بدهند و تشکر و قدردانی کنند؛ اگرچه فرزندشان نمره و نتیجه شایسته‌ای نگرفته باشد.

۲. اجازه کمک و مداخله در کارها را به فرزندشان بدهند: اجازه بدهند در کارهایی که خطرآفرین نیست، فرزندشان کمک کند تا تجارب جدیدی از محیط پیرامونش کسب نماید. این کار باعث ایجاد اعتمادبنفس و احساس خودارزشمندی در فرزند می‌شود.

۳. زبان ترغیب و تشویق داشته باشند نه زبان تهدید و تنبیه: تهدید و تنبیه کردن فرزند باعث ایجاد اضطراب در او می‌شود و اضطراب هم فراموشی می‌آورد و فراموشی

امتحان و اضطراب شاگرد اول شدن حاکم است که این‌ها همه آفت خلاقیت است.

همه چیز نمره نیست!

سؤال بعدی این‌جاست که آیا بچه‌ها برای این که خلاق بار بیایند، نباید در مدرسه شاگرد اول بشوند؟ اگر مادر و پدر بتوانند در سنین قبل از مدرسه، فرزند خود را طوری تربیت کنند که برای او نمره درسی همه‌چیز نباشد، بلکه مقدار تلاش‌هایش برای او ارزشمند باشد، در این صورت فرزند می‌تواند با رفاقت و آرامش و به‌دور از رقابت‌های بین فردی، زمینه‌های خلاقیت خودش را شکوفا کند؛ بنابراین لازم است در ابتدای کار، پدر و مادرها مقداری نگاهشان را عوض کنند.

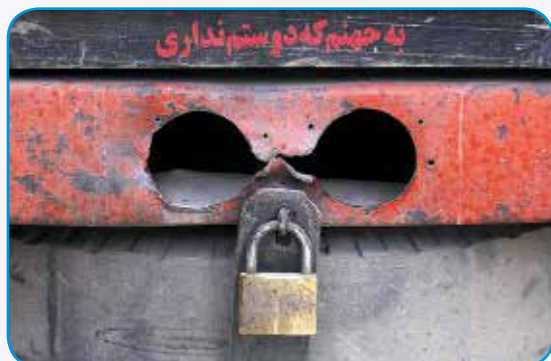
حالا به نظر شما آیا فرزندانی که جهشی درس خوانده‌اند و یا یک سال زودتر به مدرسه رفته‌اند و الان در مقاطع تحصیلی بالاتر از سن خودشان قرار دارند، الزاماً افراد خلاق هستند و توانایی نوآوری دارند؟ روش صحیح این است که رشد فرزند باید منظم و بهنجار و هماهنگ صورت گیرد یعنی تمام ابعاد انسان (شناختی، عاطفی، معنوی و...) هماهنگ رشد کنند نه این که رشد شناختی او بسیار جلوتر از رشد عاطفی و معنوی و... باشد که در این صورت رشد او رشد نابهنجار و ناهماهنگ است و رشد نابهنجار آفت خلاقیت شمرده می‌شود.

امان از این جماعت





یاسر سوئیچ سمند پیدا
شده با آوردن خودرو به در
نگهبانی تحویل بگیرد
نگهبانی شماره ۲





به چه قیمتی؟

چند ماهی بود که به عنوان منشی در آن شرکت کار می‌کرد و حالا خواستگاری مدیرعامل، از او که یک منشی تازه‌کار بود می‌توانست مسیر زندگی‌اش را عوض کند. با ازدواج ناموفقی که در ۱۷ سالگی تجربه کرده بود جریان زندگی‌اش مسیری ناخوشایند داشت تا این که به پیشنهاد یکی از دوستانش برای رهایی از آن شرایط به این شغل پناه آورد؛ و حالا با این خواستگاری خوشبختی‌اش می‌توانست کامل شود.

قرار گذاشتند مدتی را به ارتباط و آشنایی بیشتر بگذرانند اما درست وقتی که زن جوان بعد از یک ماه و نیم ارتباط، پاسخش را به خواستگاری آقای مدیرعامل منفی اعلام کرد بی آن که حقوقی دریافت کند از شرکت اخراج شد.

تصمیم به شکایت گرفته بود اما با دیدن پیام‌های ارسالی از سوی مرد، نظرش تغییر کرد. پیام‌هایی که می‌گفت مرد به‌ظاهر محترم، عکس‌ها و فیلم‌هایی را از منشی ساده‌لوح در اختیار دارد که برای پخش نشدنشان در فضای مجازی حق‌السکوتی ده میلیون تومانی نیاز



گزبنه غلط

شرمگین و سربزه‌زیر رو به‌رویی مأمور پلیس نشسته بود. درست وقتی در ایستگاه مترو قصد اخاذی داشت دستگیرش کرده بودند و حالا وقت اعتراف بود «من دانشجوی مقطع کارشناسی ارشد هستم و در خوابگاه زندگی می‌کنم. هرچه دنبال کار گشتم که در کنار درسم کسب درآمد کنم، موفق نشدم. به همین خاطر سعی کردم درسم را زودتر تمام کنم و به شهرمان برگردم. این ترم به پایان رسیده بود و در خوابگاه نیز نمی‌توانستم بمانم. در شهرمان هم هیچ کاری نبود و خشک‌سالی باعث شده کشاورزی نداشته باشیم، به همین



بلوتوث سیاه

درگیری بالا گرفته بود و هرکس با هر آن‌چه در توانش بود ضربه می‌زد. دیگر کسی به یاد مرد جوانی که در ابتدای نزاع با اسلحه شکاری هدف قرار گرفت نبود. سنگ‌ها و گلوله‌ها بین طرفین در تبادل بودند. روستا به‌هم‌ریخته بود و کسی قدرت کنترل این درگیری را نداشت. مرد جوان در بیمارستان جان باخت و شش مصدوم و مجروح دیگر به مراکز درمانی منتقل شدند.



محاکمه

غروب بود و همه‌چیز در خیابان، مثل روزهای دیگر، اما ناگهان صدای گوش‌خراش ترمز یک اتومبیل بدون پلاک، نگاه همه رهگذران را متوجه صحنه‌ای کرد که سرعت رخ دادنش فرصت عکس‌العمل را از همه گرفت. ماشین، جلوی پای زن جوانی که در حال قدم زدن در خیابان بود ایستاد و چهار سرنشین مرد با زور و فریاد زن را سوار کردند و از صحنه گریختند. بهت شاهدان حتی قدرت تحلیل را از همه گرفته بود. تنها به نظر می‌رسید زن سرنشینان را می‌شناسد...

ساعت ۸ صبح روز بعد جسد زن در کانال آبی در نزدیکی مزارع منطقه پیدا شد. جسدی



اعتماد در حد...

مرد جوان قاطعانه درخواستش را بیان کرد «آقای قاضی وقتی زمن تا این حد به من بی‌اعتماد است همان بهتر که این زندگی ادامه پیدا نکند. همسرم با این کارش من را تحقیر کرد و من هنوز شوکه هستم.»

ناباورانه می‌گفت و از گفتنش رنج می‌برد. مدتی بود که به مقداری پول نیاز داشت اما به هر دری زده بود نتوانسته بود آن را تأمین کند. درنهایت از همسرش خواست به میزان



است! حالا زن جوان به جای دریافت حقوق پرداخت نشده‌اش باید به فکر تأمین مبلغ درخواستی مرد اخاذ می‌افتاد تا از بر باد رفتن آبرویش پیشگیری کند.

با دستگیری آقای مدیرعامل و بررسی رایانه شخصی‌اش فیلم‌هایی از بیش از پنج قربانی دیگر هم به دست آمد. حالا نوبت او بود که اعتراف کند «من تبعه یکی از کشورهای شمالی ایران هستم و همسر و دو فرزندم آن‌جا زندگی می‌کنند. برای تأسیس یک شرکت تجاری به ایران آمدم و با کمک دوستانم مدارک جعلی با هویت ایرانی تهیه و با اجازه شرکتی در مشهد، چند زن و دختر را به عنوان منشی و کارمند استخدام کردم اما بعد از چند ماه با مشکل مالی روبه‌رو شدم. کارمندانم حقوق خود را می‌خواستند و من پولی نداشتم. به همین دلیل تصمیم گرفتم با نقشه‌ای سیاه آن‌ها را بدون پرداخت حقوق اخراج کنم؛ بنابراین چند هفته‌ای با آن‌ها ارتباط دوستی برقرار می‌کردم و به بهانه‌های مختلف آن‌ها را به خانهم می‌کشاندم و با دوربین‌هایی که در خانه نصب کرده بودم فیلم و عکس می‌گرفتم. بعد هم آن‌ها را اخراج می‌کردم. وقتی حقوقشان را می‌خواستند با تهدید به انتشار فیلم و عکس‌های خصوصی آن‌ها، از شکایت منصرفشان می‌کردم. از چند طعمه خود نیز بین سه تا ۱۰ میلیون تومان گرفته‌ام.»

راستی چرا دخترانمان این چنین تشنه اشتغال و ازدواج‌اند که برای به دست آوردنش هر مسیر نسنجیده‌ای را می‌پیمایند و بی هیچ تحقیق و احتیاط قدم در دام هر صیاد شیاد می‌گذارند، بی آن که لحظه‌ای از خود بپرسند «به چه قیمتی...؟»

دلیل از رفتن به شهرمان منصرف شدم. دیگر هیچ پولی حتی برای غذا خوردن نداشتم. تصمیم گرفتم دست به سرقت بزنم تا با پرداخت پول به مراکز کارایی کاری پیدا کنم. وقتی در ایستگاه مترو متوجه شدم زن جوان مشغول گرفتن پول از عابر بانک داخل ایستگاه است آرام به او نزدیک شدم و با تهدید چاقو خواستم ۲۰۰ هزار تومان هم برای من بگیرد، اما دقایقی بعد توسط مأموران مترو دستگیر شدم. باور این که جوان تحصیل کرده به سادگی تن به ارتکاب چنین جرمی داده برای مأموران پلیس هم ساده نبود. گاهی مسیرهای زندگی‌مان را خیلی ساده تبدیل به کوچه‌های بن‌بست می‌کنیم چون باور نداریم انتخاب‌های غلط حتی در ناگزیرترین شرایط توجیه‌ناپذیرند. وقتی کسانی را می‌بینی که در روزگاری چون تو یا حتی سخت‌تر، گزینه‌های غلط را دور زده‌اند و مسیر درست را ساخته‌اند تازه می‌فهمی همه آن چه فکر می‌کردی «دلیل» توست «بهانه»‌ای بیش نبوده است!

و همه این‌ها نتیجه فایل بلوتوثی بود که از سه روز قبل در روستا دست به دست می‌شد. فیلمی که در آن ادعا می‌شد یکی از دختران روستا همراه یک پسر غریبه دیده شده است؛ و به همین سادگی نزاع میان دو خانواده در روستا از درگیری لفظی به پرتاب سنگ و شلیک گلوله و قتل و جراحت منجر شد. مثل همیشه بازی با آبروی دیگری ساده فرض شد. مثل همیشه سیره اهل بیت (علیهم‌السلام) در علنی نکردن عیوب و خطاهای دیگری نادیده گرفته شد و بلوتوث‌ها با بدرقه لبخندهای پیروزمندانه راهی تلفن‌های همراه دیگران شد. مثل همیشه مشکلی که می‌توانست ساده حل شود پیچیده شد. و باز به قیمت انتشار بی‌تأمل یک شایعه یا حتی خبر، خونی ریخته شد و آبرویی برباد رفت و کینه‌هایی اندوخته شد...

که برخلاف صحنه‌سازی‌ها، پزشکان پزشکی قانونی را متفق بر آن کرد که پیش از افتادن در کانال، خفه‌شده است. گرچه خانواده زن ادعا می‌کردند از هویت ربایندگان بی‌اطلاع‌اند اما طولی نکشید که حقیقت ماجرا روشن شد. زن ۳۵ ساله مدتی پیش از همسرش جدا شده بود و در همین مدت، خانواده به او سوءظن پیدا کرده بودند که با مردی غریبه ارتباط پنهان دارد. سوءظنی که شده بود دلیل قاطع برای اعلام حکم قتل او در دادگاه خانواده و طایفه‌اش. مردان فامیل برای پایان دادن به سوءظن و حرف همسایه‌ها تصمیم به قتل او گرفتند و بی‌توجه به قانون و شرع و عرف، حکم صادرشان را اجرا کردند. ارتباطات فسادآلودی که عده‌ای کمر بسته‌اند به قبح زدایی‌شان؛ افکار متحجر و چارچوب‌ناپذیری که خود را فراتر از شرع و قانون می‌پندارند؛ همسایه‌ها و مردمی که در سخن‌سازی و سخن‌پراکنی از هم پیشی می‌گیرند... همه و همه دست به دست دادند تا بار دیگر انسانی را از نعمت انسانیت و حیات محروم کنند.

نیازش پول به او قرض بدهد تا در تاریخ مشخص آن را برگرداند، اما شرط زن شوهرش را به شدت عصبانی کرد و پای میز قاضی دادگاه خانواده کشاند. او در ازای قرض دادن پول، از شوهرش چکی به تاریخ بازپرداخت قرض می‌خواست. کسی چه می‌داند چه بر سر اعتمادها آمده که روزگار انعقاد قراردادهای کلان بر پایه قول شفاهی آدم‌ها و گروهی تار سیل، تبدیل شده به زمانه‌ای که نزدیک‌ترین روابط هم ضامن اعتماد آدم‌ها نیستند؛ از آن طرف، مرد حتی زحمت ایجاد اعتماد را هم به خود نمی‌دهد و بهترین راه‌حل را پاک کردن صورت مسئله می‌بیند.



زندگی سر خط

سحرگاه در زندان عادل آباد شیراز باران سختی می بارید، اردیبهشت به نیمه رسیده بود و بارش بهاری دیوارهای بلند و سر به آسمان کشیده را هاشور می زد. گام های لرزان و کشدار پسری ۲۲ ساله آب های جمع شده در حیاط زندان را می شکافت و خطی به سمت چوبه دار می کشید. هق هق جمع مختصری که به رسم تشریفات برای تماشای اجرای قصاص آمده بودند، با هر قدم جوان، رساتر می شد و فرصت جولان را از باران می گرفت. همه چیز آماده بود تا حکمی که پنج سال در آمد و شد قضایی مردود بود، اجرا شود. کسی اما از میان جمع می دانست که حکم اجرا نخواهد شد. مدت ها برای اخذ رضایت از پدر و مادر مقتول پرونده تلاش کرده بود. به دیدارشان رفته بود. سوغات شیراز برده بود؛ همه ترش رویی ها و حتی توهین ها را به جان خریده بود تا بالاخره رضایتشان را جلب کرده بود. حالا رضایت نامه کتبی که او نیمه شب، برای اطمینان، از اولیای دم گرفته بود در جیب پیراهنش مچاله می شد بی آن که کسی بداند این چهارپایه قرار نیست هیچ وقت زیر پای جوان نادم را خالی کند. اولیای مقتول خواسته بودند تا رسیدن پای چوبه دار اعلام رضایت را به تأخیر بیندازند و او باید سکوت می کرد. مادر مقتول اما ترس و گریه را که در چهره



از بهر غم عشق تو زادم

سه نفری روی یک صندوقچه چوبی نشسته و مشتاقانه به کفش های زن های زائر چشم دوخته اند. دست های ظریف دخترانه شان از سیاهی واکس، ظاهر تازه ای به خود گرفته اند. با لبخندهای معصومانه شان مصرانه زنان زائر را به پاک کردن گرد راه از کفش هاشان دعوت می کنند و شادمان از این که توانسته اند گوشه ای از این خوان بزرگ خدمت به اباعبدالله (علیه السلام) روزی بگیرند کفش ها را فرچه و دستمال می کشند. زینب، کوثر و فاطمه گوشه ای از تابلوی عظیم عشق اربعین روی صندوقچه چوبی شان در مرز جزایه نشسته اند و می خواهند تا بازگشت زائران، مشغول خدمت باشند. همین که دیده اند بزرگ ترهایشان در موکب ها کمر به خدمت بسته اند آن ها هم با تمام آن چه در توانشان بوده، قدم به میدان



خادم مهربانی ها

گردان یاسین جلو رفته بود و بعد از آن نوبت گردان آن ها می شد. غواص بودند و باید یک پل را منفجر می کردند. با لو رفتن عملیات همه چیز عوض شد و آب ارونه رنگ خون به خود گرفت. غواص ها وسط آب گیر افتاده بودند. دشمن هم منور زده بود و هیچ جان پناهی نداشتند. با سلاح های ضد هوایی که برای ساقط کردن هواپیماها به کار می رود جسم رنجور همزمانش را نشانه گرفته بودند. آن شب نزدیک به ۹۸۰ نفر از همزمان و دوستان غواصش را پیش چشمانش در ارونه، خونین دید در شرایطی که کاری از هیچ کس برنمی آمد.

حالا خیلی از دوستان و همزمان شهیدش در بهشت ثامن و در جوار بارگاه امام رئوف (علیه السلام) آرام گرفته اند و او بعد از تلاش های زیاد توانسته با برتن کردن لباس خادمی حرم مولایش در همجواری با امام مهربانی ها با دوستان شهیدش شریک شود. شش سالی هست که خادم افتخاری حرم رضوی است و زیباترین لحظه هایش را در صحن و بارگاه مولا ثبت می کند.



جوان قاتل دید دلش تاب نیابد؛ جلو رفت، او را بوسید و پسر خود خطابش کرد. باید می‌گفت که از حق قصاص خود بر او گذشته است. اشک‌ها رنگ دیگری به خود گرفتند. حالا دیگر به رسم شادی بر زمین می‌چکیدند. سید رضا موسوی ۶۰ ساله هم پایه‌پای دیگران اشک می‌ریخت به شکرانه این که یکبار دیگر تلاش‌هایش برای نجات یک زندگی به ثمر نشست.

تابه حال نزدیک به ۱۰۰ نفر را از چوبه دار رها کرده و زندگی دوباره بخشیده است؛ مردی که عضو اصلی شورای حل اختلاف زندان عادل آباد است و شغلش گرفتن رضایت است از شاکیان. بعد از اولین باری که شاهد اجرای یک حکم قصاص بود تصمیم گرفت قدم به این عرصه بگذارد. حالا او تمام سختی‌ها، توهین‌های هر دو طرف دعوا، ترش‌روی‌ها و حتی ناسزاها را به جان می‌خورد تا هدف والایش برای جان بخشیدن و فرصت زندگی دادن دوباره به یک انسان را تحقق بخشد. دفتر خطرات او پر است از لحظه‌های تلخ و شیرین. از رضایتی که فریادهای «یا رضا»ی یک قاتل در دقیقه آخر برایش به ارمغان آورد تا گذشت از قصاصی که حاصل اصرارهای او بود در لحظات آخر جان دادن مجرم. همو که وقتی پاهای کبودش را در آغوش گرفت و بالا آورد تا از فشار طناب دار نجاتش دهد، هم‌پای او جان گرفت وقتی دکتر گفت «هنوز نبض دارد...»

گرچه با هر پیروزی شادی وصف‌ناپذیری وجودش را لبریز می‌کند اما شیرینی این شادی همیشه برایش طعمی تلخ دارد، به تلخی از میان رفتن یک انسان در یک قتل... اما او هنوز دل خوش است و پرانگیزه برای زندگی بخشیدن به انسانی دیگر. چون خوب می‌داند: «...و من آحیاها فکانما آحیا الناس جمیعاً...» (مائده، ۳۲)

گذاشته‌اند. میدان سراسر درسی که کودکانی مثل آن‌ها را چنان بزرگ کرده که در برابر چشمان ناباور همه دنیا، شاد و قاطع بگویند «عشق به امام حسین (علیه السلام) و خوشحالی زائران، ما را در انجام این کار مصمم‌تر کرده است. این‌جا کفش زائران امام حسین (علیه السلام) را سیاه می‌کنیم تا فردا روزی پیش اهل بیت (علیهم‌السلام) روسفید باشیم و با افتخار به آن‌ها بگوییم وقتی زائران شما از دیار ما عبور کردند ما بی تفاوت در خانه نماندیم.»

و این عشق سال‌هاست که عالمی را گرفتار خود کرده. روزی مرحوم شیخ احمد کافی بر منبرش از شور این زیارت می‌گفت و آرزوی گشوده شدن راه داشت. از ۳۰ سفر پیاده‌اش از نجف به کربلا به عشق زیارت ارباب، از شور و صفای عراقی‌ها برای خدمت به زائرین اربعین، از موکب‌ها، از این که خود نان و خرما می‌خورند و برنج‌هایشان را برای پذیرایی زوار حسین (علیه السلام) نگه می‌دارند و... و امروز راه‌ها گشوده شده و تابلوی عظیم زیارت اربعین چنان پر نقش و نگار شده که عالمی را مسحور خود کرده و روایت این همه خوبی و دلدادی را در خانه خوب‌ترین خوبان بر هر قلم و لُز و زبانی ناممکن کرده است.

قدم در عرصه روایتگری هم گذاشته و هنوز هم نام شهید که می‌آید دنبایش عوض می‌شود. درست مثل همان روز که در ورودی حرم به خدمت ایستاده بود. خانم مسنی آمد و درخواست ویلچر کرد. باید کارت ملی‌اش را به امانت می‌داد تا بتواند ویلچر بگیرد اما کارتی به همراه نداشت. صدای بغض‌آلود زن که در گوشش پیچید منقلب شد. «آن موقع که جوانم را فرستادم جبهه، کسی از من کارت شناسایی نخواست!» نمی‌دانست چه می‌کند؛ نمی‌توانست عواقبش را در نظر بگیرد. تنها می‌دانست که او مادر شهید است و باید برایش هر کار می‌تواند بکند. به سرعت رفت و با یک ویلچر برگشت. کارت خودش را در ازای ویلچر تحویل داده بود. لیکن رضایت مادر شهید برایش کافی بود.

تمام لحظه‌هایش در حرم گره خورده با عاشقانه‌های زائران و حالا دیگر خوب می‌داند که آقا هم هوای خدامانش را دارد. شاهدش خادمی است که یک روز با گریه آمد و در برابر بهت آن‌ها گفت «من دیگر نمی‌توانم بیایم حرم. مسئول کارم در شرکت به من گفته دیگر حق نداری به حرم بروی. عصرها هم به تو احتیاج داریم...»

هفته بعد که او را دید اما وضعیت فرق می‌کرد. این بار شاد بود و پاسخش برای تعجب همکارانش آن‌ها را هم میهمان شادی و اشک کرد «فردای آن شب مسئول از من خواست که به دفترش بروم و دیدم که دارد گریه می‌کند! و به من گفت تو هر موقع خواستی حرم برو حتی وقت اداری. دیشب آقا به خواب من آمده و گفته چرا اجازه نمی‌دهی خادم من به حرم بیاید؟!»



مباحث شتی*

از خاطرات یک روحانی

ابوالقاسم شهباز

حدیث اختراعی

یکی از دوستان، سخن درست و زیبایی داشت که می‌گفت این حدیث جعلی را من ساختم که «مَنْ أَكَلَ الْغُصَّةَ أَكَلَتْهُ الْغُصَّةُ؛ کسی که غصه بخوره غصه، او را می‌خورد.»

آقای ماندنی

روزهای اولی بود که برای اقامه نماز ظهر و عصر به سازمانی رفته بودم. بچه‌های خیلی با حال و با معرفتی داشت. اسم یکی از آن عزیزان، آقای ماندنی بود که همیشه مسئولیت گفتن اذان نیز با ایشان بود. یک روز بین دو نماز، صحبت از مرگ و قبر و قیامت پیش کشیدم و این که این دنیا فانی است و همه ما رفتنی هستیم. سپس به آقای ماندنی رو کردم و گفتم «شما آقای ماندنی بودید؟» ایشان با شوق و ذوق خاصی گفت «بله چاکر شما ماندنی هستیم.» بنده با جدیت کامل گفتم «شما هم رفتنی هستید. درواقع همه ما رفتنی هستیم.» با این سخن من، جمعیت از خنده ترکید به صورتی که به‌سختی توانستیم نماز عصر را بخوانیم.

سوءظن!

یکی از دوستان طلبه در مسجدی برنامه اقامه نماز داشت. یک روز وقتی به مسجد رسیده بود، به داخل دست‌شویی رفته و بعد از بیرون آمدن، بدون این که وضو بگیرد، مستقیم به طرف مسجد و محراب رفته و نماز مغرب را شروع کرده بود. چند نفری که حاج‌آقا را در دست‌شویی دیده بودند، شایعه کردند که حاج‌آقا بدون وضو به نماز می‌آید و تقوا و عدالت ندارد!

آن روز دودستگی شد و عده‌ای به حاج‌آقا اقتدا کردند و عده‌ای دیگر فرادی نماز

راه‌کار شیطان

جوانی به من زنگ زد و گفت که گناه بسیار بدی را با زن همسراری انجام داده است. آن قدر عذاب وجدان داشت که پشت تلفن، های‌های گریه می‌کرد. وقتی جریان را پرسیدم، گفت:

«راننده اژانس هستم و چند بار خانمی را با ماشینم این طرف و آن طرف بردم. کم‌کم با من باب رفاقت را باز کرد و هر جا می‌خواست برود به من زنگ می‌زد. یک‌بار من را به خانه‌اش دعوت کرد اما من چون عرق مذهبی داشتم مصمم بودم که دعوتش را قبول نکنم. تا این که یاد داستان حضرت یوسف و ماجرای ابن سیرین افتادم. با خودم گفتم من به آن جا می‌روم و بدون این که مرتکب گناهی بشوم، خانم را نهی از منکر می‌کنم. در این صورت چون شرایط گناه فراهم بوده و من انجام نداده‌ام خداوند به من علم تعبیر خواب می‌دهد(!) خلاصه در آن روز وارد آن خانه شدم و آلوده و با دامن ناپاک از آن جا خارج شدم.»

اکنون فهمیدید که شیطان ملعون، چگونه صنف مذهبی را فریب می‌دهد؟! اولاً قرآن می‌فرماید «وَلَا تَقْرَبُوا الزَّانَا» یعنی اصلاً به آن نزدیک نشوید. در ثانی آیا لازمه نهی از منکر حضور در صحنه است و آیا اصلاً این نهی از منکر با حضور در این مکان حرام نیست؟



خواندند.

فرمایش امیرمؤمنان (علیه السلام) نیز که می‌فرمایند «اتَّقُوا مَوَاضِعَ التَّهْمِ؛ خود را در جایگاه تهمت قرار ندهید» برای جلوگیری از این سوءظن‌هاست.

البته دوست ما که از مسئله بو برده بود بلافاصله پس از نماز مغرب، میکروفون را به دست گرفت و گفت: بنده به امپول داشتم که در مسیر مسجد، رفتم زدم. تا به مسجد رسیدم، گفتم نکنه جاش خون اومده باشه؛ برا همین رفتم داخل دستشویی و جاشو بررسی کردم که الحمدلله نجس نشده بود و چون توی خونه وضو گرفته بودم مستقیم اومدم توی محراب. با این توضیح، سوءتفاهم برطرف شد و بحمدالله به خیر گذشت.

فقر فرهنگی

۱. غسل گاو

یکی از دوستان که برای تبلیغ به یک روستا رفته بود، می‌گفت: در آن روستا وقتی دو تا گاو جفت‌گیری می‌کردند آن‌ها را به رودخانه می‌بردند و غسل جنابت می‌دادند، دور از جون ما آدم‌ها!

۲. چوب‌خط غسل

در روستایی دیگر آب کم بود و در ماه‌های خاصی از سال آب به روستایشان می‌رسید. از این‌رو مردها چوب‌خط داشتند و هر بار که به غسل نیاز پیدا می‌کردند، خطی روی آن می‌کشیدند و بعد از چند ماه که آب به روستایشان می‌آمد، تن به آب می‌زدند و به تعداد خط‌های روی چوب غسل می‌کردند.

۳. اجرای صیغه بعد از ازدواج

در روستای دیگری حاج‌آقا مسئله عقد نکاح را توضیح داده بود. می‌گفت تا چند روز زن و شوهر نزد من می‌آمدند و بنده صیغه عقد آن‌ها را جاری می‌کردم، حالا جالب این است که حتی بسیاری از این زن و شوهرها چند بچه داشتند. جریان نیز از این قرار بود که در این روستا روحانی

نیامده بود و کسی که بتواند صیغه را جاری کند، نبود. مردم نیز بدون صیغه، ازدواج کرده بودند.

۴. احکام ارث

یکی دیگر از روحانیون می‌گفت: برای تبلیغ به روستایی رفته بودم که به دختر هیچ ارثی نمی‌دادند و او هرچه تلاش کرده بود که این مسئله را جا بیندازد که دختر نیز ارث می‌برد، موفق نشده بود.

۵. ابطال محرمیت

روزی با ماشین برای نماز می‌رفتم و رادیو داشت برنامه احکام پخش می‌کرد. یکی زنگ زد و از کارشناس برنامه سوالی پرسید که خیلی برایم مایه تعجب بود. آخر چرا باید این قدر سواد دینی کم باشد؟

اما سوال آن خانم این بود «پدرم ازدواج مجدد کرده، آیا هنوز به ما دخترهاش محرم حساب می‌شه؟»

راستی چه کسی مقصر است؟!

می‌گفت: لرها ضرب‌المثلی دارند که می‌گویند «آگه بارونم بیاره، بلوطم بگیره، بزم بزیاه، چه حاجتم به خدایه!» شاید باور نکنید اما بنده با محوریت همین ضرب‌المثل، بارها و بارها منبرهای توحیدی و اخلاقی متعددی را اجرا کرده‌ام که اتفاقاً با وجود این ضرب‌المثل، شیرینی خاصی داشته و به مذاق خلق‌الله خوش آمده است. هیچ می‌دانستید این ضرب‌المثل مضمون این آیات شریفه است که «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ» (علق، ۶)

نون گدایی

در روستایی با یک پیرمرد چوپان آشنا شدم که حکایت جالبی را برایم تعریف کرد: روزی یک گدا به ده ما آمده بود و مردم، کمی نان به او داده بودند. کنار مزرعه‌ای نان‌ش را روی زمین گذاشت و رفت دستش را بشوید که الاغ صاحب زمین آمد و آن تکه نان را خورد.

وقتی گدا برگشت و متوجه ماجرا شد، شروع به داد و بیداد کرد و با صاحب الاغ دعواش شد. مرد گدا از صاحب الاغ درخواست غرامت داشت و صاحب الاغ سر او داد می‌کشید که چرا نانت را گذاشتی الاغ من بخورد. او حرفش این بود که: الاغی که نون گدایی خورده باشه دیگه برا من کار نمی‌کنه و الاغ نمی‌شه!

* این عنوان یکی از اصطلاحات رایج حوزوی است و به معنی پراکنده‌گویی و مطرح کردن بحث‌های گوناگون است. «شتی» الف مقصوره دارد و شتا خوانده می‌شود. ●

اسراف

یکی از آقایون روی منبر می‌گفت: هر ده هزار دانه برنج می‌شه یک کیلو؛ ایران بیش از هفتاد میلیون نفر جمعیت داره که اگر هر کدام روزی یک دانه برنج اسراف کنند می‌شود روزی هفت تن برنج! (هفتاد میلیون دانه تقسیم بر ده هزار)

دو دانه می‌شود ۱۴ تن و ده دانه می‌شود ۷۰ تن! و قس علی هذا! تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

ضرب‌المثل‌ری

یکبار وقتی از اهواز برمی‌گشتم با پیرمرد باتجربه و خوش‌سخنی هم‌سفر شدم که مطالب و تجربیات نابي داشت. در راه وقتی به منطقه‌ای رسیدیم که درختان بلوط تا نوک کوه خودنمایی می‌کردند، ایشان شروع کرد درباره بلوط حرف زدن و کلی اطلاعات علمی در اختیارم قرار داد به اضافه یک ضرب‌المثل.



قانون، دوام ازدواجتان

محمعلی‌رلمین
کارشناس ارشد حقوق خصوصی

ازدواج موقت که در عرف جامعه ما از آن به «صیغه» تعبیر می‌شود، مقررات قانونی خاص خود را دارد؛ در این شماره بی آن که بخواهیم در تأیید یا رد چنین ازدواجی از دیدگاه مذهبی، اخلاقی و اجتماعی صحبت کنیم، صرفاً قصد داریم با مقررات ویژه این نوع ازدواج در قوانین کشورمان بیشتر آشنا شویم.

مفهوم دقیق ازدواج موقت

طبق قانون کشور ما، ازدواج دو نفر با یکدیگر می‌تواند یکی از دو حالت ذیل را داشته باشد: دائم یا موقت. دائم مربوط به وقتی است که دو نفر به‌طور دائمی و برای مدت نامحدود با یکدیگر پیمان زناشویی می‌بندند. در مقابل، هرگاه دو نفر صرفاً برای مدت موقت و معینی با یکدیگر پیمان زناشویی ببندند، ازدواج موقت انجام گرفته است. بد نیست بدانید که در اصطلاح حقوقی به چنین ازدواجی «مُتعه» نیز گفته می‌شود.

همانند ازدواج دائم

این قاعده را همیشه به‌خاطر داشته باشید که مقررات مربوط به ازدواج دائم اصولاً درباره ازدواج موقت هم لازم‌الاتباع است مگر برخی موارد ویژه و استثنایی؛ با این اوصاف، برای شناخت بهتر ازدواج موقت باید مهم‌ترین تفاوت‌های قانونی این دو نوع ازدواج را بدانیم:

تعیین مدت

در ازدواج دائم برای زندگی زناشویی مدتی معین نمی‌شود اما در ازدواج موقت، تعیین مدت مشخص برای ازدواج، الزامی است؛ بنابراین اگر دو نفر قصد ازدواج موقت داشته باشند، اما برای آن، مدت مشخصی تعیین نکنند یا تعیین مدت را موقوف به آینده کنند، از نظر قانون، زن و شوهر محسوب نمی‌شوند!

حکم دادگاه قرائت شد: زوج محکوم است به تحمل هجده ماه حبس به خاطر ارتکاب جرم انکار بی‌اساس زوجیت در محضر دادگاه...

مجید فکر همه‌چیز را کرده بود جز همین یکی را. چند ماه می‌شد که عاطفه را دور از چشم همه صیغه کرده بود و حالا عاطفه از او باردار بود. این شد که زیر همه‌چیز زد و حتی ازدواجش با عاطفه را هم انکار کرد اما عاطفه بی‌خبر از مجید، پدر و مادرش را از همان ابتدا در جریان ارتباطش گذاشته بود و شهادت آن‌ها در دادگاه، تکلیف همه‌چیز را روشن کرد.



مهریه

برای ازدواج دختران یا بانوان، مهریه تعیین می‌شود.^۱ مهریه هم در ازدواج دائم و هم در ازدواج موقت قابل تعیین است، اما جالب است بدانید تعیین مهریه در ازدواج دائم امری ضروری و الزامی نیست یعنی طرفین ازدواج در صورتی که نخواهند یا فراموش کنند که مهریه را مشخص کنند ازدواجشان کاملاً صحیح و پابرجاست. به عکس، در ازدواج موقت، تعیین مهریه الزامی است. قانون به صراحت هر چه تمام‌تر اعلام کرده است که اگر در ازدواج موقت به هر علت، مهریه تعیین نشود، آن ازدواج باطل است و طرف‌های آن ازدواج، زن و شوهر یکدیگر محسوب نمی‌شوند.^۲

نفقه

نفقه در لغت به معنی اموالی است که خرج زندگی و تأمین نیازهای بانوی خانه و فرزندان می‌شود.^۳ در ازدواج دائم، پرداخت نفقه بانو تحت هر شرایطی بر عهده شوهر است اما در ازدواج موقت اصولاً به بانوان نفقه تعلق نمی‌گیرد. طبق تصریح قانون، در ازدواج موقت، نفقه بانو بر عهده شوهر نیست مگر آن که حین ازدواج، شرط شده باشد که شوهر باید نفقه بانو را بپردازد. البته پرداخت نفقه فرزندان متولد از ازدواج موقت در هر حال بر عهده پدر ایشان خواهد بود و در این مورد هیچ تفاوتی میان ازدواج دائم و موقت وجود ندارد.

ارث

می‌دانید که اشخاص در صورت فوت همسرشان از اموال او ارث می‌برند. قانون درباره همسران دائمی به این نکته تصریح کرده است اما درباره همسران موقت هیچ تصریحی در متن قوانین وجود ندارد. از سوی دیگر ممکن است که موضوع ارث، حین ازدواج موقت شرط شود مثلاً شرط شود که شوهر در صورت فوت بانو، یا بانو در صورت فوت شوهر، یا هر دو از همدیگر

ارث ببرند؛ قانون در این مورد نیز تصریحی ندارد و به همین خاطر در این خصوص میان حقوق‌دانان اختلاف نظر جدی وجود دارد اما به نظر می‌رسد حتی در صورتی که حین ازدواج موقت، شرط ارث شود، چنین شرطی باطل است و مسئله ارث منتفی است. در هر حال، تصمیم‌گیری نهایی درباره چنین مواردی با دادگاه است.

ثبت ازدواج

بر طبق قانون، وقوع ازدواج باید توسط مأموران دولت به ثبت برسد؛ البته در این مورد هم میان ازدواج دائم و موقت تفاوت‌هایی وجود دارد؛ طبق قوانین جدید، ازدواج دائم در هر صورت باید به ثبت برسد اما ثبت ازدواج موقت صرفاً در موارد ذیل، الزامی است:

۱. در صورتی که بانو در ازدواج موقت باردار شود: علت الزامی بودن ثبت ازدواج در چنین مواردی کاملاً روشن است؛ فرزند حاصل از ازدواج موقت با پدر و مادر خود ارتباطی دارد که برخلاف ازدواج موقت، مادام‌العمر و دائمی است، به همین جهت، قانون‌گذار ثبت چنین ازدواجی را اجباری کرده است.

۲. شرط ثبت حین ازدواج: ممکن است حین ازدواج موقت به هر دلیل از سوی بانو یا حتی آقا، شرط شود که ازدواج موقت به ثبت برسد. در چنین مواردی نیز ثبت ازدواج با آن که موقت است الزامی خواهد بود.

۳. توافق همسران موقت برای ثبت ازدواج: ممکن است حین ازدواج موقت میان همسران در خصوص لزوم ثبت ازدواج، شرط و شروطی نشده باشد اما به هر علت، بعد از ازدواج موقت هر دوی آن‌ها مایل به ثبت ازدواجشان باشند.

ثبت چنین ازدواجی، در دفاتر رسمی مخصوص این کار که به «دفتر ازدواج و طلاق» معروف‌اند، صورت می‌پذیرد. این نکته را هم بدانید که قانون به‌طور صریح برای ثبت ازدواج (چه دائم و چه موقت)،

مهلت خاصی پیش‌بینی نکرده است؛ بر اساس قانون، صرفاً شوهر (به اصطلاح همان زوج) موظف شده است که ازدواج خود را در دفتر رسمی، ثبت نماید و برای این تکلیف قانونی، ضرب‌الأجله در نظر گرفته نشده است؛ البته به نظر می‌رسد که شوهر، بالأخره باید این وظیفه را در مدتی که عرفاً برای ثبت ازدواج لازم است انجام دهد در غیر این صورت بر اساس قوانین جدید، ممکن است به تحمل حبس یا پرداخت جریمه نقدی، محکوم شود.^۴

خواندن صیغه

از نظر قانون، برای برگزاری ازدواج، خواندن صیغه خاصی الزامی نیست و همین‌قدر که از کلمات و جملاتی استفاده شود که صریحاً نشان دهد اشخاص، قصد ازدواج با هم را دارند ازدواج صورت می‌پذیرد. هم‌چنین هیچ الزامی وجود ندارد که حتماً سر دفتر ازدواج، صیغه را جاری کند یا حتماً خواندن صیغه در محل دفتر ازدواج صورت بگیرد بلکه دیگران و حتی خود عروس و داماد هم می‌توانند در هر مکانی که تمایل دارند، این کار را انجام دهند. صرفاً به ثبت رساندن واقعه ازدواج است که از سوی قانون‌گذار، الزامی دانسته شده و اهمیتی ندارد صیغه ازدواج را چه کسی و در کجا می‌خواند.

پی‌نوشت‌ها

۱. درباره مهریه به مقاله‌های حقوق‌خوبان در شماره‌های ۷۷ و ۷۸ بنگرید.
۲. گفتنی است قانون‌گذار برای تعیین مهریه (چه در دائم و چه در موقت) مقرراتی را وضع کرده است که رعایت آن‌ها برای طرف‌های ازدواج، الزامی است.
۳. درباره نفقه می‌توانید به مقاله حقوق‌خوبان در شماره ۶۵ مراجعه کنید.
۴. برای اطلاعات بیشتر درباره ثبت ازدواج می‌توانید به مقاله حقوق‌خوبان در شماره ۷۰ مراجعه کنید. ●



قصه تکراری ما آدم‌ها

فرحناز ایوبی

جوجه‌های طماع

نمی‌دانم خرید کیف و کفش و صافکاری ماشین آن هم از نوع پرایدش چه ربطی به جوجه یک‌روزه داشت که با پنج تا جوجه کک‌مکی پرچنب و جوش بومی یک روزه آمدیم خانه و همین کافی بود تا مادر سکوت کند و کم‌محلی که بفهمی قهر است و حالا حالاها از آشتی خبری نیست، حق هم داشت، آخر در خانه‌هایی که شده‌اند آپارتمان و حیاط‌هایی که شده‌اند تراس یک متری، مگر می‌شود جوجه نگاه داشت؟

بگذریم، خیلی زود غذایشان جور شد، پوست هندوانه و کمی سبزی خوردن که مادر مشغول شستشوی بود و بین شستن چند برگی را خرد کرد جلوی جوجه‌ها... اما هنوز قهر بود!

صبح خروس‌خوان هنوز برای نماز چشم باز نکرده‌ایم که صدای مادر می‌پیچد در گوشمان که «بلند شید یه چیزی بدید به این جوجه‌های زبان‌بسته!» بعد از صبحانه هم بی‌خبر می‌رود بیرون و با یک نایلون غذای جوجه بازمی‌گردد. دیگر از قهر خبری نیست در عوض مدام دغدغه جوجه‌ها را دارد.

هنوز پوست هندوانه جلویشان است، ارزن‌ها را خورده‌اند، خرده‌های نان را هم همین‌طور، کمی غذای جوجه می‌ریزیم جلویشان که به چشم بر هم‌زدنی تمام می‌شود. کمی برنجشان می‌دهیم با خورش! آن‌ها را هم به سرعت تمام می‌کنند و دوباره می‌روند سراغ پوست هندوانه. ماشاءالله خوب اشتهایی دارند، سیری‌ناپذیرند گویی!

یک وقت‌هایی هم ما سیری‌ناپذیر می‌شویم، مدام در تکاپو، مدام در تلاش و جنب و جوش؛ چشم می‌دوانیم به این سو و آن سو در پی ذره‌ای، به دنبال نشانه‌ای، راهی، مسیری. گاهی حتی مهم نیست راهش درست است یا نه، مهم نیست تلاشش از حد گذشته یا در حد تعادل است؛ مهم آن است که ما به خواسته خود برسیم اما بعد خواسته بعدی می‌آید و خواسته‌های بعدی؛ می‌دانی سیر نمی‌شویم. حتی یک جایی مهم نیست اطرافیانمان از این خصلت ما رنجیده شوند یا نه، مهم آن است که ما بیشتر و بیشتر می‌خواهیم! اما چه قدر؟

آن شنیدستی که در اقصای غور

بار سالاری بیفتاد از ستور

گفت چشم تنگ دنیا دوست را

با قناعت پر کند یا خاک گور*

* گلستان سعدی

غریزه یا تربیت

باز هم انسان‌ها وارد حريم وحش شده‌اند، باز هم نفوذ کرده‌اند در میان انبوه درختان و زندگی در جریان طبیعت وحشی، و حالا جز منطقه‌ای حفاظت شده در میان انبوه خانه‌ها چیزی از این طبیعت زیبا باقی نمانده است. این جا زیستگاه گونه‌ای میمون نادر است؛ میمون‌هایی باهوش، شیطان و با ذکاوت اما همین هم‌زیستی اجباری دارد به ضرر هر دو تمام می‌شود!

هر روز گردشگران برای دیدن شیطنت میمون‌ها به منطقه می‌آیند و بی‌توجه به تابلوهایی که آنان را از غذا دادن به میمون‌ها منع می‌کند، هله‌هوله‌هایشان را با میمون‌ها شریک می‌شوند. این تغذیه‌های در دسترس، چرخه زندگی میمون‌ها را به هم ریخته و حالا به جای کندوکاو زمین برای تهیه دانه‌های مغذی، به جای پریدن از این شاخه به آن شاخه برای رسیدن به میوه‌های لذیذ از دیوار خانه‌ها بالا می‌روند و سطل‌های زباله را کندوکاو می‌کنند. امری که آرامش را از مردم منطقه ربوده و حداقل ره‌آوردش برای میمون‌ها دندان‌های پوسیده است!

حالا که نظام طبیعت را بر هم زده و نتیجه منفی‌اش را در زندگی خود دیده‌ایم، سخت در فکر چاره‌ایم. در ماجرای میمون‌هایی که گفتیم، نگهبانانی موظف شده‌اند با تفنگ‌های ساچمه‌ای و با آموزش منظم و جدی، هر روزه عادت کفبری و سرقت‌های مکرر میمون‌ها را با ناکام گذاشتن‌های پی‌درپی در آنان خاموش کنند تا نسل بعدی، نسلی باشند با غرایز طبیعی خود در یافتن غذا، آن‌گاه نه تنها مردم منطقه دوباره آرامش را احساس می‌کنند که چرخه بارور کردن درختان به کمک میمون‌ها نیز به حالت طبیعی بازگشته، سلامتی میمون‌ها نیز که به لطف پیپس و پفک و پیتزا از آنان گرفته شده، دوباره به آنان بازگردانده می‌شود. این قصه تکراری ما آدم‌هاست، با دلسوزی‌های بی‌جا، با سخت‌گیری‌های اشتباه، با بی‌توجهی به چرخه طبیعت، با... عادات اشتباه را در فرزندانمان نهادینه می‌کنیم و بعد می‌گردیم به دنبال راهکار! ●

بچه آهوی سرگردان

تنهاست و هیچ حمایت‌کننده‌ای ندارد. نظریه‌پردازان علم روان‌شناسی و مشاوره سال‌هاست به این نکته پی برده‌اند که در رشد سالم کودک نوباوه آن‌چه بیش از تغذیه اهمیت دارد رابطه والد-فرزند است. برطرف کردن ناراحتی کودک، بغل کردن و نوازش کردن او، صبورانه منتظر ماندن تا بچه به قدر کافی شیر بخورد و از شیر گرفتن او هنگامی که علاقه کمتری به سینه مادر یا شیشه شیر دارد...

کودکانی که خوب تغذیه شده‌اند اما محبت کافی، به‌موقع و پیوسته دریافت نکرده‌اند از دیگر هم‌سالان خود رشد کندتری نشان می‌دهند؛ این امر در یک‌ساله اول زندگی بسیار اهمیت دارد. اگر شما به هر دلیلی مجبور هستید کودک شیرخوار خود را به مهدکودک بسپارید از کیفیت آن اطمینان حاصل کنید، هر پرستار حداکثر باید مسئولیت سه شیرخوار را بر عهده داشته باشد، مادر یا پرستار کودک لازم است هنگام تغذیه او را در آغوش گرفته مورد محبت و نوازش قرار دهند، نکته‌ای که توسط برخی مادران و یا پرستاران مورد غفلت قرار می‌گیرد، لبخند زدن و راه آمدن با دل کودک، پاسخ مثبت به کاوش‌های او به‌خصوص تا پیش از یک‌سالگی، کودکی شاد با رشدی طبیعی را نوید می‌دهد.

چندی‌ست که بچه‌آهوها ترکیب گله را بر هم زده‌اند، حالا به گله که نگاه می‌کنی تقریباً در کنار هر ماده آهوویی یک بچه‌آهوی نوپا نیز راه می‌رود که خوب می‌داند باید برای دریافت حمایت، تغذیه مناسب و زنده ماندن در نزدیکی مادر باشد، اما حمله ناگهانی شیرها این نظم را بر هم می‌زند، گله با سرعت تمام می‌دود، در این دوی سرعت نیز بچه‌آهوها سعی می‌کنند به موازات مادر و نزدیک او بدون، این مسابقه دو تمام نخواهد شد مادامی که شیر، طعمه‌ای شکار نکند. بچه‌آهوی نوپایی شکار می‌شود و یکی از شیرها از دودین دست می‌کشد، اما هنوز دیگران مانده‌اند بی‌طعمه، ماده آهوویی هم شکار می‌شود...

بچه‌آهوویی که در این چرخه طبیعی وحش، مادرش را از دست داده، حالا بی‌پناه مانده است؛ اگرچه آرامش دوباره به گله بازگشته اما بچه‌آهو میان گله سرگردان است. به نزد هر ماده‌ای که می‌رود او را دور می‌کند. گوینده برنامه مستند می‌گوید: آهوویی که فرزندش شکار شد سالی بعد باز فرصت برای زایش دارد اما بچه آهوویی مادر احتمالاً مدتی طولانی زنده نخواهد ماند چراکه او در گله





وقتی سینما به یاری خانواده می آید

مجتبی ناطقی

آرامش خانواده‌هایی منسجم سعی در کمک به کیان خانواده داشته‌اند. در مقابل، فیلم‌هایی هم هستند که با ترویج ابتذال، قداست‌شکنی و حرمت‌زدایی از ارزش‌های خانواده، خود آسیب اجتماعی برای این رکن مهم جامعه به شمار می‌آیند. در این نوشته، فقط به معرفی چند فیلم که ما را به حفظ انسجام و تحکیم خانواده دعوت می‌کند، پرداخته‌ایم:

تأثیر رسانه‌های جمعی بر خانواده، چه آن‌جا که هدایت‌کننده، مثبت و دلگرم‌کننده است و چه آن‌جا که زمینه‌ساز بروز اختلافات و ناسازگاری‌هاست، انکارناپذیر است. خانواده و مسائل آن پیوسته مورد توجه سینماگران قرار داشته است. برخی از فیلم‌ها با نشان دادن آسیب‌های موجود در جامعه و تأثیر مستقیم آن‌ها بر خانواده و برخی دیگر با نمایش وقار و

مادر

علی حاتمی را برای فیلم‌هایی مثل «مادر» با تعبیراتی چون «شاعر سینمای ایران» نام برده‌اند. این فیلم در اواخر دهه شصت با در نظر گرفتن آیین و سنت یک خانواده اصیل ایرانی ساخته شد. حاتمی در این فیلم مادری را به تصویر می‌کشد که واپسین روزهای عمر خود را در آسایشگاه سالمندان می‌گذراند و حالا که آمدن فرشته مرگ را نزدیک دیده، دوست دارد برای آخرین بار فرزندانش را در خانه قدیمی گرد هم بیاورد تا بار دیگر این خانواده پرجمعیت با همه اختلافاتی که تا آن روز داشته‌اند، در کنار او باشند. درحقیقت، مادر، آخرین نقطه‌عطف برای جمع شدن اعضای خانواده است. اختلاف جلال‌الدین، پسر شاعرمسلك خانواده با برادرش محمدابراهیم، فاصله غلامرضا که عقب‌ماندگی ذهنی دارد، با باقی فرزندان و بالاخره تنهایی ماه‌نیر دختر خانواده که افسرده است و دائم در گذشته سیر می‌کند، به‌خوبی در فیلم نشان داده شده است.

این فیلم، سرشار از دیالوگ‌های ماندگار، بازی‌های قدرتمند و نماهای به‌یاد ماندنی است، اما آن‌چه بیش از همه به‌ویژه در انتهای فیلم به چشم می‌آید، همراهی و همدلی اعضای خانواده به حرمت حرف مادر است. علی حاتمی افزون از نقاشی یک مادر همیشه دوست‌داشتنی، شکوه یک خانواده را نیز به مخاطبان نشان داده است.

یه جبه قند

رضا میرکریمی را با کودک و سرباز، خیلی دور خیلی نزدیک، و به‌همین سادگی می‌شناختیم؛ فیلم‌هایی که همه خوب بودند، درست مثل «یه جبه قند» که بهترین فیلم از نگاه منتقدان در سال ۱۳۸۷ شد. به گمان برخی یه‌جبه قند یکی از بهترین کارهای او و از بهترین‌های سینمای ایران در موضوع خانواده است. داستان فیلم در خانه‌ای قدیمی می‌گردد که پذیرای مهمانانی است که برای تدارک جشن عروسی خواهر کوچکشان «پسندیده (پسند)» گرد هم آمده‌اند. دختر

کوچک خانواده قرار است با پسری ازدواج کند که در خارج از ایران به سر می‌برد و این موضوع، حساسیتی را میان افراد خانواده به وجود آورده است؛ ازدواجی به اصطلاح مجازی و مدرن که با اصول و سنت خانواده هماهنگ نیست اما با این حال، همه اعضای خانواده کمر همت به برگزاری این جشن بسته‌اند.

میرکریمی در این فیلم، به‌جای تعریف یک قصه واحد و پرداخت آن، تصمیم گرفته تا یک محیط پربازیگر را پدید آورد و از لایه‌لای صحبت شخصیت‌های فیلم، داستانش را تعریف کند. فیلم را که نگاه می‌کنیم بی‌اختیار به یاد خاطرات خوش دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ شمسی می‌افتیم که در آن، فیلم‌ها هویتی ایرانی داشتند و با تماشای آن‌ها می‌توانستیم احساس بسیار نزدیکی به محیط داستان پیدا کنیم. در یه جبه قند، میرکریمی افراد خانواده و فامیل را گرد هم آورده و به آن‌ها روح خانواده سنتی ایرانی دمیده که نتیجه‌اش بسیار لذت‌بخش از آب درآمده است.



طلا و مس

«طلا و مس» همایون اسعدیان فیلمی نجیب، شریف و انسانی و یک استثنا در سینمای ماست. در این فیلم، زندگی یک روحانی با نگاهی تازه، برای مخاطبان به نمایش گذاشته شده است. فیلم‌پردازی به شکلی انجام شده که مخاطب می‌تواند به راحتی خود را به جای دوربین بگذارد و به تماشای زندگی خانواده‌ای بنشیند که پدر خانواده (سیدرضا) در پی خودسازی است و آن را در کلاس اخلاق یکی از استادان بنام می‌بیند. تلاش همایون اسعدیان بر واقع‌گرایانه بودن طلا و مس کاملاً مشهود است؛ به طوری که شخصیت سید (دوست صمیمی سیدرضا) را علی‌رغم همه کمک‌هایش، فرشته خوبی‌ها نشان نمی‌دهد و هم‌چنین از مشکلات و درمادگی‌هایی که جامعه برای شخصیت اصلی فیلم به وجود آورده، چشم نمی‌پوشد. سیدرضا به یک‌باره با بیماری ام‌اس همسرش (زهرا سادات) روبه‌رو می‌شود و مشکلاتی که یک به یک خودشان را به رخ او می‌کشاند، از این پس آزمون‌های خودسازی عملی این روحانی جوان شروع می‌شود و او ست که در همه این امتحان‌ها سربلند بیرون می‌آید. سید رضا نماد فداکاری و وفاداری در خانواده است. زهراسادات نماد عشق به همسر و بچه‌ها، و هر دو نمادهای یک زوج زمینی که راه آسمان را پیدا کرده‌اند. طلا و مس، فیلمی برای دیدن، بهتر دیدن و دوباره دیدن است.

مهمان مامان

«داریوش مهرجویی» با «مهمان مامان» تصویری ماندگار را از خانواده‌ای ایرانی در دهه ۸۰ نشان می‌دهد؛ این فیلم نیز مانند فیلم اجاره‌نشین‌ها (دیگر ساخته این کارگردان) گوشه‌هایی از جامعه ایرانی و عادات و رفتار آن را با استفاده از شخصیت‌های مختلفی که شاید نماینده قشرهای مختلف جامعه ایرانی هستند، نشان می‌دهد.

زوج جوانی که از خانواده‌شان طرد شده‌اند، خانواده‌ای که پدرشان نماد بی‌مسئولیتی است، دانشجوی رشته داروسازی و پیرزنی که همه خانواده‌اش را در جنگ از دست داده و تنها زندگی می‌کند، همه بنا به شرایطی در کنار یکدیگر و در خانه‌ای بزرگ با چندین اتاق زندگی می‌کنند؛ آدم‌هایی که تنها وجه اشتراکشان، خانه‌ای مشترک است؛ کارگردان با مهارت تمام، همدلی و همیاری میان این همسایه‌های متفاوت را نشان داده است؛ چیزی که امروز از یاد خانواده‌های ما رفته است.

در مهمان مامان، خانواده‌ای نسبتاً فقیر به‌خاطر تعارف‌های بی‌ملاحظه پدر سهل‌انگارشان (حسن پور شیرازی) مجبور به پذیرایی از مهمانانشان می‌شوند. مادر خانواده (گلاب آدینه) با کمک همسایه‌ها در نهایت موفق می‌شود که پذیرایی آبرومندانه‌ای انجام دهد. فیلم تنها یک شب از هزار شبی را نشان می‌دهد که این خانواده‌ها در کنار

هم زندگی می‌کنند. وحدت و همدلی اعضای خانه و همسایه‌ها در این فیلم مثال‌زدنی است و الگوی مناسبی برای خانواده‌های امروز.

فرشته‌ها با هم می‌آیند

بار دیگر داستان زندگی یک روحانی را در فیلم‌نامه حامد محمدی (نویسنده طلا و مس) شاهد هستیم. فرشته‌ها که بیایند حتماً باید منتظر اتفاقاتی باشیم. این فیلم داستان خانواده‌ای جوان و ساده را روایت می‌کند که روحانی جوانی به نام احمد (جواد عزتی) با همسرش لیلا (نازنین بیاتی) در حالی با تنگدستی، روزگار سپری می‌کنند که صاحب یک سه‌قلو می‌شوند. فیلم فرشته‌ها با هم می‌آیند، روایت فرشته‌هایی است که در یک خانواده روحانی و ساده به دنیا می‌آیند. احمد با شغل برق کاری و مستأجر بودن هنوز بر شرایط موجود و تهیه امکانات نگه‌داری از سه فرزند فائق نیامده که با بحرانی بزرگ‌تر مواجه می‌شود. یکی از قل‌ها (نرگس) با بیماری نیازمند به اکسیژن متولد می‌شود. حالا احمد بیش از پیش باید در تلاش معاش باشد، لذا با کشمکش‌هایی پیشنهاد بازی در یک فیلم سینمایی را می‌پذیرد. نوع برداشت مردم از زندگی یک روحانی و نگاه خود جامعه روحانیت و حوزه به مقوله سینما، تضاد و تناقض‌هایی را فراراه احمد پدید می‌آورد که با موقعیت‌های کم‌دی و طنزهای کلامی همراه می‌شود. ●



اشکال و جواب

رضا دودانگه

«وقتی یک خانم، عاشقانه به خداوند ایمان می آورد اگر خداوند بگوید حجاب در برابر نامحرم واجب، می گوید چشم! بگوید خنده بلند در مقابل نامحرم ممنوع، می گوید چشم! بگوید شوخی با نامحرم ممنوع، می گوید چشم! بگوید اطاعت از همسر واجب، می گوید چشم! نه این که از روی اجبار بگوید چشم! نه... اصلاً با این چشم گفتن هایش عشق می کند، عشق! یک خانم عاشقانه چادرش را دوست دارد؛ عاشقانه! چون دارد با چادرش می گوید قل هو الله احد...».

بعد از خواندن این متن زیبا بنده هم این شعر را سرودم:

اشکال

گفت: رنگش رنگ درد و ماتم است
این چنین پوشش برابم مبهم است
چیست این رخت عزا بر قامت؟!
ارزشش در پشت این چادر کم است!
املی! خامی! جهالت! ارتجاع!
چادرت معنای این ها با هم است!



پاسخ

گفتمش: چادر برای ما زنان
مانعی از چشم هر نامحرم است
از برای دزدهایی مثل تو
چادرم دیوار و سدی محکم است
در سپاه دین و ایمان و حیا
زن علمدار است و چادر پرچم است
لمس این چادر به روی پیکرم
بس گوارا مثل آب زمزم است
من ز بند این و آن گشتم رها
قلب من در بند ربّ اعظم است
عزتش هر دم فزون گردد ز پیش
آن که در نزد خدایش اکرم است

اثر تلاوت صبحگاهی سوره یس

به انتخاب زهرا متین

انتظام کاشمیری نقل می کرد که: به خدمت حاج شیخ حسن علی نخودکی اصفهانی عرض کردم دستوری مرحمت فرما که توفیق تهجد بایم و گشایشی در کارم حاصل شود. فرمودند: هر صبح از تلاوت قرآن مجید مخصوصاً سوره یس غفلت منما. ان شاءالله توفیق رفیق خواهد گشت.

به کاشمیر بازگشتم و هر بامداد در حین راه رفتن به قرائت سوره یس مداومت می کردم، اما نتیجه ای به دست نمی آمد. سال دیگر در ایام عید به مشهد مشرف شدم و در یک شب بارانی برای اصلاح کاری به خانه یکی از علمای شهر رفتم. چون در آن شب آقا به بیرونی نیامده بود، دست خالی بیرون آمدم و اندیشیدم خوب است به خدمت حاج شیخ حسن علی شرفیاب شوم و از عدم حصول نتیجه او را آگاهی دهم. با این فکر به منزل حاج شیخ آمدم. دیدم که جماعتی در اتاق اند و در بسته است و ایشان مشغول گفتار و موعظه هستند. با خود گفتم اگر در این حال به اتفاق بروم ممکن است که جایی برای نشستن من نباشد و دیگر آن که شاید سخن حضرت شیخ به سبب

ورود من به اتفاق قطع شود. از این رو بود که پشت در نشستم و به سخنان ایشان گوش دادم تا مجلس تمام شود و به حضورش شرفیاب شوم. در همین زمان ناگاه شنیدم که مرحوم حاج شیخ موضوع فرمایشات خود را تغییر دادند و فرمودند: برخی از من دعای توفیق سحری و گشایش امور می خواهند دستور می دهم که قرآن تلاوت کنند لکن به جای آن که رو به قبله و در حال توجه به قرائت قرآن بپردازند در حال راه رفتن سوره یس می خوانند.



مثل گل های قالی

به انتخاب محمد طیبی

- گاهی باید فرو ریخته شوی برای «بنای جدید».
- بعضی ها آن قدر فقیر هستند که تنها چیزی که دارند پول است.
- همیشه خودت باش؛ دیگران به اندازه کافی هستند.
- روی بالشی که از مرگ پرنده ها پُر است نمی توان خواب پرواز دید.
- انسان های خوب همانند گل های قالی اند؛ نه انتظار باران دارند و نه دلهره چیده شدن؛ دائمی اند!
- بعضی آدمها نقش صفر رو بازی میکنند تو زندگی، آگه ضرب بشن تو زندگیت همه چیزت رو از بین می برن!
- پول همیشه جایی بلندتر از قد ماست، برای رسیدن به آن مواظب باشیم پامان را روی چه چیزهایی می گذاریم.
- طلا باش تا آگه روزگار آبت کرد، روز



یا این که نشانی از تو ندارد...
و یا این که...
شاید تو در همین حوالی ایستاده‌ای
نمی‌دانم...

خواستگار سرشیم

سیده نسیم طباطبایی

خواستگاری آداب و اخلاق مخصوص به خود دارد. برخی از افراد اخلاق خواستگاری را مراعات نمی‌کنند و سماجت به خرج می‌دهند. شاید دختر واقعاً از قیافه پسر خوشش نمی‌آید یا دلیل دیگری دارد که نمی‌خواهد بگوید؛ این درست نیست که خواستگار یا مادر یا خواهر یا واسطه‌اش اصرار دارند تا دختر دلیل قانع‌کننده بیاورد؛ نسبت من با شما چون جور نیست دست‌بردار و برو، میسر نیست چون شما را دل نخواهد چه کنم؟ پاسخ مثبت مرا مقدر نیست! زندگی عشق و وفا و یکدلی است التماس و انتظار و زور نیست!



بعضی از کارها را به‌خاطر ترس از همان مردمی که گفتیم، انجام می‌دهیم. به‌خاطر مردم کار می‌کنیم، مسافرت می‌رویم و یا بیشتر وقت‌ها مسافرت نمی‌رویم، زندگی می‌کنیم و راستش را بخواهید خیلی وقت‌ها زندگی هم نمی‌کنیم! یکی از آن مردم، همسایه‌ها هستند که فکر می‌کنیم دائماً زیر ذره‌بین آن‌ها ایم. اتفاقاً همسایه‌ها هم فکر می‌کنند که دائماً زیر ذره‌بین ما هستند و مردم فقط ماییم. ما آن‌ها را مردم می‌دانیم و آن‌ها ما را. ما از آن‌ها می‌ترسیم و آن‌ها از ما. واقعاً کدام‌یک از ما مردم هستیم؟ به نظر شما، مردم خود ما نیستیم؟ همان مردمی که از آن می‌ترسیم. با این حساب آیا واقعاً ما ترسناکیم؟ اگر از حرف و حدیث و بگو مگوی مردم فرار می‌کنیم، آیا درواقع از خودمان فرار نمی‌کنیم؟ دیگران پذیرفته‌اند که ما هم مردم هستیم؛ کافی است خود ما هم بپذیریم و از دیگران، مردم خیالی نسازیم! حال این روی سکه نیز دیدنی است. اگر پذیرفتیم که ما هم مردم هستیم، نه فقط دیگران، خدمت به مردم، خدمت به خودمان خواهد بود.

در همین حوالی ایستاده‌ای

برای مولایم امام زمان (عج)

نقیسه سادات هزاوه‌ای

قاصدکی به سمت می‌آید
شاید خبری از کسی برآیم آورده است
ولی...

ولی من که کسی را ندارم...
قاصدک را از روی زمین برمی‌دارم
و در گوشش حرف‌های دلم را می‌گویم
و از او می‌خواهم به سوی تو بیاید
فوتش می‌کنم که به پرواز درآید
چشمم به دنبال حرکت قاصدک است
ناگهان در همین نزدیکی فرود می‌آید
نمی‌دانم راهش را گم کرده است

به روز طرح‌های زیبایی از تو ساخته شود؛ سنگ نباش تا اگر زمانه خردت کرد، تپیا خورده هر بی‌سر و پایی بشوی! ■ ای کاش یاد بگیریم واسه خالی کردن خودمون، کسی رو لبریز نکنیم.

آیندگان ایران

محمدیونس میرفاطمی (چهارم دبستان)



ما آیندگان کشور ایران هستیم. قبلاً تیر در تفنگ کشنده بود ولی تفنگ آیندگان ایران دانش است که تیر آن هم قلم است که کشنده نیست، بلکه غرور کشور ایرانی در مقابل آمریکا، انگلیس و آل سعود خائن است. ما بچه‌های آیندگان کشور ایران هستیم و قول خواهیم داد که پرچم اسلام و پرچم ایران را جلوی همه کشورها به اهتزاز دریاوریم. ما غرور ایرانی‌ها، ما آیندگان ایرانی‌ها.

ما هم مردم می‌شویم

حسن مددخانی

ماجرای مردم از کجا شروع شد؟ این مردم که می‌گویند چه کسی است و یا چه کسانی هستند؟ این مردم زن است یا مرد؟ کوچک است یا بزرگ؟ خیلی‌ها فکر می‌کنند که مردم یک نفر دیگر است. آن یکی هم فکر می‌کند مردم یکی دیگر است غیر از خودش. مردم و ما (البته اگر ما خودمان را مردم بدانیم!)

مادران فهیم، مادران ناآگاه

بهانتخاب زهرا الهی



۱. بچه غر می‌زند و نمی‌خواهد از مغازه بیرون برود.

مادر فهیم

به او می‌گوید که راه خروج را بلد نیست و از بچه می‌خواهد خروجی را نشان بدهد. بچه، یورتمه‌کنان به طرف در می‌رود و خوشحال است. احساس می‌کند کار مهمی انجام می‌دهد.

مادر ناآگاه

او را به زور و کشان‌کشان به طرف خروجی می‌برد. بچه نق می‌زند. بچه غر می‌زند و نمی‌خواهد از مغازه بیرون برود.

قربان صدقه‌اش می‌رود و وعده شکلات و بستنی می‌دهد.

بچه رشوه را قبول می‌کند. هم‌چنان غر می‌زند و از مغازه خارج می‌شود و مشغول چانه زدن بر سر تعداد شکلات‌هاست.

۲. بچه در مدرسه دعوا کرده است. داستان را برای مادر تعریف می‌کند.

مادر فهیم

با دقت گوش می‌دهد، اما هیچ‌وقت قضاوت نمی‌کند.

مادر ناآگاه

درحالی‌که در آشپزخانه مشغول سرخ کردن غذاست، گوش می‌دهد و به بچه می‌گوید: «اون فقیره، واسه همین بی‌تربته. تو باهانش بازی نکن!»

۳. بچه بستنی می‌خورد.

مادر فهیم

به او دستمال می‌دهد تا دهانش را پاک کند.

مادر ناآگاه

دور دهانش را پاک می‌کند.

۴. بچه زمین خورده است.

مادر فهیم

با لب‌خند به کودکش نگاه می‌کند و با زبان بدن به او می‌فهماند: طوری نیست بلند شو و ادامه بده.

کودک با خوشحالی بلند می‌شود و به بازی ادامه می‌دهد.

مادر ناآگاه

دو دستی توی سر خودش می‌زند و جیغ می‌کشد و بچه را بلند می‌کند و مثل کیسه سیب‌زمینی می‌تکاند.

بچه می‌ترسد و جیغ می‌کشد.

۵. در مطب دکتر حوصله بچه سر رفته است.

مادر فهیم

از کیفش کاغذ و مداد رنگی بیرون می‌آورد و بچه مشغول می‌شود.

مادر ناآگاه

مثل گرامافونی که سوزنش گیر کرده باشد لاینقطع می‌گوید

«ترو، نکن، نگو، دست نزن، بیا، حرف نزن، آروم باش، بشین، ول کن، به پدرت میگم، اعصاب همه رو خرد کردی.

الان آقای دکتر میاد آمپولت میزنه!»

والدین نیازمند به آموزش مبانی و مهارت‌های تربیت هستند.

بفرمایید لواشک!

م. اعتماد

وقتی حرف‌های مرتبط با جوانان مجرد را می‌خوانم که از گناهی که به‌خاطر مجرد در آن افتاده‌اند، ناراحت‌اند، من نیز با افسوس هم‌نشین می‌شوم و ناراحت‌م که چرا شرایط جامعه طوری نیست که یک جوان بتواند ابتدایی‌ترین نیازهایش را برآورده کند. به

نظر من این تمثیل می‌تواند برای همه مفید باشد:

به یک لواشک خوشمزه و ترش فکر کنید! همین الان به آن خوب فکر کنید، حالا احساس کنید در دهانتان گذاشته‌اید و دارید آن را مزه‌مزه می‌نمایید. چه اتفاقی افتاد؟ بله آب دهانتان جاری است، مگر نه؟

ازدواج هم همان‌طور است؛ مهم نیست شما در ازدواج نکرده‌تان مقصر بوده‌اید یا خیر. حالا که مجرد هستید و از طرفی به خدا و قیامت هم اعتقاد دارید و می‌خواهید عقیف باشید اولین و مهم‌ترین گام این است که مرتب آن لواشک را در دهانتان (خیالتان) مزه‌مزه نکنید!

وقتی مجردید و نیاز به همسر دارید، از لواشک‌های زیر پرهیز کنید:

۱. به نامحرم زل نزنید. ۲. با نامحرم شوخی نکنید. ۳. از اختلاط‌های غیرضروری پرهیز کنید. ۴. برای رفع نیازهای کاری و درسی خود حتی‌الامکان از هم‌جنس خودتان کمک بگیرید. ۵. فیلم و عکس و صحنه‌های محرک نگاه نکنید. ۶. آهنگ محرک گوش نکنید.

حتی ممکن است لواشک شما آن زن یا مرد هنرپیشه باشد، پس خودتان را شناسایی کنید و آن لواشک‌ها را دور بیندازید!

در ضمن، صرفاً چون به نیازتان نرسیدید، خودتان را بدبخت‌ترین موجود عالم ندانید! فکر نکنید نفسم از جای گرم بلند می‌شود، خیر من هم در گروه خودتان هستم!

دوستان، شیطان قسم خورده است که آدم را زمین بزند، مراقب باشیم.



ضریح سبز آگین

ریحانه بارانی طرقي



حسن نابی درون تنم پیچید
پیچک دیوار هم لرزید
پس از آن دیدار سبز آگین
نور گنبد بود که می تابید
نفس ثانیه‌ها گم شد!
چشم من اشکی ز دیدارت
قلب من سیب قرمز حوا
مست از ضریح زیباییات

هنرپیشه کدام کارگردان؟!

سیده خدیجه سعادت‌مند

زمانی که قرار است فیلمی ساخته بشود، اول کارگردان از افراد مختلف تست می‌گیرد، بعد فرد مناسب را با نقشی که قرار است به او بدهد، انتخاب می‌کند.

کارگردان از بین همه کسانی که قبلاً تست داده و حتی پذیرفته هم شده بودند (فرشتگان) من را (انسان) انتخاب کرد. بعد خواست با توجه به انتظارش (برنامه و هدفی که داشت) توسط افرادی که مورد اعتمادش بودند (پیامبران) من را تفهیم کند. هنرپیشه: ولی یکی دیگر (شیطان) هم نقش دیگری به من پیشنهاد داده که آن هم بد نیست!

کارگردان: یکی از معیارهای انتخاب تو اختیاری است که داری. تو فقط سفارشی از غیر من گرفته‌ای. هر وقت پیشنهادی به تو شد، شرایط سفارش‌های من را با بقیه مقایسه کن و بعد انتخاب کن، انتخاب حق توست.

هنرپیشه: آن وقت چه می‌شود؟ شرایط شما چیست؟

کارگردان: اگر با برنامه‌های من پیش بروی همه تو رو جای من می‌بینند (خلیفه‌الله) برای اکران به بهترین سینماها می‌روی (قلب‌ها)، همه چندین بار برای دیدن فیلم می‌آیند (جاذبه) اگر دیالوگ‌هایی را که من می‌گویم، بگویی می‌شود تکیه کلام (سخنان بزرگان) فیلم هم که تمام بشود فراموش نمی‌شوی (جاودان). حالا اون یکی (شیطان) چه چیزهایی بیشتر از این‌ها به تو می‌دهد؟! هنرپیشه: این‌ها که گفتید سرجای خودش! بفرمایید چه چیزی دست من را می‌گیرد؟ (مزد)

کارگردان: یک پیش‌پرداخت برایت در نظر گرفته‌ام که قبل از این که عرق خشک بشود به تو می‌دهم (عزت و آبرو در دنیا) مابقی را به علاوه اضافه‌کاری‌هایت می‌گذارم در سپرده‌ای که حداقل سودش را هم نمی‌توانی تصور کنی (بهشت) من مستقیم با بانک مرکزی کار می‌کنم.

هنرپیشه: اگر بعدش بزنم زیر حرف و قولم چی...؟

کارگردان: تا این جایش قطعی است (فَعَن يَعْمَلُ مَثَالًا ذَرَّةً خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةً شَرًّا يَرَهُ) من هم سرجایم هستم، فقط هر وقت خواستی حتما برگرد (توبه) نقش‌های زیادی برایت دارم.

هنرپیشه: به این پیشنهاد شما فکر می‌کنم، شاید هم قبولش نکنم!

هنرپیشه: (با خودش فکر می‌کند و می‌گوید) چرا میان همه این نقش‌ها این نقش را به من داد؟ نقش‌هایی که به بقیه داده خیلی بهتر است. (ناشکری)

اصلاً می‌ارزد که هم‌ااش به من بگوید این کار را بکن، این کار را نکن؟! این ساعت بیا، اون جا نرو، این گریم مال تو است باید تا آخر فیلم حفظش کنی، چه کار به من داره خب، اون کار خودش را بکند و من هم کار خودم را (عیسی به دین خودش، موسی به دین خودش).

اصلاً از کجا مطمئن باشم میان برای دیدنم؟ (سوءظن) چه اصراری است که دیالوگ‌ها را حتماً با زبانی مشخص بگویم؟ (بدعت)

دنیایی را که خداوند برای ما انسان‌ها انتخاب کرد، چیزی شبیه به رابطه کارگردان با هنرپیشه است. برای هر کسی با توجه به توان، استعداد و ظرفیتی که دارد، نقشی با ظاهری خوب یا بد انتخاب می‌شود. پس چه عواملی باعث می‌شود که یک انسان به خالق خود شک کند؟ اگر به خدا اعتماد کنیم پذیرش هر نقشی برایمان سود خواهد داشت همان‌گونه که هنرپیشه مطیع کارگردان است در یک فیلم نقش شاه و در فیلمی دیگر نقش گدا را بازی می‌کند و از این تنوع در نقش، لذت و استفاده می‌برد. ما خیلی وقت‌ها یادمان می‌رود که هنرپیشه خدا هستیم.

بهترین دوست

نقیسه سادات هزاوه‌ای

همیشه در دنیای شلوغ و پرهیاهو

دنبال دوستی بودم که

هیچ‌وقت تنهایم نگذارد

و در شرایط سختی همراه و همرازم

باشد...

تا این که آینه را پیدا کردم

آینه‌ای که وقتی می‌خندم

با من می‌خندد...

و وقتی گریه می‌کنم

با من گریه می‌کند...

هیچ‌گاه تنهایم نگذاشته است...





آیت‌الله عباس تبریزیان

(استاد طب سنتی)

اگر با ایران می‌جنگیدند نهایت ۱۵۰ هزار نفر کشته می‌شدند، ولی این‌ها چه قدر نفوذ دارند که با دو کلمه «فرزند کمتر، زندگی بهتر» میلیون‌ها بچه را کشتند؛ چون در اکثر لوازم جلوگیری، نطفه منعقد می‌شود بعد می‌میرد و این شیعه‌کشی بوده یا با همین داروهایشان کاری کردند که چند میلیون نازا داریم. الان اکثراً کم‌زاده‌اند و طوری شده که خانم‌ها بیش از دو بچه نمی‌توانند بیاورند. داروهای تولید داخل هم مواد اصلی‌اش از آن جاست. ما موش آزمایشگاهی آن‌ها شدیم. الان ۷۰ درصد مردم بیمار هستند، قبلاً این طور نبود.



سردار محمدرضا نقدی

(رئیس سازمان بسیج مستضعفین)

جوان ایرانی مبتکر است باید به جای وارد کردن فناوری خارجی به این جوانان اتکا کنیم. پنجاه سال است که ما فناوری را وارد می‌کنیم و از پیکان به پراید رسیده‌ایم. درحالی که ما در حوزه موشکی و ماهواره‌ای بر توانایی خودمان تکیه کرده‌ایم و به پیشرفت‌های خوبی رسیدیم. فناوری که دنیا به ما می‌دهد یا دست دوم است یا اگر دست اول باشد هزینه بسیار زیادی دارد. ریسک است که ما با این همه امکانات، چشمان به خارج باشد. حتی می‌گویند باید مدیر از خارج بیاوریم درحالی که ناسا بر اساس تخصص دانشمندان ایرانی می‌چرخد. باید عرضه داشت و از نخبگان خود استفاده کرد.



امین تارخ

(بازیگر و مدرس بازیگری)

برخی از افراد میانی که در آثار نمایشی حضور دارند تصمیم‌گیرنده هستند. آن‌ها از بازیگران مرد توقع پول و از خانم‌ها متأسفانه توقعات دیگری دارند. به نظرم باید این هشدار به گوش مسئولان برسد که اگر این جریان ادامه پیدا کند، فضا آن قدر آلوده خواهد شد که خانواده‌ها از ورود فرزندان‌شان به حرفه بازیگری جلوگیری خواهند کرد. من از شرایط ورود بازیگران به دنیای حرفه‌ای انتقاد می‌کنم چون شرایط اصلاً خوب نیست.



حرف‌ها و نقل‌ها

از میان گفت‌وگوهای دیگران



مرتضی سرهنگی

(مدیر دفتر ادبیات و هنر مقاومت حوزه هنری)

در جنگ‌های دفاعی، وجود زنان اثرگذار است یعنی مقاومت مردم در جبهه به روحیه زنان در پشت جبهه بستگی دارد. ناپلئون می‌گوید من وقتی می‌خواستم به جایی حمله کنم پیش از آن، وضعیت روحی زنان آن‌جا را بررسی می‌کردم، و این که صدام از زنان ایران شکست خورده حقیقت دارد. در جنگ‌ها زنان هستند که ساک شوهران، برادران، پدران و فرزندان خود را می‌بندند و این مسئله روی آن‌ها فشار وارد می‌کند.

در سال جاری چهار عنوان کتاب از خاطرات زنان منتشر خواهد شد که یکی از این کتاب‌ها خاطرات همسر شهید لشگری است؛ شهیدی که ۱۸ سال در اسارت به سر برده بود؛ همسر وی نقل می‌کند که یخچال را باز کردم و دیدم پر از پوست میوه است، گفتم حسین این چه کاری است که کرده‌ای و گفت این چیزهایی که شما دور می‌ریزید در اسارت ما می‌خوریم. این زن می‌گوید که شهید لشگری پیوسته کابوس می‌دید و فکر می‌کرد که قرار است به اسارت برده شود.



دکتر غلامعلی افروز
(روان‌شناس و استاد دانشگاه)

سلامت زیستی و پویایی حیاتی دختران ۴۰ ساله امروز همانند دختران ۲۰ ساله ۴۰ تا ۵۰ سال گذشته است و مطلقاً روا نیست که در مخاطب قرار دادن دختران مجرد ۴۰ سال به بالا که عموماً از نظر زیستی و روانی آمادگی کامل برای ازدواج موفق و فرزندآوری مطلوب دارند، اصطلاحات فوق‌العاده قدیمی نظیر «پیردختر» را که نشان از واماندگی فرهنگی و دور بودن از یافته‌های پژوهش‌های نوین و جهان‌شمول است به زبان جاری کرد و علاوه بر ایجاد اضطراب و تعارض در آن‌ها و خانواده‌های ایشان مانع فرهنگی دیگری را به موانع ازدواج افزود. استانداردهای بهداشتی نسبت به گذشته فوق‌العاده فراگیر شده است و خوشبختانه خانم‌ها از بیش‌ترین سلامت زیستی و مراقبت‌های بهداشتی برخوردار بوده و به دور از بسیاری از آسیب‌های گذشته می‌توانند در هر سنی ازدواج کرده و توفیق فرزندآوری را در بعد از سنین ۴۰ و ۴۵ سالگی داشته باشند.



سید یاسر جباریلی
(کارشناس مسائل سیاسی)

سال ۱۹۸۸ میلادی وقتی بوئینگ متعلق به شرکت هواپیمایی پان آمریکا، بر فراز آسمان لاکربی اسکاتلند منفجر شد، واشنگتن بابت هر آمریکایی ۱۱ میلیون دلار از لیبی غرامت گرفت، اما دقیقاً همان سال ۱۹۸۸ که آمریکایی‌ها مسافران بی‌گناه پرواز شماره ۶۵۵ ایران‌ایر را از روی عرشه ناو وینسنس قتل عام کردند، غرامتی که به خانواده هر قربانی پرداخته شد، حدود ۲۱۰ هزار دلار بود؛ ۵۲ برابر کمتر از غرامتی که بابت جان آمریکایی‌ها در حادثه لاکربی از لیبی گرفته شد. ارزش‌گذاری آمریکایی‌ها برای جان ملت بی‌پناه افغانستان کمتر از این بود. سال ۱۳۹۱ خبری منتشر شد مبنی بر این که واشنگتن بابت هر افغانستانی غیرنظامی و بی‌گناهی که در فاجعه قندهار به دست سربازان مست آمریکایی قتل عام شدند، فقط ۵۰ هزار دلار غرامت پرداخت کرد؛ ۲۲۰ برابر کمتر از غرامتی که در لاکربی از لیبی گرفتند!



ویدم وچرزوف
(رئیس شرکت سرمایه‌گذاری روس نانو)

ایران به لطف تحریم‌های غرب اکنون توسعه‌یافته‌ترین کشور جهان اسلام است. ایران کشور جذابی است چراکه دارای تکنولوژی توسعه‌یافته است؛ توسعه‌یافته‌ترین کشور در جهان اسلام. در کشورهای دیگر جهان نیز صنایع پیشرفته دیده می‌شود اما این تکنولوژی را با کمک دیگران به‌دست آورده‌اند اما ایران همه‌چیز را خودش به‌تنهایی کسب کرده است. در بسیاری از حوزه‌ها ایران بازیگر اصلی است.



مریم نشیبی
(مجری برنامه شب‌به‌خیر کوچولو)

من سال‌هاست برنامه شب‌به‌خیر کوچولو را اجرا می‌کنم اما در این برنامه هرچند برای بچه‌هاست از کلام فاخر استفاده می‌کنم. در داستان‌ها هیچ حیوانی را مسخره نمی‌کنم، مثلاً سیاهی کلاغ را به رُخش نمی‌کشم. از سیاهی او به‌عنوان نماد بدی یاد نمی‌کنم. سیاهی رنگی است که خالق برای او انتخاب کرده است. ما کشوری هستیم که در آن شاعرانی مانند حافظ، سعدی، فردوسی، عطار، مولوی و سهراب سپهری داریم. هر کدام از این بزرگان به ما چیزهای زیادی یاد می‌دهند. سپهری می‌گوید: آب را گل نکنید / در فرودست انگار کفتری می‌خورد آب / دست درویشی نان خشکیده برده در آب... در پایان سپهری می‌گوید چه دهی باید باشد؛ غنچه‌ای می‌شکند / اهل ده باخبرند...

سپهری با این اشعار به ما یادآوری می‌کند این چه ده خوبی است چه‌قدر مردمش به هم و طبیعت توجه دارند. الان در نزدیکی ما بچه‌ای متولد می‌شود باخبر نمی‌شویم، از دنیا می‌رود متوجه نمی‌شویم، همسایه‌ها از هم بی‌خبرند... ما چه کرده‌ایم با خودمان، با طبیعت، با هم‌نوعمان... ●



فاطمه هوشینو
(بانوی تازه مسلمان زانی)

[در ژاپن] تا ۷۰ سال پیش دختر و پسرها بعد از هفت‌سالگی نباید کنار هم می‌نشستند یا در دوران سامورایی‌ها خانم‌های طبقات بالای اجتماعی همیشه از پشت پرده صحبت می‌کردند. لباس سنتی ما فقط پوشش سر را نداشت اگرچه بدن را به‌طور کامل می‌پوشاند اما بعد از جنگ جهانی دوم تغییرات بزرگی رخ داد. به‌طور مثال هم‌نسل‌های پدر و مادر من در دوران نامزدی یا به تعبیری قبل از ازدواج وقتی می‌خواستند باهم بیرون بروند حتماً نفر سومی همراهشان بود ولی الان روابط دختر و پسر آزاد است به‌طوری‌که ۲۵ درصد ازدواج‌ها بعد از حاملگی زن اتفاق می‌افتد آن‌هم برای این که فرزند از حقوق اجتماعی خود محروم نشود.



زنان شکست خورده

مشاور وزیر فرهنگ و ارشاد در امور جوانان و خانواده

اکنون نسبت به ۲۵ سال پیش ارتباط نوجوانان با جنس مخالف سه برابر و سن شروع ارتباط نیز سه سال کمتر شده است. همچنین ارتباطات، از سطح عاطفی به سطح جنسی کشیده شده و تمایل به ارتباط با چندین نفر نیز افزایش یافته است.

با بررسی‌های انجام‌شده از دختران تازه‌وارد به دانشگاه، فهمیده شد که ۵۰ درصد این دختران ارتباط با جنس مخالف داشته‌اند و ۴۰ درصد آن‌ها در زیر ۱۴ سال این ارتباط را شروع کرده‌اند. نکته مهم این است که این بررسی نشان می‌دهد که ارتباط با جنس مخالف اغلب در سنین راهنمایی و دبیرستان شروع شده است. این موارد، لزوم و اهمیت توجه به سنین راهنمایی را می‌رساند که متأسفانه از آن غافل هستیم.

اولین نکته در بررسی این مشکلات، این است که بدانییم این گرایش و کشش به جنس مخالف، طبیعی است، اگر چنین نبود اصلاً ازدواجی صورت نمی‌گرفت. حکمت خلودن بر بقای نسل بشر است، پس مبنای این کشش، خدایی و طبیعی است، اما باید توجه داشت که این کشش به یک رابطه مشکل‌آفرین تبدیل نشود.

بررسی‌ها نشان می‌دهد که اغلب دختران به دنبال ارتباط ساده و پاک هستند، اما باید بدانیم که ارتباط ساده و پاک شکل نمی‌گیرد، به ازدواج ختم نمی‌شود و این روابط اغلب شکننده است. این دوستی‌ها به تعبیری just firend باقی نمی‌ماند؛ چنان که پسرهای غربی نیز در پاسخ سوآلی که آیا دوستی بدون رابطه جنسی باقی می‌ماند؟ اذعان کردند خیر.

مسئله مهمی که باید مورد بررسی قرار گیرد، تفاوت‌های میان زن و مرد است که بیش‌ترین تفاوت مربوط به نوع خواسته‌های زن و مرد می‌شود؛ زن به عاطفه و محبت توجه دارد، ولی مرد در ابتدای رابطه آن‌چه برایش مهم است رابطه جنسی با زن است. زن‌ها احساسی‌اند و مردها جنسی. زن‌ها عشق‌گرا هستند و مردها شهوت‌گرا. به همین دلیل است که زنان شکست‌خورده عاطفی، اغلب دچار خیانت می‌شوند؛ یعنی علت عمده خیانت زنان کشش جنسی نیست، بلکه کشش عاطفی است و باز به همین دلیل است که در اسلام تأکید بسیاری بر عدم اختلاط و خلوت زن و مرد شده است. ●



کمی بچنینیم!

هفته‌نامه سلامت، شماره ۵۲۶

«متأسفانه نیمی از مردم، فعالیت فیزیکی مناسبی ندارند. نداشتن تحرک، چاقی و اضافه‌وزن را به دنبال دارد. چاقی باعث اختلال چربی‌خون در بدن می‌شود و اختلال‌های چربی‌خون رسوب چربی داخل رگ‌ها را به دنبال دارد. به این ترتیب می‌بینیم که یک فرد در جوانی سکت قلبی و مغزی می‌کند. یک زنجیر را تصور کنید که حلقه ابتدایی آن کم‌تحرکی است و پیوسته انواع بیماری‌های غیرواگیر به هم متصل هستند و همدیگر را تکمیل می‌کنند.

تا سال ۲۰۲۰ حدود ۶۰ درصد بیماری‌ها در دنیا به بیماری‌های غیرواگیر اختصاص دارد و ۷۳ درصد مرگ‌ها نیز به همین علت است. همان‌طور که می‌دانید، کم‌تحرکی باعث چاقی و اضافه‌وزن می‌شود و چاقی نیز با ۹ سرطان مرتبط است؛ مثلاً ثابت شده سرطان روده بزرگ و سرطان پستان در افراد چاق بیشتر بروز می‌کند.» ●

۱۰ تا ۱۱ میلیون نفر در کشور فشارخون و حدود ۱۵ میلیون چربی‌خون دارند. ۲۵ میلیون ایرانی دچار اضافه‌وزن و چاقی هستند و ۷/۵ میلیون نفر نیز به دیابت مبتلا شده‌اند. این در حالی است که آمار این بیماری‌ها روبه افزایش است و بسیاری از مرگ‌های سالانه در کشور با بیماری‌های غیرواگیر ارتباط دارد. نکته قابل توجه این‌جاست که همه این بیماری‌ها قابل پیشگیری هستند ولی آیا مردم ما عوامل خطر این بیماری‌ها را می‌شناسند؟

عوامل خطر بیماری‌های غیرواگیر یکسان است و همگی به شیوه زندگی‌مان بستگی دارد. کم‌تحرکی را ریشه همه بیماری‌های غیرواگیر می‌دانند. دکتر رشید رضانی قائم‌مقام مرکز مدیریت بیماری‌های غیرواگیر وزارت بهداشت در این باره می‌گوید:



این برنامه‌ها کودکانه نیست

امروز، رسانه فراگیرترین و مؤثرترین وسیله برای تأثیرگذاری بر جامعه و به‌ویژه کودکان و نوجوانان شناخته می‌شود. در کشور ما نیز ایجاد شبکه پویا و کودک با هدف تلاش برای ارتقای سبک زندگی اسلامی بود، اما با این حال و متأسفانه گاه با برنامه‌هایی در این شبکه‌ها مواجه می‌شویم که جای تدبیر و تأمل دارد. برخی از مهم‌ترین ضعف‌های برنامه‌های این شبکه‌ها عبارت‌اند از:

الف) ترویج دروغ‌گویی

در بسیاری از فیلم‌ها و انیمیشن‌های این شبکه‌ها قهرمان داستان که عموماً کودک هستند، برای پیشبرد اهدافشان متوسل به دروغ می‌شوند. گاهی برای فرار از تنبیه والدین، گاهی برای فرار از دست ضدقهرمان داستان، گاهی برای پوشاندن اشتباهات خود نزد دیگران و... که برای نمونه می‌توان به سینمایی (مینا و پلنگ) اشاره کرد که از ابتدا تا انتهای داستان، قهرمان داستان (مینا) به غیر از دروغ چیز دیگری نمی‌گوید!

ب) اشاعه و ترویج روابط خلاف عرف

برخی از کارتون‌های خارجی به‌مقتضای محیط فرهنگی موجود در کشور، هایشان فضایی را ترسیم می‌کنند که با انگاره‌های ذهنی کودک

ایرانی مطابقت و همخوانی ندارد. بخش‌هایی از کارتون‌های معروف تام و جری به این مهم مبتلایند و حتی گفته می‌شود یکی از پویانمایی‌های معروف و پرطرفدار این شبکه نیز سرشار از ارجاعات خلاف عرف و شرع است.

ج) بی‌توجهی به حجاب و پوشش

برای مثال در مجموعه «مهارت‌های زندگی» دو خانواده و دو مادر می‌بینیم. مادر خانواده اول با پوشش مانتو، معلم، فهمیده، دارای فرزندان با ادب و شوهر فرهیخته. مادر دوم با پوشش چادر و کلی مشکل در درون خانواده. به‌طور خلاصه این گونه می‌شود (با عرض پوزش از به کار بردن این الفاظ) مادر مانتویی شاغل با فرزندان با ادب و خانواده نرمال، مادر چادری خانه‌دار دارای فرزندان اسکول و شوهر مَسَنگ. اگر هر دوی این زنان چادری و یا هر دو مانتویی بودند هیچ مشکلی پیش نمی‌آمد اما به نظر شما این نوع برخورد با دو نوع حجاب، بی‌احترامی و توهین به حجاب برتر نیست؟ ●



مبارزه با نمک‌پاشی

دکتر بابک زمانی (متخصص مغز و اعصاب)

بسیاری از غذاهای دیگری هم که می‌خوریم، از پیش حاوی مقادیر قابل توجهی نمک هستند؛ بنابراین مبارزه با حضور نمک‌پاش در منازل و رستوران‌های عمومی به خودی خود می‌تواند قدم مهمی در مبارزه با فشارخون و کاهش مرگ‌ومیر ناشی از آن باشد و رفته‌رفته عادت پاشیدن نمک بر غذاهایی که خود دارای نمک هستند، از بین خواهد رفت.

نکته مهمی که در این بحث نباید نادیده گرفت، افراط و تفریطی است که در هر معضلی خودنمایی می‌کند. باید توجه داشت اگرچه کاهش نمک گام مهمی در پیشگیری از بیماری‌های قلبی-عروقی است، اما اولاً تنها راه سلامت قلب و عروق نیست؛ ثانیاً کاهش نمک دریافتی به مقادیری بسیار کمتر از حد مجاز، آن‌هم به مدت طولانی ممکن است باعث کاهش نمک خون به میزان خطرناک شود؛ ثالثاً این گونه احتیاط‌ها فقط در درازمدت و طی سالیان و از آن زمانی که بیماری‌های قلبی-عروقی خود را نشان نداده‌اند، می‌توانند مؤثر باشند، نه به شکل وسواسی آن‌هم در سال‌هایی که بیماری‌های قلبی-عروقی در بدن مستقر شده‌اند. ●

نوجوانان گوزپشت

حالا دیگر توی هر خانه‌ای چند تلفن هوشمند و یکی دو تبلت پیدا می‌کنید، هم‌چنین نوجوانانی را که بیشتر اوقات فراغت خود را با این وسایل جذاب سرگرم هستند، چند سال دیگر هم اگر حوصله کنید نوجوانان گوزپشت و دردمندی را اطرافتان خواهید دید که مثل پیرمردها از درد گردن و ستون فقرات گلایه می‌کنند. چندی پیش یک نشریه معتبر انگلیسی تصاویر تکان‌دهنده‌ای را از کودکان و نوجوانان ۷ تا ۱۷ سال منتشر کرد که نشان می‌داد به دلیل اعتیاد به استفاده از تلفن‌های هوشمند، گوزپشت شده‌اند و ستون فقرات آن‌ها به طرز غیرعادی انحنا پیدا کرده است. در این باره یک فیزیوتراپیست برجسته استرالیایی هشدار داده است که «گردن پیامکی» (وضعیتی که اغلب به دلیل خم شدن چندساعته سر روی تلفن و تبلت ایجاد می‌شود) در حال تبدیل شدن به یک همه‌گیری (اپیدمی) است.



به گفته محققان، کاربران تلفن همراه به‌طور متوسط روزی چهار ساعت به تلفن همراه خود خیره می‌شوند که منجر به بیش از هزار و ۴۰۰ ساعت فشار مضاعف بر ستون مهره‌های ناحیه گردن در طول یک سال می‌شود. وضعیتی که انسان در هنگام خیره شدن به تلفن دارد، باعث سایش بیش از حد می‌شود که در نهایت برای تصحیح آن به عمل جراحی نیاز خواهد بود. پزشکان معتقدند که بر اثر خم شدن مکرر سر، ستون فقرات تا بیش از چهار سانتی‌متر تغییر می‌کند، تغییرات عاطفی و رفتاری و نیز کشیدگی ستون فقرات و ساقه مغز که بر تنفس، ضربان قلب و فشارخون تأثیر می‌گذارد، از دیگر عوارض استفاده زیاد کودکان و نوجوانان از تلفن‌های هوشمند و تبلت است.

زمین شور کودک

یک اختراع خلاقانه برای کمک کودکان کمتر از یک سال به مادرانشان



عروسی در میان هلهله کارتن خواب‌ها

در یک ابتکار جالب، این عروس و داماد تصمیم گرفتند شعف ازدواجشان را میان رنج کشیده‌هایی تقسیم کنند که کمتر شور و شادی دیده‌اند.



دستی که نمی‌سوزد

یک آشپز ۶۰ ساله هندی در شهر الله‌آباد این کشور، ۴۰ سال است که با شیوه‌ای عجیب آشپزی می‌کند و بدون استفاده از قاشق یا ملاقه، دست خود را در روغن داغ با حرارت ۲۰۰ درجه سانتی‌گراد فرو کرده و به راحتی آشپزی می‌کند.



آزمایشگاه کوچک سرطان

پژوهشگران آزمایشگاه کوچکی در حد یک کیف‌دستی ساخته‌اند که می‌تواند با استفاده از خون افراد، سرطان را با دقت بالا تشخیص دهد. این آزمایش گاهی فقط ۱۵ دقیقه طول می‌کشد.



نخستین یخچال ویترینی کشور

این یخچال با همت گروه مردمی «پایان کارتن‌خوابی» در میدان شوش تهران نصب شده است تا مردم بتوانند نذرهای خیرات خود را برای سیر کردن گرسنگان در این یخچال قرار دهند.



اخبار کوتاه

■ طبق آمار، جوانان ۲۰ تا ۳۰ ساله رکورددار بیکاری بوده و بیش‌ترین جویندگان شغل در این سنین هستند.

■ یک متخصص طب سنتی: شیرموز برای بدن مضر است؛ مخلوط کردن شیر با میوه‌ها باعث ایجاد خلط غلیظ و اختلال در هضم می‌شود.

■ پزشکان بریتانیایی معتقدند کوه بهشت که از توابع عسلویه در استان بوشهر و در نیمه راه از بندر کنگان به فیروزآباد است، می‌تواند بیماری ایدز را درمان کند. در یک پژوهش با اسکان مبتلایان به ایدز در این منطقه پس از حداکثر مدت ۱۸ ماه هیچ نشانه‌ای از بیماری در این مبتلایان دیده نشود.

■ ایران در جایگاه ۲۱ قوی‌ترین ارتش‌های دنیا قرار دارد.

■ در جهت افزایش احترام به حریم خصوصی اتاق‌های زایمان تک‌نفره راه‌اندازی می‌شود.

■ پژوهشگران ایرانی اعلام کردند: میزان ابتلا به سرطان ریه در افراد سیگاری کشور ۲۳ برابر افراد غیر سیگاری است.

■ طبق جدیدترین گزارش شرکت نفتی «انی»: ایران تا دو قرن دیگر گاز و تا ۱۲۵ سال دیگر نفت دارد. ایران پس از روسیه دومین ذخایر بزرگ گاز جهان و چهارمین ذخایر نفتی جهان را به خود اختصاص داده است.

■ کارشناسان اعلام کردند: افغانستان کشتار ۹۰ درصد مواد مخدر جهان است.

■ طبق مطالعات پژوهشگران دانشگاه تورکو کانادا: زنان دیابتی بیشتر دچار آلزایمر می‌شوند.

■ قیمت یک کیلو خاویار پرورشی صادراتی ایران حدود ۶ میلیون تومان (برابر ۶ سکه تمام‌پهار آزادی) است.

■ طبق نتایج نظرسنجی‌های اخیر، هندوراس نامن‌ترین کشور جهان شناخته شد. پس از هندوراس به ترتیب جامائیکا، ال‌سالوادور و گواتمالا در لیست خشن‌ترین کشورهای جهان قرار گرفته‌اند.

■ در نشست تخصصی «زنان، کتاب و توسعه پایدار» مطرح شد: زنان بیش‌ترین خریداران کتاب‌های نویسندگان زن هستند. ۱۵۲ ناشر زن در کشور مشغول فعالیت هستند.

■ بیش از ۱۱۰ هزار نفر با مدرک دکترا در کشور بیکارند. در این مقطع، بیکاری مردان بر زنان پیشی گرفته است.

گلوله‌ساز برفی

این هم ابداعی جالب برای آن‌ها که عشق برف‌بازی دارند.



خانه یا خوابگاه

«زمانی خانه محل برگزاری عروسی، ختم، میهمانی، جلسات طبایفه‌ای و فامیلی یا حتی برخی مشاغل و اقتصاد خانگی مانند لحاف‌دوزی، قالی‌بافی، دامداری کوچک و... بود، اما امروزه نقش مسکن در خیلی از خانواده‌ها به خوابگاه تقلیل یافته و خیلی از کارکردهای خانه به معنای سنتی آن از بین رفته است.» این جملات را مشاور وزیر راه و شهرسازی گفته و اشاره کرده که جامعه ایرانی متأسفانه در راه همگامی با کشورهای غربی پیش می‌رود.

معیدفر افزوده: همه این مسائل سبب می‌شود تا تمایل به ساخت واحدهای مسکونی کوچک و سوئیت‌های یک یا دونفره به‌خصوص در طبقه‌های اقتصادی متوسط و دهک‌های میانی افزایش یابد که عمدتاً خواهان واحدهای ارزان‌ساخت هستند؛ اگرچه هنوز تمایل به ساخت واحدهای با متراژ بالا و لوکس در میان اقشار مرفه وجود دارد اما از آن جایی که سرعت تغییرات ارزشی خانواده‌های قشر مرفه بیشتر از قشر متوسط است، آن‌ها نیز به واحدهای مسکونی کوچک‌تر تمایل یافته‌اند که به همین دلیل نهادهای متولی مسکن در کشور اعلام می‌کنند از یک‌سو تعداد زیادی خانه لوکس خالی در تهران و سایر کلان‌شهرها داریم و از سوی دیگر کفه ترازوی «تقاضای مسکن» واحدهای مسکونی زیر ۵۰ مترمربعی نسبت به «عرضه» آن‌ها سنگینی می‌کند.

این مشاور وزیر، یکی از مهم‌ترین مسائل اثرگذار در کوچک شدن ابعاد خانوارها را افزایش طلاق ذکر کرد و گفت: با افزایش طلاق در کشور نیاز به ساخت واحدهای مسکونی ارزان‌قیمت و با متراژ کمتر از ۵۰ مترمربع افزایش می‌یابد. به‌خصوص که برخلاف فرهنگ رایج در غرب که طلاق، آغاز تنهایی دائمی نیست و فردی که از همسرش جدا می‌شود، بلافاصله با



فرد دیگری ازدواج می‌کند، در ایران، طلاق آغاز یک تنهایی طولانی به‌خصوص برای زنان است که همین موضوع سبب می‌شود نیاز بیشتری به مسکن در کشور با وجود روند افزایشی طلاق احساس شود.



اوشما را نمی شناسد

«بیچاره پیرمرد حتی دیگر بچه‌هایش را هم نمی‌شناسد.» این جمله دردناک را کم و بیش درباره خیلی‌ها شنیده‌اید. آلزایمر که قدیمی‌ها به آن «زوال عقل» هم می‌گفتند، یک نوع اختلال عملکرد مغزی است که در آن به تدریج توانایی‌های ذهنی بیمار تحلیل می‌رود. بارزترین تظاهر زوال عقل، اختلال حافظه است. در ابتدا اختلال حافظه به وقایع و آموخته‌های اخیر محدود می‌شود ولی به تدریج خاطرات قدیمی هم آسیب می‌بینند. بیمار پاسخ سوآلی را که چند لحظه قبل پرسیده است فراموش می‌کند و مجدداً همان سؤال را می‌پرسد. بیمار وسایلش را گم می‌کند و نمی‌داند کجا گذاشته است. بیمار کم‌کم در شناخت دوستان و آشنایان و نام بردن اسامی آن‌ها نیز دچار مشکل می‌شود و در موارد شدیدتر حتی در تشخیص اتاق خواب، آشپزخانه، دست‌شویی و حمام در منزل خودش هم مشکل پیدا می‌کند و... در این سال‌ها حضور این بیماری بی‌رحم در ایران بیشتر به چشم آمده و طبق آمارها در هر هفت دقیقه یکی را گرفتار کرده است. طبق آمار انجمن جهانی آلزایمر در هر چهار ثانیه یک نفر در جهان به آلزایمر مبتلا می‌شود. رده سنی مبتلایان به این بیماری از ۷۰ تا ۸۰ سالگی است اما در افراد زیر ۴۰ سال هم ممکن است به دلایل مختلفی همچون ترسیدن‌های ناگهانی و استرس آلزایمر بروز یابد.

دکتر عظیمی متخصص مغز و اعصاب می‌گوید: هنوز درمان قطعی برای این بیماران پیدا نشده اما پیشرفت‌های زیادی برای کنترل آن دیده می‌شود. در حال حاضر درمان دارویی و اقدامات مراقبتی و توان بخشی هم‌چون تمرین‌های بدنی، ماساژ، سفر و کاردرمانی برای کنترل روند پیشرفت بیماری، حفظ توانمندی‌های جسمی و ذهنی موجود، افزایش توانایی‌های شناختی و مهارت‌های حرکتی در حد امکان، بهبود مشکلات رفتاری و در نهایت ارتقای کیفیت زندگی بیمار انجام می‌شود.

گفتنی است با وجود این که در حدود ۶۰۰ هزار نفر بیمار مبتلا به آلزایمر در کشور زندگی می‌کنند، اما فقط یک انجمن، آن هم فقط در تهران برای این بیماران وجود دارد.

تمساح‌های نگهدارنده

مسئولان مبارزه با مواد مخدر اندونزی کار نگهداری از یک زندان را به تمساح‌ها سپرده‌اند. آنان می‌گویند: تمساح‌ها رشوه نمی‌گیرند و نمی‌شود آنان را قانع کرد به زندانیان اجازه فرار بدهند.



نزاع زنان

پزشکی قانونی اعلام کرد: در نیمه اول امسال از کل مراجعین نزاع ۹۸ هزار و ۳۸۰ نفر زن بودند.



تابوت درمانی

در کره جنوبی گاه آمار خودکشی تا روزی چهل نفر می‌رسد. در یک روش جدید برای درمان بیماران، آن‌ها را درون تابوتی چوبی حس می‌کنند. ظاهراً این «تجربه مرگ» آزمایشی به افراد کمک می‌کند تا اگر در لحظات آخر زندگی‌شان بودند، به یاد این تجربه افتاده و قدر زندگی را بهتر بدانند.



اخبار کوتاه

- رئیس پلیس بین‌الملل ناجا: حدود ۲ هزار ایرانی در خارج از کشور زندانی هستند.
- گیلان ۸۰ درصد فندق کشور را تولید می‌کند، شهر رودسر ۷۰ درصد.
- ۹ میلیون و ۷۱۹ هزار نفر بی‌سواد در کشور وجود دارند که ۳ میلیون و ۷۰۰ هزار نفر از آن‌ها افراد زیر ۵۰ سال هستند.
- عضو کمیسیون بهداشت مجلس عنوان کرد: ایران دارنده ارزان‌ترین نرخ سیگار در میان ۲۳ کشور منطقه است.
- قاچاق حدود یک میلیارد دلاری پوشاک چینی به ایران؛ واردات رسمی تنها ۹ میلیون دلار
- دولت چین رسماً پایان سیاست تک‌فرزندی را در این کشور که از سال ۱۹۷۹ در حال اجرا بود، اعلام کرد.
- وزیر بهداشت: هرچه سواد بالاتر می‌رود میزان فرزندآوری کمتر می‌شود و سن ازدواج نیز بالا می‌رود.
- بر اساس آمار منتشره ۷۰۰ هزار زن و دختر در زندان‌های سراسر جهان نگهداری می‌شوند. بررسی‌ها نشان می‌دهد در پانزده سال گذشته تعداد زنان و دختران زندانی ۵۰ درصد افزایش یافته است. آمریکا بیش‌ترین جمعیت زنان زندانی را دارد.
- هر سال حدود ۴۰ هزار دختر و زن جوان در کشور سوازیلند واقع در جنوب آفریقا در فستیوال هشت‌روزه انتخاب همسر جدید برای پادشاه مشارکت می‌کنند.
- یک متخصص تغذیه گیاهی و دارویی: جیوه، سرب و کادمیوم در مواد غذای ایرانیان به‌وفور یافت می‌شود.
- یک نظامی روس که در خاورمیانه با تروریست‌ها دست و پنجه نرم می‌کند، نام نوزادش را «سوریه» گذاشت.
- عضو هیئت‌علمی دوازدهمین کنگره بین‌المللی MS گفت: در زنانی که دیر ازدواج می‌کنند، دیر باردار می‌شوند، کمتر صاحب فرزند و یا اصلاً صاحب فرزند نمی‌شوند، خطر ابتلا به بیماری MS بیشتر است.
- شهر «بوگوتا» (پایتخت کلمبیا) پایتخت آدم‌ربایی جهان لقب گرفت. در این کشور تقریباً برای هر کدام از مقامات کشوری شش محافظ شخصی گمارده می‌شود.

چرا شوهر نمی‌کنی؟!

«دختر مجردی که از بیست‌وپنج سال می‌گذرد، باید خود را آماده کند برای ندیدن و نشنیدن خیلی چیزها!» این را مریم می‌گوید که حالا ۲۵ سال دارد و به گفته خودش از این به بعد در همه مهمانی‌ها و جمع‌ها باید منتظر این سؤال باشد که «چرا ازدواج نمی‌کنی؟» البته او تنها نیست. اکثر دوستان و اطرافیان او همه دختران مجرد در آستانه ازدواجی هستند که میان خنده و شوخی‌هایشان از حقیقی اجتماعی حرف می‌زنند: «کو شوهر؟!»

آمارهای رسمی درباره آمار مجرد زنان جامعه می‌گوید: ۱۱ میلیون و ۷۹۰ هزار زن در سن تعریف‌شده ازدواج یعنی ۱۵ تا ۲۹ سال وجود دارند که ۵ میلیون و ۶۷۰ هزار نفر از آنان مجرد هستند. همچنین ۱۲ میلیون و ۷۰ هزار نفر مرد ۲۰ تا ۳۴ ساله وجود دارند که از این میان ۵ میلیون و ۵۷۰ هزار نفر هنوز ازدواج نکرده‌اند.

کارشناسان می‌گویند: ما مشکل جمعیتی نداریم و با مشکل در نسبت زنان و مردان روبه‌رو نیستیم؛ البته این نسبت جنسی در دوره‌ای پس از جنگ به هم خورده، اما پس از آن به تعادل رسید. در حال حاضر ۵۷/۲ درصد جمعیت را پسران و ۴۸/۸ درصد را نیز دختران تشکیل می‌دهند که این نسبت طبیعی است.

کارشناسان می‌گویند: دلیل بالا رفتن سن ازدواج و افزایش دختران مجرد، آماده نبودن بستر ازدواج در جامعه و دشواری فراهم کردن یک ازدواج حتی ساده است. بیکاری، تشریفات پیدا کردن شروع زندگی، هزینه‌های زندگی متأهلی و... همگی باعث ترس پسران از ازدواج شده و از آن جایی که هم‌چنان مسئولیت تشکیل زندگی یا مردان است، آن‌ها هستند که در این زمینه تصمیم‌گیرنده‌اند و در حقیقت، مسئول مجرد دختران، پسران هستند.

کم‌رنگ شدن روحیه مسئولیت‌پذیری در پسران یکی دیگر از دلایل بالا رفتن مجرد در جامعه است. جامعه ما نسل جوان را مسئولیت‌پذیر بار نیاورده و همین، سبب ترس آن‌ها از تصمیماتی چون ازدواج می‌شود باید در نهادهای اجتماعی و سیستم‌های آموزشی افراد را هم‌چون فرهنگ پیشینیان، وظیفه‌مدار تربیت کنیم. مسئولیت ندادن به فرزندخوان و جوانان، از خانواده تا دانشگاه، از دلایل عدم ازدواج آن‌هاست.

امروز اکثر جوانان به دانشگاه می‌روند که این فرآیند خود چهار سال به طول می‌انجامد، پس از آن پسران باید دو سال به سربازی بروند. پس از این دوران، دو سال زمان لازم است تا یک پسر بتواند اشتغال داشته باشد؛ بنابراین تحصیل، سربازی و پیدا کردن شغل عواملی مهم هستند. عامل مهم دیگر نیز تغییر در روابط میان جنسیتی است. متأسفانه آزادی‌های بیشتر و تغییر در روابط دختر و پسر منجر شده که افراد برای رفع نیازهایشان احتیاجی به ازدواج نداشته باشند.



بازی خواسـت شوهرش را برساند

عموشادونه

با توجه به برخی انتقادات! اول یک پیامک وارده:

اصلاً زن ساخته شده برای:

ناز کردن...

گیر دادن...

غر زدن...

حسادت کردن...

دوست داشتن...

مرد هم آفریده شده برای خراب کردن تمام این حس‌ها!

اشاره‌ای هم بکنیم به جوگیر! از زمان‌های قدیم گفته‌اند که اگر سگ، آدم را بگیرد بهتر از این است که جو آدم را بگیرد. نمونه‌اش هم یک زوج طبق معمول چینی هستند که برای تأمین پول برای بازی کردن، بچه‌های خودشان را فروختند. این زوج جوان که البته سر «اعتیاد به بازی رایانه‌ای» تفاهم هم داشتند، با هم ۳۰ کیلومتری می‌رفتند تا در یک کافی‌نت بازی کنند. خلاصه کفگیر به ته‌دیگ اصابت کرد اول بچه دومی را فروختند و وقتی که دیدند پولش زود خرج شد سایر بچه‌ها را هم به مزایده گذاشتند؛ به عبارت دیگر این زوج، در جوگیری هم رکورد خودشان را شکستند. زوج مورد اشاره در پاسخ به این که پس عواطف پدر و مادری چه می‌شود؟ گفتند: عواطف؟! عواطف دیگر چه صیغه‌ای است؟ ما بچه‌دار می‌شویم تا بفروشمشان! الهی به حق همان ۳۰ کیلومتری که پیاده می‌روند در همه بازی‌ها GAME OVER بشوند.



در این صفحه نحیف، چند بار گفتیم که دعوای زن و شوهر از جنس نمک زندگی است و از این بالاتر، از جمله مواردی است که وقوع آن را تنها ابلهان باور می‌کنند. با این وجود، برخی دعوای طبیعی، از حد نمک زندگی هم پا را فراتر می‌گذارند و چیزی شبیه «مرگ موش» زندگی می‌شوند. نمونه این دعوها چند وقت پیش اتفاق افتاد. ماجرا از این قرار بود که زن و شوهری باهم اختلاف نظر داشتند. روزی خانم خانه برای ترساندن شوهر گرامی‌شان تصمیم گرفت خودش را الکی خودکشی کند؛ البته صرفاً قصدش ترساندن بود اما متأسفانه صحنه‌سازی آن قدر دقیق و بی نقص بود که مشارالیها جان به جان آفرین تسلیم کرد و الکی الکی به دیار باقی شتافت. عجالتاً ما از این ماجرا درس می‌گیریم که اولاً که خوب نیست آدم شوهرش را بترساند. ثانیاً اگر هم می‌خواهد بترساند هزار و خورده‌ای راه برای ترساندن این موجود وجود دارد. ثالثاً هم اگر مجبورید که فقط با آن راه او را بترسانید لازم نیست زیاد طبیعی جلوه کند!

حالا برویم سراغ کار خودمان. ابتدا شروع کنیم با یک خبر ازدواجی! اگر قصد ازدواج دارید دست نگه‌دارید! طرح جدید ازدواج جوانان با عنوان ازدواج سبز به بازار آمد! مسئول مربوطه گفته است «در این طرح قصد داریم شاخص‌های محیط‌زیستی و ازدواج را به عنوان دو امر اجتماعی و محیط‌زیستی ترکیب کنیم و الگوی جدید با عنوان ازدواج سبز را برای جوانان ارائه کنیم؛ در این الگو مواردی که می‌تواند کمک کننده محیط‌زیست باشد به عنوان ملاک و معیار قرار دادیم.» خوب تا این جای قضیه که بسیار خوب و گل و بلبل است اما در ادامه ایشان بخشی از مصادیق این کارهای زیست محیطی را اعلام کردند که الحق و الانصاف یکی از مهم‌ترین مشکلات در ازدواج جوانان بود که اغلب نادیده گرفته می‌شد. «قرار است در ازدواج سبز، مواردی مثل مصرف آب در عروسی‌ها و سایر مراسم‌های مرتبط با ازدواج مدیریت شوند. همچنین مسائلی از جمله استفاده از گل طبیعی و فرهنگ غلطی که به عنوان شادی استفاده می‌شود و آلودگی‌های زیست محیطی ایجاد می‌کنند مانند بوق زدن‌های مکرر در سطح خیابان و ایجاد ترافیک برداشته شود.» ای کاش می‌شد که ما ازدواج خود را چند سال به تأخیر می‌انداختیم تا بتوانیم با بهره‌مندی از این طرح، گامی بلند برای حفظ محیط‌زیست و کمتر کردن مصرف آب و جلوگیری از بوق زدن برداریم. (البته از اتاق فرمان اشاره می‌کنند که هنوز دیر نشده! خدایا من این عده بدخواه را به خودت می‌سپارم!)

غذای ماه ما

دوستانی که این صفحه را پیگیری می‌کنند می‌دانند که ما در بخش آشپزی همیشه ساختارشکن، نوگرا و به‌روز هستیم؛ بنابراین در این شماره و با توجه به فرارسیدن فصل سرما، یک غذای کاملاً نو و به‌روز آموزش خواهیم داد:

پنی‌سیلین!

پنی‌سیلین: ۳ عدد

آب: دو لیوان

دیگ کوچک: یک عدد

نمک: یک‌ذره

نخست دو لیوان آب مربوطه را داخل دیگ کوچک می‌ریزیم. سپس آن سه عدد پنی‌سیلین را داخل ظرف می‌گذاریم و منتظر می‌مانیم تا پنی‌سیلین‌های ما بپزد. پس از پخت، پنی‌سیلین‌ها را داخل یک ظرف ریخته و بعد از این که پوست آنان را با چاقو گرفتیم همراه با نمک میل می‌کنیم. البته با ذکر بسم‌الله!



اما سری هم بزنیم به طلاق‌های ایرانی که کم‌کم تبدیل به یک ژانر مفرح در کشور می‌شوند. در آخرین قسمت از این طلاق‌ها، خانمی به خاطر این که شوهرش در انتخاب رشته دانشگاهی، نظر ایشان را قبول نکردند درخواست طلاق داد. خانم مورداشاره پس از این که شوهرشان در دانشگاه قبول شدند تحقیق کردند و به ایشان پیشنهاد کردند که مهندسی عمران بخوانند تا در آینده مهندس شوند و کار مناسبی داشته باشند اما شوهر موردنظر ترجیح دادند بروند سراغ یک رشته هنری. خانم هم عصبانی شده و نزد قاضی آمد و گفت «وقتی متوجه شدم او رشته‌اش را انتخاب کرده و بدون توجه به من ثبت‌نام هم کرده است، آن قدر ناراحت شدم که تصمیم به جدایی گرفتم. زندگی که در آن من و نظرات من اهمیتی نداشته باشد بهتر است هرچه زودتر تمام شود. من دوست داشتم حداقل شوهرم از من یک نظرخواهی می‌کرد و به من اهمیت می‌داد.»



صحبت از جوگیری شد گریزی هم بزنیم به حماقت. به هر حال از جوگیری تا حماقت راه چندان نیست. قصه این است که یکی از شهروندان عربستان رفت و زن گرفت. بعد با زنش رفت به ماه‌عسل. تا این‌جا کار که همه چیز طبیعی بود اما در ماه‌عسل جناب آقا داماد کشف کرد که سرکار علیه بدقدم هستند بنابراین بعد از دو روز از عقد، خودشان را به خانه پدری عودت دادند! حالا چه شد؟ اولاً وقتی رفتن در خانه ماه‌عسل‌شان، پرده اتاق یک‌هوا افتاد. ثانیاً خانم از راه رفتن خدمتکار چیزی گفت و طرف سرنگون شد و ثالثاً همسر مربوطه از شیشه عطری تعریف کرد و شیشه مربوطه منفجر شد! حالا یکی نیست به این عربستانی بگوید خودت چه تحفه‌ای هستی که روی دختر مردم عیب می‌گذاری؟ اصلاً از کجا که این‌ها همه از شومی تو نبود؟ مثلاً الان فکر کردی خیلی خوش‌یمن شدی؟ آقا دست منو ول کن ببینم...



دوستان متأهل خواهان ادامه تحصیل! بنده خواهش می‌کنم حرف خانمتان را گوش کنید! واقعاً خواندن یک رشته هنری آن قدر ارزش ندارد که زندگی‌تان را خراب کنید! مهندسی خیلی هم خوب و با کلاس و مردانه است. از آن طرف هم هنر نزد خانم‌ها هست و بس. نمونه‌اش هم همان صحنه‌سازی بدون نقصی که در بالا بدان اشاره شد.

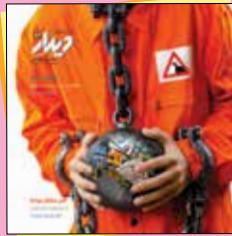
چند نکته



- از مطالب زیبا و خواندنی شما خوانندگان که دوست داریم نکته‌های ناب و دل‌نشین، خاطرات شیرین و درس‌آموز، مقالات کوتاه و کاربردی و حتی پیامک‌های نکته‌آموز باشد، استقبال می‌کنیم.
- روش‌های ارتباط شما با مسئولان نشریه، شماره تماس (۰۲۵۳۲۱۳۱۲۲)، نشانی پست الکترونیکی (khaneh.khooban@gmail.com) و نیز سامانه پیامکی (۱۰۰۰۱۶۷۸) است. منتظر حرف‌ها، انتقادهای و پیشنهادهای سازنده شما هستیم.
- نشریه در موضوع خانواده و برای همسران تولید می‌شود. ممکن است برخی از مطالب مناسب فرزندان شما نباشد؛ مطالبی که بر اساس نظر کارشناسان طرح آن را ضروری می‌دانیم، ما مراقبت‌های لازم را به خود شما می‌سپاریم.

دیدار آشنا

مجله دیدار آشنا هدیه‌ای برای نوجوانانی که در کنار شما هستند.
کاری از گروه تولیدکننده ماهنامه خانه‌خوبان
برای خرید یا اشتراک این مجله با ما تماس بگیرید:
۰۲۵ - ۳۲۱۳۱۲۲



بهترین نوشته‌ای که خوانده‌اید؟

در مجله‌ای که در دست دارید، چه مطلبی از همه سودمندتر بود؟ کدام صفحه بیش از همه به دل شما نشست؟ اگر قرار بود خواندن فقط یک نوشته خانه‌خوبان را به عزیزترین هایتان توصیه کنید، کدام را انتخاب می‌کردید؟
لطفاً نظرات خود را برای ما ارسال کنید. با این لطف شما افزون بر این که با سلیقه‌ها و نیازهایتان بیشتر آشنا می‌شویم و برای بهتر شدن، بیش‌تر تلاش می‌کنیم، اسباب تشویق و تقدیر نویسنده «مطلب برگزیده» را هم فراهم خواهیم ساخت. در کنار همه این‌ها ما برای مخاطبانی که در این‌باره با مجله همکاری کنند، جوایزی فرهنگی در نظر گرفته‌ایم.
همین که عنوان مطلب را برای ما پیامک کنید، کافی است. از لطف همراهی و همدلی شما با خانه‌خوبان سپاسگزاریم.

پیامک ما: ۱۰۰۰۱۶۷۸



نمایندگ‌های ما

خوی: آقای محسنی
۰۹۱۴۸۵۷۳۷۴۱

بجنورد: خانم رحمانی
۰۹۱۵۸۱۴۸۰۸۷

سای: موسسه قرآنی فدائیان ولایت
۰۹۱۱۶۷۳۵۲۱۴
چلوس: خانم جهان‌دار
۰۹۳۵۴۷۳۰۴۳۴
بابل: آقای قنبرزاده
۰۹۱۱۷۷۹۳۰۴

سبزوار: خانم حلاجیان
۰۹۱۵۹۷۴۰۷۷۳

مشهد: مقر کتاب
۰۵۱۳۷۳۱۵۴۲۱
مشهد: مؤسسه فرهنگی
نرم افزاری آرمان
۰۹۱۵۵۲۵۰۰۶۹

تهران: دفتر فرهنگی یاس
۰۹۳۵۴۰۲۱۵۹۰

شهری: آقای پورامینی
۰۹۱۳۴۷۶۲۳۳۰

همدان: آقای سلیمانی
۰۹۱۸۵۰۷۳۷۵۷

کاشمر: خانم جمفرزاده
۰۹۳۵۵۱۴۲۰۵۱



اصفهان: مؤسسه کانون پیوند مهر خوبان
۰۳۱۳۳۵۷۸۲۲

شهرکرد: آقای رضائی
۰۹۱۶۳۳۷۳۵۸۶

نجف آباد: آقای روحی
۰۹۱۳۲۸۹۳۶۲۷

ایلام: آقای تیموریان
۰۹۱۹۹۳۷۷۵۵۶

بروجرد: آقای موسوی‌زاده
۰۹۱۶۹۶۲۰۱۹۷

شیراز: خانم قاطعی
۰۹۱۷۳۵۱۶۷۴۲

اهواز: آقای صفاری
۰۹۱۶۳۳۱۸۰۴۵

سیرجان: آقای قنادرزاده
۰۹۱۳۴۵۲۶۹۴۲

خارج همیشگی فارس

اگر شما هم دوست دارید از اهالی «خانه خوبان» باشید، چند قدم ساده بردارید...
برای اشتراک یک ساله (۱۲ شماره):

۱. مبلغ ۳۰۰۰۰۰ ریال به شماره حساب ۱۰۵۹۷۳۰۰۱۰۰۰ سیبایی بانک ملی به نام مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام واریز کنید.

۲. فیش را به همراه مشخصات کامل خود (نام دریافت‌کننده مجله، نشانی دقیق پستی، کدپستی و شماره تماس) به شماره نمابر ۳۲۹۴۴۳۱۱ - ۲۵ ارسال کنید.

۳. با دفتر نشریه به شماره ۳۲۱۱۳۱۲۲ - ۲۵ تماس بگیرید و از وصول نمابر و خوانا بودن آن مطمئن شوید. و اگر امکان ارسال نمابر ندارید... کپی فیش را به نشانی: قم - صندوق پستی ۱۴۱ - ۳۷۱۶۵ ارسال کنید و اصل فیش را تا اطمینان از وصول و ثبت اشتراک، نزد خود نگه دارید؛ به‌همین سادگی!

۴. در صورت تغییر نشانی، در اولین فرصت دفتر مجله را مطلع کنید.

باقی بقیاتان

پاسخ مسابقه آبان ماه

ر	ق	ص	ف	ع	س	ن	م	ل	ک	ی	ط	ح	ز	و	هـ	د	ج	ب	ا
۵	۳	۷	۶	۱	۸	۵	۲	۷	۶	۲	۷	۴	۲	۹	۶	۱	۷	۶	۲



مسابقه پیامکی

پاسخ این پرسش‌ها را در متن مجله خواهید یافت.

پاسخ صحیح را که شامل یک عدد ۲۰ رقمی است به شماره پیامک ۳۰۰۰۲۲۱۴۲۲۱۵ ارسال کنید.

مهلت ارسال پاسخ ۱۵ دی ۱۳۹۴ است.

به پنج نفر از برندگان به قید قرعه جوایزی اهدا خواهد شد.

د	ق	ص	ف	ع	س	ن	م	ل	ک	ی	ط	ح	ز	و	ه	د	ج	ب	الف

الف) از ذکرهایی است که شیطان را از انسان

غافل می‌کند

۱. بسم‌الله الرحمن الرحیم

۲. صلوات

۳. ذکر یونسیه

ب) مهلتی که قانون برای ثبت ازدواج مشخص

کرده است

۴. بلافاصله بعد از عقد

۵. تا شش ماه بعد از عقد

۶. زمان خاصی مشخص نشده است

ج) ... اکتسابی نیست و افراد آن را به صورت

ژنتیکی به ارث می‌برند

۷. هوش

۸. اخلاق

۹. خلاقیت

د) طبق این آیه می‌توان گفت خنده از نعمت‌های

خوب خداست

۱. مِمَّنْ يَعْمَلُ سُوءًا يُجْزَى بِهِ...

۲. وَادْكُرْ رَبَّكَ... وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ...

۳. وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكٌ وَأَبْكِي

ه) چرا والدین تک فرزندان اجازه انجام بسیاری

از فعالیت‌های آزادانه را به آن‌ها نمی‌دهند؟

۴. ترس از گم شدن

۵. ناتوانی این گونه کودکان

۶. ترس از آسیب دیدن

و) از نشانه‌های عاقل نیست

۷. خیر اندک دیگران را بسیار بشمارد.

۸. خیر بسیار خود را اندک بشمارد.

۹. گمنامی را از شهرت خواهان تر باشد.

ز) خانواده همبسته، خانواده‌ای است که در آن...

زیاد باشد.

۱. کنش متقابل

۲. نصیحت و خیرخواهی

۳. منطق، قانون و پیامد رفتار

ح) هم‌اکنون در کشور ما میان بلوغ جنسی

جوانان با بلوغ عقلی و اجتماعی...

۴. فاصله زیادی است

۵. رابطه معکوس است

۶. رابطه ای نیست

ط) از مهم‌ترین ضعف‌های برخی برنامه‌های

تلویزیونی کودکان است

۷. ترویج دروغ‌گویی

۸. اشاعه و ترویج روابط خلاف عرف

۹. هر دو مورد

ی) این شهید ۱۸ سال در اسارت رژیم بعث بود

۱. شهید حسین لشکری

۲. شهید حاج احمد باقری

۳. شهید عبدالله نوربان

ک) امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «... خود را برای

قرض مفروش»

۴. شتر سرخ‌موی

۵. خانه

۶. چیزی به همسر

ل) طبق توصیه مرحوم حاج شیخ حسن علی

نخودکی، خواندن این سوره در صبحگاهان باعث

توفیق تهجد و گشایش کارها خواهد شد

۷. نیا

۸. واقعه

۹. یس

م) این آیه حکایت مردمانی است که می‌خواستند

خدا را ببینند

۱. یونس، ۱۰۴

۲. قصص، ۴۸

۳. بقره، ۵۵

ن) عمر شریف امام حسن عسکری (علیه السلام) مدت

اقامتشان در سامراء و مدت امامتشان

۴. ۲۹ سال، ۱۶ سال، ۶ سال

۵. ۳۳ سال، ۱۶ سال، ۵ سال

۶. ۳۲ سال، ۱۶ سال، ۸ سال

س) او را «سعدی سینمای ایران» نامیده‌اند

۷. داود میرباقری

۸. علی حاتمی

۹. مجید مجیدی

ع) «خود را در جایگاه تهمت قرار ندهید.» این

حدیث از کیست؟

۱. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

۲. حضرت علی (علیه السلام)

۳. امام حسن عسکری (علیه السلام)

ف) چهار ساعت خیره شدن به تلفن همراه در هر

روز مساوی است با...

۴. حمل ۱۲ کیلوگرم وزنه با گردن

۵. ۱۴۰۰ ساعت فشار مضاعف بر ستون

مهرهای گردن

۶. هر دو گزینه

ص) به ترتیب، دارنده بیشترین جمعیت زن

زندانی جهان، ناامن‌ترین کشور و دارنده پایتخت

آدم‌ربایی جهان هستند

۷. آمریکا، مکزیک، اتیوپی

۸. آمریکا، اندونزی، سومالی

۹. آمریکا، هندوراس، کلمبیا

ق) طبق محاسبه آمریکایی‌ها ارزش خون ایرانی

چقدر کمتر از خون آمریکایی است؟

۱. ۵ برابر

۲. ۱۲ برابر

۳. ۵۲ برابر

ر) در ازدواج موقت به زنان نفقه تعلق... و به

فرزندان حاصل از این ازدواج تعلق...

۴. نمی‌گیرد، نمی‌گیرد

۵. در هر دو صورت به پذیرش مرد مربوط است.

۶. نمی‌گیرد، می‌گیرد.